



نادر هوشمندیار، استاد دانشگاه

توسعه را باور کنیم

گاهی اوقات، طفره رفتن یا در حاشیه سخن گفتن درباره گرفتاری‌ها و مشکلات یک کشور در همه حوزه‌ها می‌تواند خطایی نابخشودنی یا یک اشتباه تاریخی باشد. این مسئله البته بیشتر از هر کسی درباره کارشناسان، صاحب‌نظران، مدیران برنامه‌ریز، تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیرندگان صدق می‌کند. این مجموعه از کنشگران اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باید نیک بدانند گفتارهای حاشیه‌ای درباره نقصان‌های توسعه کشور نه تنها دردی را دوا نمی‌کند، بلکه باعث می‌شود ساختارهای کشور به نوعی از بطالت و بیهودگی عادت کنند و نسل آینده نیز به اجبار پذیرای فشرده‌سازی در نمودارهای رشد و پیشرفت شود. به همین دلیل، به نظر می‌رسد در روزگار ما مهم‌ترین راهبرد، پرداختن به این مسئله است که بتوانیم و بیاموزیم بدون در نظر گرفتن دغدغه‌های غیرواقعی یا به‌مفهوم دیگر، سلاقی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، درباره گرفتاری‌ها و گره‌های موجود در توسعه ایرانی سخن بگوییم. این راه ما را حتماً به جایی می‌رساند که به این واقعیت اندیشه کنیم؛ قبل از آنکه پیروزی‌های متعدد در حوزه‌های دیپلماسی و ورزشی بخواهند یک افتخار ملی باشند، دانستن و داشتن دریافت درستی از پیچ‌وخم‌های توسعه باید تبدیل به یک افتخار شود، چون تا وقتی مشکلات را در پستو نگه داریم و بخواهیم همه چیز را به گونه‌ای نمایش دهیم که هیچ سهمی از واقعیت ندارند، در مرحله نخست باعث می‌شویم باز شدن گره‌ها به رؤیایی غیرقابل تحقق تبدیل شود و از سوی دیگر، همه روزه‌های کشور نیز از تعارف‌ها و تمایل‌های کسب‌وکارهای ایدئولوژیک پر شوند. پس بدون شک، سیاست‌گذاری عمومی در دستگاه اجرایی کشور باید زمینه را برای پرداختن به گره‌های توسعه ایرانی مهیا کند؛ به گونه‌ای که سخن گفتن و اندیشیدن به گرفتاری و گره‌های موجود در جریان پیشرفت به دغدغه‌ای عمومی تبدیل شود. همین چند سال پیش و در دوران حضور دولت‌های نهم و دهم در کابینه، شاهد بودیم دیگرگونه جلوه‌دادن ناهمواری‌های موجود در توسعه کشور یا غلو کردن در تحلیل توفیق‌ها، چه مشکلاتی را برای کشور به وجود آورده به طوری که وقتی دولت یازدهم، مدیریت کار را بر عهده گرفت، از گوشه‌کنار به وضوح شنیده می‌شد ویرانه‌های تاریخی از توسعه کشور بر جا مانده است؛ به شکلی که هنوز هم ساختارها و ساختارسازی‌ها، هزینه و تاوان آن آشفتگی را پس می‌دهند. درست به همین دلیل است که پیشنهاد می‌شود سیاست‌گذاران عمومی به شکلی کاملاً منسجم، مشکلات موجود بر سر راه توسعه را ارائه دهند و با سیاست‌گذاری خود از شهروندان و در صدر آنها از گروه‌های مرجع بخواهند برای عبور از موانع موجود، راهکار ارائه دهند. در چنین شرایطی، باز کردن گره‌ها و گذشتن از ناهمواری‌ها به دغدغه‌ای فراگیر تبدیل می‌شود و همه شهروندان می‌دانند مشکلات در چه حدی است و به وضوح می‌بینند فراخوان یا بسیجی عمومی برای برطرف کردن آنها به راه افتاده است. نگارنده، این مسئله را به این دلیل مطرح کردم که به نظر می‌رسد هنوز هم پرداختن و بازگو کردن بسیاری از معضلات موجود بر سر راه ارتقای شاخص‌های پیشرفت، به برخی از گزینه‌های ارزشی ارتباط داده می‌شود؛ در صورتی که نظام‌مندی ارزش‌ها و ساختار آنها در طول تاریخ، بارها نشان داده است رها کردن واقعیت‌ها درباره موقعیت‌های مختلف می‌تواند فقر انگیزشی را برای پرداختن یا از میان برداشتن موانع پیشرفت بر طرف کند.



دو ماهنامه تخصصی علوم انسانی مجله توسعه



در گفت‌وگو با دکتر ابراهیم رزاقی ارزیابی شد؛
**جدایی اقتصاد مقاومتی
از اندیشه‌های سرمایه‌داری ۱۸**



دکتر حسن سبعتی، مفهوم توسعه را با بازخوانی کرد
**به آنچه که خود داریم
ایمان بیاوریم ۲**



در گفت‌وگو با اسماعیل کهرم ارزیابی شد؛
**دولت‌ها بین مردم
و محیط زیست
فاصله انداخته‌اند ۲۲**



**تلاش برای جهانی برتر
و استدلال‌هایی در دفاع از
حق کار ۶**



حسین راغفر در گفت‌وگو با محور توسعه
**سرمایه‌داری تجاری و مالی،
سدهی درمقابل توسعه ۳۰**



**رنج مردم از تداوم
ناکارآمدی‌ها
و توقف پیشرفت ۱۱**

فاطمی - خیابان بیستون - پلاک ۹
تلفن: ۸۸۹۶۲۴۰ - ۸۸۹۹۰۴۰۸
چاپ: روز تاب

مدیر فنی و هنری: امین مریخی
دبیر اجرایی: امیرحسین ناصر
آدرس: خیابان فاطمی - میدان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
دکتر نادر هوشمندیار
سر دبیر: علی دهقان

دکتر حسن سبحانی، مفهوم توسعه را باز خوانی کرد

به آنچه که خود داریم ایمان بیاوریم

جهانی تقسیم شده بین چند کشور دارا و برخوردار و دهها کشور فقیر نابرخوردار، همواره این پرسش را در اذهان مردم این کشورها، پیش می‌کشد که چرا و چگونه کشورهای شمال به این درجه از ثروت، رفاه، آسایش و امنیت رسیده‌اند در حالی که باقی کشورها یا در گرسنگی و فقر دست‌وپا می‌زنند یا درگیر جنگ و ناامنی هستند یا با سرکوب و فساد سازمان‌یافته حکومت‌ها روبه‌رو هستند! اندیشمندان بسیاری در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی از کشورهای گوناگون روی مقوله توسعه و تعریف آن کار کرده‌اند تا بدانند مراد از توسعه چیست و آیا الگوی یکسان و جهانشمولی برای توسعه جامعه‌های گوناگون وجود دارد یا نه. آنچه مسلم است، راه و روشی که کشورهای غربی برای رسیدن به توسعه پیموده‌اند، همان راهی نیست که سایر کشورها الزاما برای رسیدن به توسعه باید بپیمایند. از سوی دیگر، مشخص نیست که آیا جامعه‌های غربی، همان مدینه فاضله‌ای هستند که دورنمای رشد و توسعه را در برابر مردم سایر جوامع می‌نمایند. کما اینکه وجود طبقات و تضادهای طبقاتی در جوامع غربی در برهه‌هایی از زمان، شکل تخصصی به‌خود گرفته و موجب بروز درگیری‌های شدیدی تا سرحد وقوع انقلاب می‌شود. دسترسی همه آحاد جامعه به نعمت‌های مادی، رفاه، مراقبت‌های بهداشتی و آموزش خلاقانه، پرسش‌هایی است برای اندیشمندانی که غم اصلاح امور و رسیدن جامعه به پویایی و آسایش همگانی، نه صرفا زرق و برق‌های ظاهری را دارند و همواره در جست‌وجوی الگویی درون‌زا با مشارکت توده مردم برای رسیدن به آسایش و رفاه همگانی جامعه هستند. حسن سبحانی، استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، از آن دسته از اندیشمندانی است که در جست‌وجوی الگوی توسعه‌ای برای کشور است که لزوما نه در تضاد با راه پیموده شده غرب برای رسیدن به این مرحله بوده و نه الزاما همان راه است. او معتقد به الگوی توسعه درون‌زا بر پایه شناخت ویژگی‌های تاریخی، فضایی، اجتماعی و اقتصادی کشور و جامعه ایران است که بر آن پایه، شاید بتوان به توسعه با تعریفی که ایشان از آن دارد، دست یافت ولی یک موضوع در گفته‌های ایشان مشهود است و اینکه توسعه با نفی سرمایه‌داری به‌عنوان مرحله‌ای از توسعه اقتصادی که عمر مفید آن تمام شده و خود به مانعی سر راه توسعه جامعه‌های پیرامونی، تبدیل شده، میسر است.

◀ اگر اجازه بدهید، پرسش اول را با عنوان کتابی که به‌تازگی منتشر کرده‌اید آغاز کنیم. چرا جدال با توسعه‌نیافتگی؟

همان‌طور که می‌دانید، تخصص اصلی من توسعه است و به دلایلی، سال‌های طولانی در مجامع سیاست‌گذاری و اجرایی کشور بودم و با این مقوله گرفتاری‌های کشورهای توسعه‌نیافته تا حدودی مانوس هستم. یعنی هم از لحاظ نظری و هم اجرایی، درگیر این مقوله بوده‌ام و با کلام و مجادله، خیلی تلاش کردم که همین مفهوم را به سهم خودم بفهمم و دیگران را متوجه کنم؛ موانعش را نشانه‌گیری و با واقع‌بینی برای خروج از وضعیتی که هستیم، مطالبی را ترویج کنم. تلاش‌هایی که صورت گرفت، در آن مجموعه جمع شد و چون به معنای واقعی، مجموعه نسبتا حجیم مبارزه با مظاهر توسعه‌نیافتگی و تلاش برای رفع یا کاهش موانع بود، از این‌رو اسمش را جدال با توسعه‌نیافتگی گذاشتم.

◀ شما اقتصاددان، استاد دانشگاه و چند دوره نماینده مجلس بودید؛ به‌این ترتیب تقریبا با همه قشری از مردم، برخورد نزدیک داشتید؛ سؤال این است که از دیدگاه شما دلایل اصلی توسعه‌نیافتگی کشور ما چه چیزهایی هستند؟

پاسخ به این سؤال، خیلی سخت است؛ باید آن را به شعبه‌هایی تجزیه کرد ولی آنچه در یک گفت‌وگوی کوتاه می‌توان گفت این است که ما تلقی درستی از توسعه نداریم. یعنی در جامعه ما مسئولانی که برای کشور تصمیم می‌گیرند و منابع آن را تخصیص می‌دهند و اوضاع را تمشیت می‌کنند، لزوما درک یکسانی از توسعه، ندارند عده زیادی در رده‌های بالا در سطح وزرا، توسعه‌یافتگی را به معنای ساخت‌وساز، عمران و آبادانی می‌فهمند و اقدام برای شهرسازی یا زیربناسازی، بندر، فرودگاه، جاده، لوله‌کشی آب و اینها را توسعه می‌بینند؛ البته آنها در جریان توسعه نقش دارند اما حتما توسعه نیستند. بعضی‌ها تلقی دیگری دارند اما یک تلقی نسبتا عام‌تر وجود دارد که توسعه‌یافتن یعنی مثل توسعه‌یافته‌ها شدن؛ به مجموعه کشورهای که به آنها می‌گویند توسعه‌یافته و اگر ما مثل آنها بشویم این می‌شود توسعه‌یافتگی. به نظر من، خود این مقوله، یک سابقه تاریخی دارد؛ یکی از بزرگ‌ترین حجاب‌های ما در تصمیم‌گیری است؛ یعنی ما با این تصمیم‌گیری، منابع خودمان را به‌طور غلط تخصیص می‌دهیم. دلیلش هم خیلی واضح است؛ یک مجموعه کشورهای هستند که در دویست، سیصد سال گذشته در یک دوره طولانی و بدون اینکه لزوما طرح و برنامه‌ای داشته باشند، تحولاتی تجربه کرده‌اند و به اصطلاح به شرایط امروزی رسیدند که ویژگی‌هایی دارند که به این ویژگی‌ها توسعه‌یافتگی می‌گویند؛ مثلا رشدشان مناسب یا بالاست،



بلد باشیم و بفهمیم. آدم، بسیاری از امور را باید بلد باشد و اگر بتواند آنها را در خدمت به فعلیت رساندن داشته‌های خودش ببیند و به کار بگیرد. خطایی که در مورد ما و خیلی از کشورهای در حال توسعه رخ داده این است که اولاً داشته‌های خودمان را کنار می‌گذاریم، بعد می‌گوییم مثل دیگران باید باشیم؛ این است که دچار بیگانگی می‌شویم و هم این را از دست می‌دهیم هم آنچه را دنبال می‌رویم لزوماً به‌دست نمی‌آوریم؛ بنابراین در پاسخ فرمایش شما باید عرض کنم که باید به خودمان به‌عنوان قوه محرکه تکیه کنیم و البته از فهم تجارب دیگران و به‌کارگیری هشیارانه آنها غفلت نکنیم.

همان‌طور که فرمودید یکی از بسترهای توسعه در جوامع غربی، رژیم سرمایه‌داری بوده و می‌دانیم که بخشی از این ترقی، ناشی از غارت جوامع مستعمره بوده است. آیا این بستر سرمایه‌داری می‌تواند ما را به این توسعه برساند یا آن فرهنگ و بستر را باید تغییر بدهیم؟

همان‌طور که اشاره فرمودید، سرمایه‌داری یکی از پنج عنصری است که من در ابتدای عرایضم گفتم در تکوین نظام غرب نقش داشته و البته با عناصر دیگر ترکیب شده، گیرم که بپذیریم از طریق حاکمیت سرمایه به توسعه برسیم ولی دین را چه باید بکنیم که با مسیحیت عجین بوده است. فلسفه را باید چه کنیم که آن با فلسفه روشنگری که به تدریج سر از حاکمیت عقل درآورد و وحی را منزوی کرد، عجین است. پس اگر ما بخواهیم حاکمیت سرمایه‌داری را به‌عنوان راه خودمان انتخاب کنیم و به توفیق برسیم، باید بقیه اجزای تفکر غربی را همراه آن بیاوریم که این با چارچوب ما هم خوانی ندارد؛ بنابراین فکر می‌کنم می‌شود به‌طور ناقص از سرمایه‌داری اقتباس کرد اما قطعاً به نتیجه‌ای که آنها رسیدند، نمی‌رسیم. به یک شبه‌سرمایه‌داری نفتی تبدیل می‌شویم و پس از ۵۰ سال، وقتی برگردیم پشت سرمان را نگاه کنیم، معلوم نیست آن جامعه‌ای را که ساخته‌ایم با ۵۰، ۶۰ سال قبل ما علقه و ارتباطی دارد یا نه و چیزی دیگر شده است. در توسعه‌یافتگی، این توسعه‌یافتن نیست بلکه استحاله است. از این نظر من فکر می‌کنم اقتباس روش سرمایه‌داری برای جوامعی مثل جوامع ما قابل توصیه نیست. اگر پرسش این باشد که این راه چیست من به‌جداً الگوی اقتصادی‌ای را که

در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیشنهاد شده است، برای شرایط خودمان الگوی مناسبی می‌دانم. مناسب نه اینکه ذره‌ای بر آن خدشه وارد نیست ولی از این حیث که اکنون محل وفاق قانون اساسی است و قوانین و مقررات دیگر را بر مبنای آن تنظیم می‌کنیم. مضافاً اینکه در فصل اقتصاد قانون اساسی، یک الگو برای توسعه جامعه ایران ارائه شده است که من می‌گویم این الگو می‌تواند اسمش الگوی تأمین نیازهای اساسی باشد و موضوع اصل «۴۳» قانون اساسی است. در این اصل نوع مالکیت‌ها و روابط مالی بین انسان‌ها با همدیگر کاملاً مشخص شده است و من آن را الگوی قابل دفاعی می‌دانم؛ بنابراین می‌شود در یک جمله گفت، باید نفی سرمایه‌داری کنیم و الگوی قانون اساسی را به جای آن بنشانیم.

قانون اساسی‌مان باید پلت‌فرم مشترک ما برای تمام برنامه‌ها و قوانین باشد. دوم، یک سند چشم‌انداز داریم که برنامه میان‌مدت ماست تا چه حد برنامه‌های توسعه‌ای به‌ویژه برنامه ششم توسعه را در این راستا می‌دانید؟

قانون اساسی به‌عنوان پایه‌ای‌ترین مقوله برای بررسی سازگار بودن یا نبودن قوانینی که در این سال‌ها گذرانیدیم، امتیاز نمی‌گیرد. به این معنا که قوانین ما لزوماً بر مبنای قانون اساسی تنظیم نشده است. این نکته‌ای است که هر کس برای ایران دلش می‌سوزد، باید به آن فکر کند. همین‌طور که استحضار دارید مصوبه‌های مجلس در اختیار شورای نگهبان قرار می‌گیرد. شورای نگهبان قانون را بر اساس معایر نبودن با قانون اساسی یا دین بررسی می‌کند. خیلی از امور معایر با دین نیست ولی می‌تواند لزوماً مطابق با دین هم نباشد. از این حیث، قوانین بسیاری که صادر شده معایر تشخیص داده نشده ولی در اجرا دیدیم که مولد فقر و رشددهنده رکود است در حالی که با بقیه اجزای قانون اساسی جور در نمی‌آید. قوانین توسعه اصولاً ردگم کنی ناخواسته است.

توزیع درآمد در این کشورها خوب است و رفاه دارند. من می‌توانم اشاره کنم، باوری وجود دارد که اگر بخواهیم توسعه را بفهمیم یا غرب توسعه‌یافته را بشناسیم باید به پنج نکته در یک دوره هفت، هشت قرنی توجه کنیم؛ یعنی پس از پایان جنگ‌های صلیبی. اول اینکه توسعه‌یافتگی غرب، معطوف است به یک جغرافیا؛ یعنی اروپای غربی. معطوف است به یک نژاد، که نژاد سفید است. معطوف است به یک دین، که دین حضرت مسیح است. معطوف است به یک فلسفه، که فلسفه روشنگری است و معطوف است به اقتصادی که سرمایه‌داری است. اینها که هر کدامشان مبانی فکری و فلسفی هم دارد، در هم تنیده شده و در قرون متمادی، این غرب توسعه‌یافته را به‌وجود آورده است. حالا بعضی‌ها تلقی‌شان این است که اگر ما مثل اینها بشویم، توسعه‌یافته خواهیم شد. غافل از اینکه توسعه‌یافتگی، فقط ظاهر این دنیای عجیب نیست بلکه مبانی عمیق فلسفی، ایدئولوژیک و تکنولوژیک دارد. می‌خواهم بگویم اصولاً این برداشت درستی نیست اما اینکه فرمودید چرا توسعه پیدا نکردیم، یکی از مواردی که سردرگم هستیم این است که اصولاً نمی‌دانیم دنبال چه هستیم. آن را هم که تعریف کردیم به دلیل اینکه غلط است، به گمان من، ما را به‌جایی نمی‌رساند. نکته مهم دیگری که کمتر به آن توجه می‌شود، این است که هر جامعه‌ای در مجموع ویژگی‌هایی برای زمان حال دارد که مثلاً ۱۰ سال قبل، نداشته و به‌احتمال قوی، ۱۰ سال آینده هم این ویژگی‌ها

را نخواهد داشت؛ یعنی جامعه در حال تکامل است. مشکل امثال جامعه ما این است که ما موفق نبوده‌ایم جایگاه واقعی خود و ویژگی‌های این جایگاه را تشخیص بدهیم. کسی که می‌خواهد ایران را متحول کند باید ویژگی‌های امروز را همان‌طوری که هستند نه آن‌گونه که می‌خواهد، بشناسد و بتواند برای تغییر این ویژگی‌ها به چند گام جلوتر، تصمیم‌گیری کند. هر موقع تصمیم گرفتیم، نگاه نکردیم کجا ایستاده‌ایم؛ یا به گذشته‌های خیلی دور نگاه کردیم و سر از تحجر و عقب‌افتادگی درآوردیم و یا به پیشرفته‌هایی نگاه کردیم که از نظر زمانی شاید ۱۵۰ سال از ما جلوتر ایستاده‌اند. در پاسخ فرمایش شما که چرا توسعه‌نیافته‌ایم؛ می‌خواهم بگویم هم گویا مقصد را خوب تعریف نکردیم هم آنجا که هستیم را خوب نمی‌شناسیم.

ولی در تعریف توسعه، خودمان تنها مقصد نیستیم. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و نهادهای دیگری از این دست، در این بیراهه رفتن ما نقش داشتند. به‌طوری‌که می‌بینیم همان‌هایی که روش و راهکارهای توسعه برای کشورها تعریف می‌کردند به‌دلیل پیامدهای ویرانگری که به بار آورده است، اکنون دهه ۱۹۸۰ را دهه از دست‌رفته می‌نامند؛ یعنی خودشان ادعا می‌کنند آن راه‌هایی را که پیشنهاد کردند، درست نبود. به‌نظر شما، راه ما به‌سوی توسعه کدام است؟

اگر توسعه‌یافتن را این‌طور که عرض می‌کنم، بفهمیم که به‌مثابه به فعلیت‌رساندن استعدادها یک ملت تلقی شود، یک ملت، امکانات عینی و ذهنی بالقوه‌ای دارد. من توسعه‌یافتگی را تلاش برای جلو رفتن از آنچه هستیم و تبدیل این امکانات به حالتی شکوفاتر و مترقی‌تر می‌دانم. یعنی تحول در داشته‌های یک ملت و فکر می‌کنم دیگران که توسعه یافتند، همین کار را کردند. خودشان آیین، آداب، رسوم و امکاناتی داشتند و آن را گرفتند و البته ممکن است رفته باشند و استثمارهایی کرده باشند ولی بالاخره خودشان را ارتقا دادند. اگر این را به توسعه‌یافتن تعبیر کنیم آن‌وقت معلوم می‌شود که یک ملت از چه چیزهایی باید استفاده کند و از چه چیزهایی نباید. آنچه مسلم است هر جامعه‌ای به‌خصوص اگر توسعه‌نیافته باشد دارای ذهنیت‌ها و عینیت‌هایی است که ممکن است برخی از آنها نیاز به پالایش داشته باشند. برخی خرافی و برخی ضدعلم و پیشرفت باشند؛ برخی اصولاً آدم را به عقب‌ماندگی می‌کشاند، آنها را باید کنار گذاشت، ولی بدیهی است که همه آنچه یک ملت دارد، جزء چیزهایی نیست که باید پالایش بشود. داشته‌هایمان قابلیت‌های بالایی دارد و از قابلیت‌های مثبت خودمان باید استفاده کنیم؛ اما آن‌قدر وقت نداریم که همه‌چیز را خودمان تجربه کنیم. باید ببینیم پیرامون ما چه می‌گذرد و تجربه‌ای را که دیگران داشتند،

باید ببینیم پیرامون ما چه می‌گذرد و تجربه‌ای را که دیگران داشتند، بلد باشیم و بفهمیم. آدم، بسیاری از امور را باید بلد باشد و اگر بتواند آنها را در خدمت به فعلیت رساندن داشته‌های خودش ببیند، و به کار بگیرد. خطایی که در مورد ما و خیلی از کشورهای داشته‌های خودمان را کنار می‌گذاریم، بعد می‌گوییم مثل دیگران باید باشیم.

به عبارت دیگر، توسعه یک جریان کند و بطئی در گذر زمان و توأم با مرارت و رنج است و دیگران ۱۵۰ سال زحمت کشیدند تا به آن رسیدند. حتی اگر دزدی و استثمار کردند ولی باز هم زحمت کشیده‌اند. ما باید هنر داشته باشیم از تجربه دیگران استفاده کنیم. هیچ دولت و تشکیلاتی نمی‌تواند در یک یا دو برنامه پنج ساله توسعه را برای مردم به ارمغان بیاورد. معتقدم برنامه‌های رشد یعنی افزایش تولید را باید تعقیب کنیم. توسعه چیزی نیست که ما دنبالش برویم ولی اگر رشد اقتصادی یعنی افزایش کمی تولیدات عملی شود، به تدریج در گذر زمان می‌بینید که رفاه مردم بیشتر می‌شود. مردم اشتغال و درآمد خواهند داشت. به اندازه درآمد خرج می‌کنند. زندگی‌شان به تدریج تغییر می‌کند، حالا اسمش را توسعه بگذاریم. یعنی عنایت فرمودید. بعضی وقت‌ها می‌گویند می‌خواهیم رشد اقتصادی ۵،۲ درصد را از طریق بهره‌وری به دست بیاوریم. آن وقت بعضی‌ها می‌روند سازمان بهره‌وری درست می‌کنند؛ سازمانی که این مسئله را ایجاد نمی‌کند. یعنی شما به مردم به شیوه‌ای بگویید که باید از همین که دارید، ۵،۲ درصد بازدهی بیشتر به دست بیاورید؛ یعنی یاد بگیریم که کار کرده و به جای اینکه صد تا تولید کنیم، ۱۰۲،۵ تولید کرده و بعداً آمارگرها که اینها را بررسی کردند، بگویند بهره‌وری بالا رفته است، نه اینکه سازمان بهره‌وری درست کنیم. برنامه‌ای که تجربه‌های ما تا بحال (الان) آخر پنجم هستیم) نشان می‌دهد که در آن هزار اولویت وجود داشته است. بدیهی است در چیزی که در آن هزار چیز اولویت داشته باشد، هیچ چیز اولویت ندارد. این است که به نظر من باید در

به کاربردن لفظ توسعه درباره آن کتابچه‌هایی که در مجلس به نام برنامه توسعه درمی‌آوریم، خست به خرج بدهیم. یکی از مشکلات ما این است که مصوبات و کارهایمان را با قانون اساسی منطبق نمی‌بینیم یا نمی‌کنیم؛ بنابراین ثمره کار را از این زاویه نگاه نکرده درحالی‌که باید دنبال افزایش تولیداتمان باشیم و بالا آمدن سرانه، دنبال آرمان‌هایی هستیم که آن آرمان‌ها معلول تولید بالاست. یعنی وقتی درآمد سرانه بالا باشد، سطح بهداشت بالا می‌رود. مستقیماً در فقر که نمی‌شود، افزایش سطح بهداشت را هدف‌گیری کرد. در فقر باید آموزش را دنبال کرد.

اشاره کردید اگر تولید بالا برود و رشد پیدا کنیم، آن وقت می‌توانیم به توسعه دست بیایم. سال‌هاست در کشورهای مانند ایران با تمسک به این ادعای نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری که اگر در جامعه‌ای سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی افزایش بیابد، این باعث می‌شود که سرمایه‌ها اصطلاحاً در آن جامعه نشست کند و در نتیجه باعث رفاه و ثروت در آنجا شود، دست به مقررات‌زدایی زده‌ایم ولی در عمل می‌بینیم در بسیاری از این جوامع ادعایی مانند بسیاری از کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین که در آنها شرکت‌های بزرگ غربی، سرمایه‌گذاری کردند، نه تنها این اتفاق‌ها نیفتاده و پس‌انداز ایجاد نشده بلکه فقر، بیکاری، عقب‌ماندگی و استثمار هم به درجات بالا به جای مانده و حتی بیشتر شده است؛ البته در کشورهایمانند چین یا تا حدودی هند و برزیل که با سیاست‌های خاصی به جذب سرمایه اقدام کردند، فقر و عقب‌ماندگی تا حدودی از بین رفته است اما تجربه کشور ما نشان می‌دهد برای جذب سرمایه داخلی و خارجی، مقررات‌زدایی کرده، کارگران را از داشتن شغل و بیمه محروم می‌کنیم، دانشگاه‌ها تبدیل به کارخانه‌های مدرک‌دهی می‌شود و یک نظام اداری فاسد در پی آن به جا می‌ماند اما نه تنها آن سرمایه‌ها جذب نمی‌شود بلکه اگر وارد شود، پس‌انداز ملی را هم از کشور ما خارج می‌کند.

با فرمایش شما مخالفتی ندارم ولی از رشد تولید صحبت کردم و قبول دارم که ما برای رشد تولید به سرمایه هم نیاز داریم اما لزوماً وارد بحث سرمایه نشدم. حالا اگر جلوتر برویم، ممکن است بفهمیم که رشد چرا اتفاق نمی‌افتد. رشد به چه چیزی بستگی دارد. بالطبع آن به نیروی کار بستگی دارد و سرمایه‌ای که با اینها ترکیب شود و کالا و خدمت تولید کنند. خوب، خودمان معتقدیم که نیروی انسانی نسبتاً قابل داریم؛ البته عمده تحصیل‌کرده‌های ما بلد نیستند مسائل را حل کنند و این یکی از کاستی‌های ماست اما نیروی انسانی بالای ۴۵-۴۰ میلیون نفر آدمی که می‌توانند کار کنند، وجود دارند. سرمایه چه خارجی و چه

داخلی به کارگرفتنش لازم است ولی کفایت نمی‌کند. به صرف اینکه آن را به کار بگیریم، مشکلات ما را حل نمی‌کند چون عرض کردم مشکل ما این است که نمی‌دانیم وضع ما چه اقتضای می‌کند. این نظام اداری ما که از سال ۱۳۲۷ به بعد می‌خواهیم آن را اصلاح کنیم آیا قابلیت این را دارد که سرمایه‌ای را که تصویب کرده‌ایم، در اختیارش بگذاریم تا بیهیبه هزینه کند؛ ایراد ما سرمایه نیست. وقتی تحت‌تأثیر سرمایه‌داری خیلی پیشرفته از خصوصی‌سازی صحبت می‌کنند و ما می‌خواهیم آن الگوی سرمایه‌داری خیلی پیشرفته انگلیس و آمریکا را به کشوری بیاوریم که مشکلات خاص خودش را دارد، بدیهی است تصمیم ما برای خصوصی‌سازی غلط بوده نه اینکه سرمایه اشکال داشته باشد، چون غلط بوده اگر سرمایه هم وارد کنیم در این بستر غلط، کار نمی‌کند. هر سیستم اقتصادی حالتی دارد. مثلاً امروز که ما در اینجا هستیم، شرایطی بر اقتصاد ایران حاکم است. اگر که ما حالت این سیستم را نفهمیم، نمی‌توانیم برای تغییر به یک وضعیت دیگری نسخه درست بپیچیم. مشکل ما این است که نظام اداری ما مسأله‌دار و ناکارآمد بوده و خصوصی‌سازی وسیع را توصیه می‌کنیم درحالی‌که عمده بخش خصوصی محترم ما قبل از اینکه مولد باشد، تاجر است. حالا ممکن است دلیل خودش را داشته باشد که چرا تجارت می‌کند. دلیل دارد ولی مولد نیست. دنبال درآمد زودبازده با نرخ بالا و ریسک کم است. این فرق می‌کند با جاهایی که وقتی سرمایه را می‌گرفتند، ریسک‌پذیر بودند. خودشان را به خطر می‌انداختند و به قول معروف کارآفرین بودند. نمی‌خواهم بگویم ما چرا مثل

دیگران نیستیم. به هر دلیلی ما این‌گونه هستیم و سرمایه در این کشور هدر می‌رود. می‌خواهم بگویم که نفس سرمایه، اگر درست به کار گرفته شود، می‌تواند در جای خود منشأ رشد باشد؛ البته کافی نیست باید شرایطش فراهم شود.

آیا تناسبی بین فرهنگ و اقتصاد یک جامعه وجود دارد؟ اگر فرهنگ و اقتصاد جامعه‌ای با یکدیگر هماهنگ شوند، توسعه محقق می‌شود؟

به نظرم می‌شود بین این دو، نسبت‌هایی برقرار کرد. ضمن اینکه خودم توسعه را یک کل غیرقابل تجزیه با فرهنگ و سیاست می‌دانم. یک کل است که دارای وجوه مختلف است. این وجوه یک منشور را درست کرده است که خیلی

متفاوت از هم نیستند. یعنی اگر جامعه‌ای به لحاظ توسعه‌یافتگی وجه اقتصادش ضعیف باشد، حتماً وجه فرهنگی و سیاسی آن ضعیف است و برعکس. از فرهنگ ضعیف، اقتصاد قوی در نمی‌آید و در اقتصاد ضعیف، فرهنگ مجال رشد پیدا نمی‌کند ولی اگر بخواهیم اندکی از این حرف عدول کنیم، فرهنگ‌هایی هست که اجزایش انسان‌ها را به کار، کوشش، قناعت و تقلا دعوت می‌کند. نه در حد نصیحت که به آدم‌های گرسنه بگوییم قناعت کنید. نه، منظور آن نیست ولی مثلاً اگر امکان پس‌انداز کردن وجود دارد، این امر را قبیح نمی‌دانند. یا مثلاً مسیحیت که در مذهب پروتستانسیسم اعلام کرد: «کار تقوا است.» و حتی نگفت برای اینکه اقتصادتان آباد باشد، این حرف را می‌زنم و خیلی‌ها مثل ماکس وبر بحث کردند که آیا سرمایه‌داری جدید به خاطر این نگاه به دین نبود! پس‌انداز شد و دوباره این پس‌انداز در تولید به کار انداخته شد و سرمایه‌داری به این نقطه رسید! در نقطه مقابل، مثلاً گفته شد «دنیا سرای گذر» است. «چه داشته باشی، چه نداشته باشی باید بروی.» و «آن طرف را آباد کن!» خوب، بدیهی است، این تفکر مذهبی مانع توسعه است؛ بنابراین فکر می‌کنم حداقل فرهنگ ایرانی-اسلامی می‌تواند به توسعه کمک کند. مشکل ما این است که الان خود این فرهنگ دچار مشکل شده است. به‌عنوان مثال، گاهی به مردم گفته می‌شود باید درآمد متناسب با کار و زحمت باشد. چیزی است که انصاف می‌پسندد. فرد می‌گوید من نه اینکه درآمد متناسب با کارم باشد که نیست، کسانی را می‌شناسم که بدون اینکه هیچ کاری انجام دهند یا با کمترین کار، درآمدهایشان قابل محاسبه نیست؛ این تفاوت را چطور حل کنم و چون این تبعیض‌ها را می‌بیند، آن عنصر فرهنگی که می‌تواند به تولید و توسعه کمک کند به تدریج رنگ می‌بازد و مردم یارای استفاده از عنصر فرهنگی را ندارند.

در چیزی که در آن هزار چیز اولویت داشته باشد، هیچ چیز اولویت ندارد. این است که به نظر من باید در به کاربردن لفظ توسعه درباره آن کتابچه‌هایی که در مجلس به نام برنامه توسعه درمی‌آوریم، خست به خرج بدهیم. یکی از مشکلات ما این است که مصوبات و کارهایمان را با قانون اساسی منطبق نمی‌بینیم یا نمی‌کنیم

در چیزی که در آن هزار چیز اولویت داشته باشد، هیچ چیز اولویت ندارد. این است که به نظر من باید در به کاربردن لفظ توسعه درباره آن کتابچه‌هایی که در مجلس به نام برنامه توسعه درمی‌آوریم، خست به خرج بدهیم. یکی از مشکلات ما این است که مصوبات و کارهایمان را با قانون اساسی منطبق نمی‌بینیم یا نمی‌کنیم

توسعه به عملکرد و کارآمدی دولت منحصر نیست

جهانی سازی و توسعه پایدار

در ابعاد انسانی و مکانی بود. در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی مجموعه سیاست‌هایی از سوی اجماع واشنگتن برای کشورهای در حال توسعه تجویز شد. در این الگو دولت باید خود را از فعالیت‌های اقتصادی کنار کشیده و ضمن سپردن وظایفش به بخش خصوصی، بازار تعیین‌کننده نیازهای جامعه و البته قیمت‌ها باشد.

در این الگو بهداشت، آموزش، تأمین اجتماعی، دستمزد و قرارداد کارگران و مدیریت کارخانه‌ها به دست بازار سپرده شده و ساز و کار بازار تعیین‌کننده امور جامعه می‌شود. اجرای این سیاست‌ها که در ایران به نام تعدیل ساختاری در سال‌های پس از جنگ انجام شد، پیامدهای ناگواری برای کشور به بار آورد. گسترش فقر، بیکاری، فساد سازمان‌یافته، گرانی، تورم، سقوط دستمزدها، تعطیلی کارخانه‌ها و بنگاه‌های تولیدی، بیماری، حاشیه‌نشینی و قطبی شدن جامعه پیامدهای مشترک اجرای این سیاست‌ها در ایران و سایر کشورها در همه جای دنیا بود، از این رو نمی‌توان شکست این سیاست‌های ویرانگر را به بی‌سیاستی یا بی‌تدبیری یا بد اجرا شدن آن ربط داد؛ از این رو بود که اجماع واشنگتن، دهه ۱۹۸۰ را دهه از دست‌رفته نامید اما بار دیگر با نامی دیگر برای اجرای همان سیاست‌های خانمانسوز پا پیش گذاشت و با تجویز نسخه تعدیل با چهره انسانی عملاً در حال پیاده‌سازی همان سیاست‌ها در کشورهای پیرامون است. به علت فجایی که در همین رابطه به وجود آمد، بازنگری اساسی‌ای در مفهوم توسعه از سوی اندیشمندان مخالف جهانی‌سازی و سیاست‌های نولیبرالی انجام شد و از توسعه یک مفهوم چندبعدی متعادل پدید آمد. پس از سال‌های ۱۹۷۰ اندیشمندان، توسعه را به‌مثابه ابزاری برای تعادل‌بخشیدن به نظام اقتصادی و محیط زیست و پویایی و تداومش را به انسان‌محوری آن منوط کردند. در این تعریف جدید، معیار سنجش نظام‌ها به دموکراتیک و غیر آن، به توجه دولت‌ها و تصمیم‌گیری‌ها به تعیین تخصیص منابع با اولویت‌بخشی به پایداری درازمدت، به حداقل‌رساندن آثار منفی فعالیت‌های اقتصادی - سیاسی به انسان‌ها و حداقل‌رساندن آثار منفی فعالیت اقتصادی به محیط زیست و زیستگاه انسانی منوط شده است. در این تعریف، بر جوش توسعه از درون تأکید و خواستار ایجاد سازوکارهایی برای فراهم‌آوردن فرصت‌های واقعی به منظور مشارکت مردم در فعالیت‌های اقتصادی - سیاسی و ضمن اعتقاد به شیوه برنامه‌ریزی تعاملی برای نهادینه‌کردن مشارکت مردم، خواستار نهادسازی در این زمینه شده است. مخالفان سیاست‌های فاجعه‌بار توسعه نئوکلاسیک، نهادهای مشارکتی را به‌عنوان راهکاری در برابر عقب‌نشینی دولت به سود بازار طرح می‌کنند که می‌تواند ساختار معیوب دولت را اصلاح کرده و در موارد بسیاری جای آن را پر کند. در الگوی توسعه پایدار از آنجا که رویکرد اصلی، حفظ زیست‌بوم طبیعی و سلامتی انسان‌ها بوده، خواه‌ناخواه نقش مردم در فرایند تصمیم‌گیری‌ها که اصلاح ضعف‌های محیطی و انسانی است، پررنگ‌تر شده و تکیه بر معیارهایی چون قدرت مردم، اخلاق، مدیریت، ظرفیت‌های ملی و محلی بر پایه ایجاد نهادهای مشارکتی قرار می‌گیرد و تلاش‌های سیاسی مردم در سطوح مختلف برای تأثیر گذاشتن بر قوانین و تصمیم‌گیری‌ها لازم است. در این نگرش، توسعه محصول تاریخی و فضایی قلمداد شده و طراحی الگوی واحد توسعه برای جوامع گوناگون مردود است و باید سیاست‌های توسعه بر پایه شرایط زمانی و مکانی طراحی شود و در آن عناصر عمومی و مشترک سازگار با نیازها و تعلقات گروه‌ها مدنظر قرار گیرد. در واقع در این الگو، فرایند مشارکت به‌عنوان هدف بنیادین مدنظر است که با تکیه بر مشارکت‌های مردم، اخلاق، مدیریت و ظرفیت‌های ملی و محلی، ایجاد نهادهای مشارکتی و سازمان‌های محلی، ثبات اجتماعی، مردمی‌کردن جوامع و پایداری آن انجام شده و برخلاف نظریه طرفداران جهانی‌سازی، توسعه را امری درونزا و تعاملی می‌داند که بر پایه رشد فرهنگی و اجتماعی مردم استوار است، نه صرفاً مقوله‌های اقتصادی.



اگرچه بر سر مفهوم توسعه، اجماعی میان اندیشمندان وجود ندارد ولی جهانی‌سازی که بعضاً جانشین بحث‌های مبتنی بر توسعه شده، بر دشواری‌های دستیابی به تعریف واحدی از مفهوم توسعه افزوده است. در همین زمینه تا نیمه سده گذشته آنچه از واژه توسعه مراد می‌شد، مبتنی بر رشد اقتصادی کشورها بر پایه شاخص‌هایی نظیر تولید ناخالص ملی و تولید سرانه ملی بود که عموماً به‌عنوان فرایندی از تشکیل سرمایه در گردش که به وسیله سطوحی از پس‌انداز و سرمایه‌گذاری مشخص شده، تعریف و در هر مرحله از مراحل فوق با معیارهای اقتصادی‌ای نظیر میزان سرمایه‌گذاری، میزان رشد سالانه، میزان مصرف و ... متمایز شده و درباره آنها بحث می‌شود؛ بنابراین با الهام از همین نگرش به توسعه، سازمان ملل دهه ۱۹۶۰ را نخستین دهه توسعه برای کشورهای جهان سوم نامید و دستیابی به رشد سالانه ۶ درصد افزایش را هدف ایده‌آل کشورها اعلام کرد؛ یعنی در این نگرش به مسائلی چون فقر، بیکاری و دیگر ناهنجاری‌های اجتماعی و اقتصادی توجه نمی‌شد.

هنگامی که راهکارهای دستیابی به توسعه مورد توجه کارشناسان اقتصادی قرار گرفت و نقش دولت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین موضوعات قابل بحث خودنمایی کرد، از دولت به‌عنوان مجری و اصلی‌ترین محور توسعه، نام برده شد، غافل از آنکه اولاً توسعه به عملکرد و کارآمدی دولت منحصر نیست، ثانیاً دولت‌ها، لزوماً از دیگر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی، توسعه‌یافته‌تر نبودند و خود، حتی مانع بزرگی بر سر راه توسعه بودند. از این رو، مؤلفه‌هایی مانند تأمین معاش، افزایش اعتماد به نفس و آزادی افراد جامعه هم در زمره مشخصات توسعه‌یافتگی قرار گرفت. هنوز هم اقتصاددانان، ارزش را در رشد اقتصادی و افزایش سطح زندگی، جامعه‌شناسان در نظم و تعادل اجتماعی و سیاسیون در کارآمدی و مشروعیت نظام سیاسی می‌دانند. مردم عادی نیز عده‌ای ارزش را در رفاه و ثروت، گروهی در نظم و امنیت، بعضی در گسترش اخلاق و معنویت و برخی در گسترش آزادی و عدالت می‌دانند. گی‌روشه در تعریف توسعه می‌گوید: توسعه، عبارت از همه کنش‌هایی است که برای کشاندن جامعه به سوی تحقق مجموعه منظمی از شرایط زندگی جمعی و فردی که در ارتباط با بعضی از ارزش‌ها، مطلوب تشخیص داده شده‌اند، صورت می‌گیرد. مایکل تودارو، توسعه را جریانی چندبعدی می‌داند که مستلزم تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی، طرز تلقی مردم، نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه‌کن کردن فقر مطلق می‌داند. دادلی سیزر معتقد است برای اثبات توسعه در یک کشور، باید دید در کنار افزایش درآمد سرانه، آیا فقر، بیکاری و نابرابری در آن کشور تغییریافته است یا نه. به نظر او، تنها در صورتی که این شاخص‌ها بهبود یافته باشند، می‌توان مدعی وقوع توسعه در آن کشور بود. براینکه چنین نگرش تک‌بعدی‌ای به توسعه، ایجاد شکاف‌های اساسی و نبود تعادل



وقتی نئولیبرالیسم، جهان را به پر تگانه فاجعه نزدیک می کند

تلاش برای جهانی برتر و استدلال‌هایی در دفاع از حق کار

آمارتیا سن، اقتصاددان هندی، استاد دانشگاه هاروارد و برنده جایزه نوبل اقتصاد، اندیشمندی است که بحث توسعه را بر محور توسعه انسانی دنبال کرده است و استدلال‌هایی را برای دفاع از حق کار (اشتغال) مطرح کرده و در همین رابطه، ایجاد اشتغال کامل را به‌عنوان وظیفه دولت‌ها در راستای توسعه اجتماعی و اقتصادی با رویکرد توسعه انسانی مورد توجه قرار داده است. آمارتیا سن، از منظر متفوت از مبانی اقتصادار تدکس و بر مبنای رویکردی اخلاقی، حقوقی و انسانی، توسعه اجتماعی-اقتصادی را مورد توجه قرار می‌دهد. از این منظر اشتغال و کار را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین حقوق طبیعی و متعاقب آن حقی در چارچوب منشور حقوق بشر، مورد تحلیل قرار می‌دهد و دولت‌ها را موظف به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای تأمین این حق برای تمام افراد توانا، علاقه‌مند و آماده به کار در جامعه می‌داند.

باتوجه به تصریح اصل «۴۳» قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر «تأمین شرایط و امکانات کار برای همه به منظور رسیدن به اشتغال کامل و قراردادن وسایل کار در اختیار همه، کسانی که قادر به کار هستند ولی وسایل کار ندارند، در شکل تعاونی، از راه وام بدون بهره یا هر راه مشروع دیگر که نه به تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروه‌های خاص منتهی شود و نه دولت را به صورت یک کارفرمای بزرگ مطلق در آورد که این اقدام باید با رعایت ضرورت‌های حاکم بر برنامه‌ریزی عمومی اقتصاد کشور در هر یک از مراحل رشد صورت گیرد.»

باتوجه به کار آمارتیا سن به‌عنوان یک نقطه عزم، ادعایی مطرح شد مبنی بر اینکه هیچ سیاست دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد که در بردارنده مزایایی به‌اندازه بسیاری از مزایای بالقوه یک شغل تضمین شده در سطح یک بسته حقوق و مزایای حداقل دستمزد برای همه افراد آماده کار و مایل به کار باشد. این ادعا در چهار استدلال خلاصه شده است. به موازات ارائه استدلال‌ها، هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی متعدد بیکاری، کم‌کاری و مزایای اشتغال کامل فهرست شده و مرجعی نیز ایجاد شده؛ برای اینکه چگونه حق اشتغال با استدلال‌های متنوعی در زمینه عدالت اجتماعی مورد

در تئوری‌های اقتصادی ارتدکس، اشتغال تابعی از متغیر سرمایه‌گذاری و سرمایه‌گذاری نیز به‌گونه‌ای تابعی از متغیر سود مورد انتظار است. گرچه با پیشرفت‌های چشمگیر تکنولوژی اطلاعات و روبوتیزه‌شدن روزافزون فعالیت‌ها در فرایندهای مختلف تولید کالا و خدمات در صنایع گوناگون، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان مانند گذشته شاهد افزایش اشتغال در نتیجه افزایش سرمایه‌گذاری بود. در این دیدگاه‌ها، سرنوشت اشتغال به دستانی نامرئی در اقتصاد سپرده می‌شود که به‌طور اساسی مبتنی بر مفاهیمی مانند مطلوبیت و انگیزه‌های سودجویی فردی است. در این رویکرد، پویایی بازار قادر به تنظیم و تعدیل بازارها و از جمله بازار کار بوده و دخالت در آن از سوی دولت می‌تواند منطق فعالیت‌های اقتصادی را با مشکل مواجه کند. در چارچوب این دیدگاه و از آنجا که دوره‌های متوالی رکود و رونق، جزئی طبیعی و ساختاری از ماهیت وجودی سیستم سرمایه‌داری است، بیکاری نیز امری طبیعی در سیستم خواهد بود. اشتغال کامل، نه می‌تواند در این سیستم با توجه به ماهیت الکلنگی آن رخ دهد و نه چندان مطلوب است؛ چراکه اشتغال کامل به‌اصطلاح تعادل بین عرضه و تقاضای نیروی کار را به نفع این نیرو تغییر داده و قیمت آن را در بازار کار بالا می‌برد که سرانجام موجب کاهش حاشیه سود کارفرما خواهد شد. با اینکه در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی با روی کار آمدن دولت‌های رفاه در بخش‌هایی از اروپا، براساس مجموعه‌ای از عوامل و از جمله دیدگاه جان مینارد کینز، دامنه عمل دست نامرئی با سیاست‌گذاری‌های دولتی در زمینه توسعه خدمات اجتماعی تا حدی محدود شد؛ به‌ویژه با آغاز دهه ۸۰ و حاکمیت آشکار گفتمان نئولیبرالی بر جهان، مفاهیمی از قبیل تجارت آزاد، خصوصی‌سازی، آزادسازی بازارها و... همواره توسط دیدگاه موسوم به اجماع واشنگتنی، یعنی آموزه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، از مهم‌ترین اصول و مبانی توصیه‌ای و به عبارت درست‌تر دیکته‌شده به دولت‌ها بوده است. در همین زمینه، آزادسازی بازار کار و مقررات‌زدایی و حذف دستوردهای مبارزاتی کارگران نیز از رویکردهای مهم دیگر نئولیبرالیسم بوده که موجب پیامدهای فاجعه‌بار برای بخش عظیمی از مردم جهان شده است. در این رویکرد وقتی از توسعه صحبت می‌شود، عملاً رشد اقتصادی مدنظر است و شاخص‌های اجتماعی همچون اشتغال، توزیع عادلانه درآمد و... در آن چندان مورد توجه نیست؛ گرچه براساس پژوهش‌های اخیر صندوق بین‌المللی پول، این سیاست‌ها در بسیاری از مناطق جهان به رشد نیز انجامیده است.



جامعه، کاهش انواع ناهنجاری‌های اجتماعی و اقتصادی، ثبات اجتماعی و سیاسی و تولید و درآمد توسعه‌یافته است. به‌علاوه اشتغال کامل همچنین می‌تواند انتظارات کسب‌وکار را تثبیت کند و تأثیر مثبتی روی دستمزدها و وضعیت کارگران غیرماهر داشته باشد (Vickrey, 1993: 6). درعین حال گفته شده است که اشتغال کامل، کارایی را افزایش می‌دهد، تهدیدهای تحمیل شده بر کارگران را توسط ارتش ذخیره بیکاران از بین می‌برد و موجب آن می‌شود که کارگران احساس اعتماد به نفس بیشتری برای جابه‌جایی از یک شغل به شغل دیگر داشته باشند. این اغلب به معنی حرکت از یک شغل با بهره‌وری پایین‌تر به یک شغل با بهره‌وری بالاتر است.

کاملاً به‌سادگی می‌توان با استدلالی قانع‌کننده نشان داد که مزایای اشتغال کامل بیش از هزینه دست‌یابی به آن است.

(Moosa, 1997-1997, Piachaud). باینکه این استدلال را می‌توان برای حمایت از یک رویکرد فایده‌گرا مورد استفاده قرار داد، برای کسانی که منتقد فایده‌گرایی هستند نیز مهم است. جریان اصلی اقتصاد اغلب بر هزینه‌های فرصت و هزینه فایده‌های مرتبط با برقرارکردن حقوق از قبیل حق اشتغال یا حق برخورداری از حداقل درآمد متمرکز می‌شود (Kriesler, 1998). در نتیجه معین کردن، یک مزیت عمده روشن برای اشتغال کامل برای مقابله با اشتغال‌هایی که دستمزدهایی از این قبیل را موجب کاهش کارایی یا کاهش سرعت توسعه اقتصادی می‌دانند، حیاتی است.

استدلال دوم برای اشتغال کامل مبتنی بر این ایده است همین‌طور که حقوق انسانی، سیاسی و مدنی وجود دارند؛ بنابراین حقوق اقتصادی و اجتماعی هم وجود دارند که حق اشتغال یکی از مهم‌ترین آنهاست. تول تمایز مهمی بین حقوق طبیعی و حقوق بشر قائل است: «حق طبیعی اشتغال، مفهومی غیر تجربی، غیر آمایشی، بسیار علی و مفهومی است از آنچه باید باشد. اعتبار آن از پذیرش یک باور متافیزیکی قدیمی ناشی می‌شود که نمی‌توان آن را به صورتی جامع در فرایند رسیدگی انسانی گنجانند. حق انسان به اشتغال از منظر حقوق بشری بر زنجیره‌ای از تجارب واقعی و ارزیابی‌های منطقی از پیامدهای واقعی تجربه‌شده مبتنی بوده و از سوی ابزار رسیدگی تعبیه‌شده در نظریه ارزش اجتماعی اعتبار یافته است.» (Tool, 1998, 285 original emphases)

اما حق اشتغال می‌تواند بر زمینه حقوق طبیعی نیز توجیه شود و چنین نیز شده است. شماری از دلایل مناسب وجود دارند که بحث حقوق طبیعی برای اشتغال را به استناد آنها بتوان با دلایل منطقی دیگر برای تقویت حمایت از حق اشتغال ترکیب کرد و... یکی از دلایل قانع‌کننده برای رد کردن این استدلال «سنی‌ترین و احتمالاً مشروع‌ترین چارچوب غربی مرجع مربوط به حقوق است.» (Siegel, 1994: 78): به علاوه شماری از حامیان مهم حق اشتغال و دانشمندان معتبر، مبنای خود را بر حقوق طبیعی نهاده‌اند؛ اما شاید کلیسای کاتولیک رم از مهم‌ترین حامیان است که برای مدت‌های طولانی از حق اشتغال پشتیبانی کرده است. حق طبیعی به یک کار معمولاً از اصول اولیه بدیهی حقوق طبیعی بوده و از حق مسلمی همچون حق به «زندگی، آزادی و جست‌وجوی خوشبختی» نتیجه شده است.

در هر صورت بسیاری از نویسندگان اخیر در حمایت از اشتغال به‌عنوان یک حق بشری و سیاست‌های اشتغال کامل به‌عنوان ابزاری برای تأمین آن حق استدلال کرده‌اند (see, for example, Harvey, 1989- Burgess and Mitchell, 1998- Neville and Kriesler, 2000). این دیدگاه‌ها در سال ۱۹۴۴ حمایت رئیس‌جمهوری آمریکا، فرانکلین دلانو روزولت، را در دولت از خطابه اتحادیه جلب کرد و در اعلامیه مشابه صادر شده در بسیاری از کشورهای دیگر نیز وجود دارد. حق اشتغال را همچنین می‌توان در شماری از اسناد سازمان ملل متحد از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز یافت. اگر افراد، آماده، مایل و قادر به کار باشند و هیچ فرصت اشتغالی برای آنها وجود نداشته باشد، این مسئولیت دولت است که ایجاد اشتغال را عهده‌دار شود؛ بنابراین حتی اگر اشتغال شده یا نشان داده شده بود که هزینه‌های از بین بردن بیکاری بیش از منفعت پولی آن خواهد بود، باز هم دولت باید مسئولیت تضمین اشتغال کامل را بر عهده گیرد. نه تنها حق اشتغال به‌خودی خود از اهمیت زیادی برخوردار است، بلکه از پتانسیل مستقیم و غیرمستقیم پرورش طیف گسترده‌ای از حقوق مرتبط با عدالت اجتماعی- شاید بیش از هر مکانیسم منفرد دیگر- نیز برخوردار است. این طیف گسترده حقوق بشر که از طریق دسترسی به اشتغال ترویج شده است، عبارتند از حقوق:

- یک استاندارد مناسب زندگی
- کمک به جامعه
- زندگی عاری از جرایم
- سلامتی شایسته و مناسب

حمایت قرار گرفته است، حوزه‌ای که آمارتیا سن سهم مهمی در آن دارد. آمارتیا سن، در سال‌های که در سال ۱۹۷۵ برای دفتر بین‌المللی کار نوشته است، طرح کلی آنچه را سه جنبه اشتغال می‌نامد، مشخص کرده است: جنبه تولید، جنبه درآمد و جنبه به رسمیت شناخته‌شدن. دو جنبه اول و دوم به معنای آن است که بیکاری به کالاها و خدمات تولیدی صرف‌نظرشده از سوی جامعه و درآمد‌های پایین‌تر برای بیکاران و خانواده‌های آنها منجر می‌شود (همراه با تأثیر منفی بر مصرف و فروش). جنبه سوم، دربردارنده این مفهوم است که فرد بیکار از فرصت ارضای یک نیاز شناسایی‌شده عمیقاً انسانی، برای «به رسمیت شناخته‌شدن اجتماعی» که با کار گره خورده شده، محروم مانده است. این تجزیه و تحلیل، از دیدگاه جریان اصلی اقتصاد نئوکلاسیک به کار همچون یک «عامل کاهنده مطلوبیت» (تجسم‌یافته در منحنی عرضه نیروی کار که در آن فرض شده است) افراد همیشه فراتر از ترجیح می‌دهند و باید به نوعی برای کارکردن تطبیع شوند، فراتر می‌رود؛ البته خارج از اقتصاد، مدت‌هاست که اهمیت اشتغال برای هویت فردی و اجتماعی در انسان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی به رسمیت شناخته شده است. این نوع تجزیه و تحلیل در علم ملال‌انگیز اقتصاد بسیار نادرتر بوده است. ای‌اف شوماخر نیز در مقاله‌اش «اقتصاد بودایی» از کتاب «کوچک زیباست» که به صورت گسترده‌ای تجدید چاپ شد و بسیار مشهور است، ادعا کرد: سه جنبه‌ای را که کار به مردم ارائه می‌کند و برای شاغلان داری اهمیت است، عبارتند از:

«... فرصتی برای بهره‌گیری و توسعه قوه ذهنی‌شان برای توانمند کردن آنها در زمینه غلبه بر نفس خودمحوری‌شان از طریق پیوستن به سایر مردم در یک کار مشترک و به ثمر رساندن کالاها و خدمات مورد نیاز برای موجودی شایسته» (1974: 38).

شوماخر به این نکته توجه می‌کند که هر اشتغالی مانند بسیاری از مشاغل در جامعه صنعتی مدرن که از خود بیگانه‌کننده و به همان اندازه نیز شاق هستند، دربردارنده چنین جنبه‌هایی نخواهد بود. حیات‌بخش بودن اشتغال، مستلزم آن است که اشتغال در «شرایط کرامت انسانی و آزادی» ارائه شده باشد که در اینجا پیام رویکرد قابلیت سن را تداعی می‌کند.

سن، در چند مقاله بعداً بحث هزینه‌های بیکاری و مزیت‌های اشتغال را تشریح کرده است (2000: 1997). می‌توان با استدلال‌های متنوعی از سیاست اشتغال کامل پشتیبانی کرد؛ از جمله این استدلال که اشتغال می‌تواند یا باید حقی برای همه افرادی باشد که مایل به کار هستند. می‌توان با قدرت این ادعا را مطرح کرد که در چارچوب ساختاری سرمایه‌داری مدرن کنونی، هیچ سیاست دیگری وجود ندارد که بتواند در بردارنده بسیاری از مزایای بالقوه ایجاد یک شغل تضمین‌شده برای هر فرد آماده و مایل به کار باشد. در ادامه بحث، حق اشتغال در چهار استدلال تبیین شده است: ضمن ارائه استدلال‌ها، فرصتی خواهد بود تا شماری از هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی بیکاری فهرست شود که بسیاری از آنها توسط سن، در زندگی حرفه‌ای ممتازش مورد توجه قرار گرفته‌اند. مرجعی نیز از چگونگی حمایت از حق اشتغال از طریق انواع استدلال‌های مربوط به عدالت اجتماعی ارائه شد، حوزه دیگری که سن در آن سهم راهگشا و نوآورانه داشته است. استدلال اول برای اشتغال کامل این است که هزینه‌های اقتصادی و سیاسی بیکاری- مستقیم و غیرمستقیم- سرسام‌آور بوده و از این‌رو مزایای اشتغال کامل، امری واقعی و قابل توجه است. بیکاری سبب زیان دائمی در تولید بالقوه کالاها و خدمات، مشکلات اقتصادی، اجتماعی، روانی و سایر مشکلات منجر به فقر، جرایم، بیماری (جسمی و روحی)، طلاق، خودکشی، اعتیاد به مواد مخدر، بی‌خانمانی، سوء‌تغذیه، مراقبت‌های ضعیف دوران بارداری، تضادهای قومی، ترک تحصیل، خانواده‌های از هم پاشیده و... زوال مهارت نیروی کار و کاهش بهره‌وری و پیامدهای منفی بیشتر از اینها می‌شود.

آن گونه که سن استدلال می‌کند؛ شواهد فراوانی وجود دارد که بیکاری آثار بسیار گسترده‌ای علاوه بر قطع درآمد، از جمله آسیب‌های روانی، از دست‌دادن انگیزه کار، مهارت و اعتماد به نفس، افزایش بیماری و عوارض (و حتی میزان مرگ‌ومیر)، اختلال در روابط خانوادگی و زندگی اجتماعی، سخت‌شدن محرومیت اجتماعی، تأکید بر تنش‌های نژادی و تباین جنسیتی دارد (Sen, 1999: 5-94).

این استدلال که بیکاری می‌تواند منجر به بی‌ثباتی اجتماعی شود نیز می‌تواند در اینجا مطرح باشد؛ بدون اشتغال و امنیت درآمدی، شهروندان در برابر ایدئولوژی‌های خطرناک و جنبش‌های سیاسی ضد دموکراتیک، قربانی و آسیب‌پذیرند (Lerner, 1951: 37).

بنابراین مزایای اشتغال کامل، شامل امنیت بهبودیافته برای منکوب‌شده‌ترین‌های

- زندگی عاری از تبعیض
- توسعه استعدادها، مهارت‌ها و ظرفیت‌ها
- طول عمر
- تغذیه مناسب
- توسعه و بهبود خود
- مسکن مناسب
- فرصت
- کودکان

قدرت پایدار اشتغال کامل برای تأمین یکسری کامل از حقوق سیاسی و اجتماعی دیگر، اهمیت و اولویت آن را در دستور کار حقوق بشر توضیح می‌دهد. مهم است تشخیص داده شود حق اشتغال دارای دو جنبه مثبت و منفی است. (see Gewirth, 1996: 20-21). حق منفی است به این مفهوم که همه اشخاص و نهادها باید از ایجاد موانع در برابر «به‌دست‌آوردن، انجام، یا حفظ کار مولد و همراه با پاداش» یک فرد خودداری کنند (همان منبع 217).

حق اشتغال همچنین به‌دلیل تأثیر حیاتی بیکاری بر هر دو مورد آزادی و سلامتی، یک حق مثبت است. از آنجا که بازار به نمایندگی کارفرمایان خصوصی در ارائه کار شکست می‌خورد، دولت به‌عنوان نماینده حقوق جامعه باید پاسخگوی اصلی باشد. این دولت است که باید از طریق حکومت عمل کرده و وظیفه متقابل نسبت به برداشتن گام‌های مورد نیاز برای ارائه کار به افراد بیکاری که قادر و مایل به کار کردن هستند، دارد. به این طریق، حکومت با اقدام برای حقوق عمومی تبدیل به تضمین‌کننده اشتغال کامل می‌شود. (Gewirth, 1996: 216)

استدلال سوم این است که ارتقا و حفظ اشتغال کامل در بسیاری از کشورها با قانون است. برای مثال قانون اشتغال سال ۱۹۴۶ و قانون اشتغال کامل و رشد متوازن سال ۱۹۷۸ (لایحه هامفری هاوکینز- Humphrey Hawkins bill) در ایالات متحده. سابقه این موضوع به صورت تقریبی به گزارش هیأت دولت بریتانیا درباره سیاست اشتغال در سال ۱۹۴۴ برمی‌گردد. در بسیاری از کشورهای دیگر نیز قوانین مشابهی وجود دارند؛ از این رو حتی اگر استدلال می‌شد هزینه‌ها سنگین هستند و اشتغال یک حق طبیعی نیست، می‌توان استدلال کرد براساس قوانین فعلی بسیاری از دولت‌ها موظف به تضمین اشتغال کامل هستند. چنین استدلالی حق اشتغال کامل را بر مبنای اصول عدالت قانونی حمایت می‌کند؛ البته تصویب قوانینی که حکومت‌ها را ملزم به دنبال کردن اشتغال می‌کنند، اطمینان نمی‌دهند که آنها سیاستی را که این نتیجه را تضمین کند، به‌سادگی بپذیرند. با این حال، وجود چنین قوانینی این دیدگاه را تقویت می‌کند که در بسیاری از جوامع، تعهد اجتماعی به اطمینان از دسترسی همه افراد به شغل، به رسمیت شناخته شده است، حتی اگر مکانیسم تأمین این تعهد به اجرا گذاشته نشده باشد.

استدلال چهارم این است که اشتغال کامل یک الزام اخلاقی در یک اقتصاد سرمایه‌داری است. در اقتصادهای سرمایه‌داری افراد و خانواده‌ها عمدتاً مسئول تأمین سلامت خودشان هستند. در همه اقتصادهای صنعتی‌شده و بسیاری از اقتصادهای در حال توسعه، بیشتر کارگران برای امرار معاششان صاحب ابزار تولید نیستند بلکه به جای آن باید ابزار خرید و پرداخت (پول) لازم برای خرید وسایل معاششان را از طریق فروش نیروی کارشان در بازار به دست آورند. به علاوه این الزام که مالیات به پول جاری دولت پرداخت می‌شود، به معنی آن است که حتی کسانی که صاحب ابزار تولید برای تأمین معاش خود هستند، باید برای به‌دست‌آوردن پول برای حل‌وفصل تعهدات مالیاتی خود وارد بازار کار شوند؛ بنابراین بیکاری، شکست در به‌دست آوردن کاری که دستمزد یا حقوق پرداختی با پول به‌دست آورد، تأثیری وخیم بر بیکاران در یک اقتصاد سازمان‌یافته به‌عنوان سرمایه‌داری دارد. (Forstater, 2003). حتی اغلب کشورها اگر درآمد و پول کافی برای پرداخت مالیات خود به دست نیآورند، وسیله امرار معاششان را (مزارع خود) از دست داده و ناگزیر خواهند بود یا بخشی از تولید خود را بفروشند یا یک شغل با درآمد یافته و مزرعه را برای پرداخت پول مورد نیاز تعطیل کنند.

در جامعه‌ای که بیکاری در آن سیستماتیک است، انفعال بخش عمومی (دولت) به معنای واگذاشتن کارگران و خانواده‌های آنها به فقر و اشکال مختلف کمک خواهد بود. «اشکار است که تخصصی کردن نیروی کار به نقطه‌ای رسیده است که دریافت یک درآمد پولی مداوم، دسترسی اولیه به وسایل مادی زندگی و کارآزمودگی را فراهم می‌کند. همه افراد بزرگسال به‌عنوان شرط تداوم روانی، فیزیکی و فرهنگی‌شان نیاز به

دسترسی منظم به جریان کافی درآمد پولی دارند که «بلیت‌های مشارکت» در بیشتر جنبه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی را فراهم می‌کند (Tool, 1998: 6-285). این تأکید بر تأثیر بیکاری بر «کارکردهای اساسی»، با رویکرد قابلیت آمارتیا سن سازگار است. این رویکرد که سن (1987: 1041) آن را به‌عنوان «پازگشت به تمرکز اسمیت و مارکس بر برآوردن نیازها» توصیف می‌کند، تضمین اشتغال بر پایه‌هایی است که پیش‌نیاز «به دست‌آوردن غذای کافی، توانایی جلوگیری از بیماری‌های قابل پیشگیری و مرگ زودرس و سایر شرایط و وضعیت‌هایی که حداقل برای زندگی مناسب و معقول یک فرد ضروری است» را توجیه می‌کند. (DeMartino, 2000: 146). این همچنین با «اصل تفاوت» جان راولز سازگار است که بیان می‌کند حقوق اجتماعی و سیاسی و فرصت‌ها باید به نفع کم‌برخوردارترین یا کم‌امتیازترین‌ها سامان یابد. (Rawls, 1971) علاوه بر این تول استدلال می‌کند که شکست در به‌دست‌آوردن کار نه‌تنها می‌تواند منجر به سلب حقوق اجتماعی و اقتصادی افراد شود، بلکه به همان اندازه می‌تواند به محرومیت آنها از حقوق سیاسی و مدنی نیز بینجامد: «یک اقتصاد زمانی که با بیکاری قابل توجه یا مزمن مدارا می‌کند، ناعادلانه‌تر است؛ بنابراین همان‌گونه که همه می‌دانند، در یک اقتصاد مبادله‌ای در دسترس بودن شغل برای تأمین درآمد پولی مداوم و کافی، منبعی از اقتدار اقتصادی و آزادی اقتصادی است. کسانی که فاقد شغل و درآمد هستند، از نظر اقتصادی و تا حدی سیاسی محروم هستند.» (Tool, 1979: 332)

بنابراین حتی اگر هزینه‌های ایجاد اشتغال کامل سنگین باشد، حتی اگر اشتغال به‌عنوان حق در نظر گرفته نشده باشد و اگر قوانین فعلی به‌عنوان الزام قانونی حکومت در راستای اقدام برای ارتقا و حفظ اشتغال کامل مورد تفسیر قرار نگرفته باشند، با این حال اشتباه دولت خواهد بود که برای اشتغال کامل اقدام نکند.

بدون تردید بسیاری از دلایل دیگر نیز برای اشتغال کامل وجود دارند، این طبقه‌بندی‌ها با هم همپوشانی داشته و باید همه آنها را موقتی تلقی کرد. با این حال واضح است طبقه‌بندی استدلال‌ها برای اشتغال کامل - هم به صورت تکی و هم در ارتباط با یکدیگر - ضروری است. نکته مهم این است که بیکاری برای سرمایه‌داری، امری بومی و داخلی است؛ البته حتی اگر بیکاری در سرمایه‌داری ذاتی نبود، بازهم استدلال برای سیاست‌های دولت در راستای ارتقای اشتغال کامل می‌توانست با اقتدار ارائه شود؛ اما وجود بیکاری غیرارادی و ناخواسته مزمن، دلایل موجه و نیرومندی را برای اولویت‌دادن به ابتکارانی برای ایجاد اشتغال کامل ارائه می‌کند.

در چارچوب نهادهای کنونی سرمایه‌داری مدرن، هیچ سیاست دیگری نمی‌تواند دارای مزایای بالقوای بیشتر از اشتغال کامل واقعی یا به‌عبارت‌دیگر یک شغل تضمین‌شده برای هر فرد آماده و مایل به کار باشد. بیکاری به افراد، خانواده‌ها، محله‌ها، روستاها و جوامع آسیب می‌رساند. ایجاد شغل مزایای اجتماعی و اقتصادی واقعی، ملموس، مستقیم و غیرمستقیم را نه‌تنها برای آنها که شاغل هستند بلکه برای همه اعضای جامعه و نیز جامعه به‌مثابه یک کل به‌ارمغان می‌آورد.

موضوع می‌تواند از این ادعا که مزایای کلی ایجاد شغل، یک جمع‌بندی ساده از مزایای اجتماعی و جنبه‌های کلان و خرد اقتصادی است، فراتر برود. این مزایا حتی می‌تواند حاصل یک پویایی تقویت‌کننده متقابلی در ارتباط با کار باشد که در آن، مزایا در یک حوزه سبب افزایش مزایا در حوزه دیگر شود؛ به‌عبارت‌دیگر می‌تواند زمینه‌ساز اصل علیت جمعی شود که در آن بازخوردهای مثبت و پویایی‌های تقویت‌کننده بیش از مزایای مستقیم شود؛ بنابراین تأثیر کلی می‌تواند بیشتر از مجموع اثرات منحصر به افراد باشد. سرانجام این فاکتورهای اجتماعی و اقتصادی هستند که از ایجاد شغل، نتیجه شده و به روش‌های متعدد افراد، خانواده‌ها، محله‌ها و جوامع را منتفع می‌کنند. بسیاری از کارهای سن به مطرح کردن اخلاق در اقتصاد تخصیص یافته است. در حالی که او اغلب یک منتقد شدید تئوری جریان اصلی نوکلاسیک بوده، شاید به امید همراه کردن بخشی از سمپات‌های جریان اصلی نئولیبرال و احتمال همراه کردن آنها با خود، هیچگاه یک گسست کامل با این جریان ایجاد نکرده است. تأثیر سن به اندازه هر اقتصاددان معاصر دیگری و حتی بیشتر از آنها در خارج از دیسپلین فکری او و بیش از همه در فلسفه و اخلاق به خوبی احساس شده است. اقتصاد آن‌گونه که از سوی آمارتیا سن درک شده است، بالاتر از هر چیز دیگر باید در خدمت بهبود زندگی‌های مردم واقعی باشد. دشوار خواهد بود به این‌که بتوان به‌جایی بهتر برای شروع، جز با یک شغل تضمین‌شده از سوی دولت در سطح یک بسته حقوق و مزایای حداقلی برای همه اندیشید.

*تمامی زیرنویس‌ها و اشارات نویسنده در دفتر نشر به محفوظ است.



بحثی درباره اصلاح قانون کار

مقررات‌زدایی از نیروی کار و توسعه نیافتگی

خدمات پس از کسر مالیات و سایر هزینه‌های عمومی، محاسبه و تحلیل کرد تا به میزان توسعه‌یافتگی آن جامعه پی برد. اقتصاددانان نوکلاسیک با مسکوت گذاشتن یا کنتمان کردن رابطه توزیع با تولید و تمرکز و پافشاری بر معیار قراردادن «GNP» و بی‌توجه به اندازه‌گیری ضریب جینی، این طرز تفکر را جانداخته‌اند که با تبیین اینکه چه چیز تولید می‌شود، می‌توان دریافت که چگونه توزیع می‌شود. این شیوه خلاف اقتصاد کلان است؛ چراکه در اقتصاد کلان، تولید و توزیع با یکدیگر رابطه همبستگی دارند، ولی اقتصاددان‌های نوکلاسیک به این بهانه که اصلاح شیوه توزیع برخلاف منطق بازار و مخل تولید است، همواره آن را برای وقت دیگری به عقب می‌اندازند، زیرا در غیراین صورت باید بپذیرند که مقررات‌زدایی از نیروی کار و ارزان‌سازی یا به عبارت دیگر فقیرسازی بخش اعظمی از نیروی مولد جامعه، به سود بخش کوچکی از نیروی غیرمولد، نقض غرض توسعه به شمار می‌آید و ناچار خواهند بود تعریف خود را از توسعه به معنی ثروتمندتر شدن بخش کوچک یک دهک بالایی جامعه و شرکت‌های فرامالی به زیان بخش اعظمی از جامعه که می‌تواند کلیت اجتماع را دچار بی‌ثباتی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کند، به روشنی و بی‌پرده‌پوشی بیان کنند.

بازنگری در رابطه بهره‌وری با برابری

پس از نتایج فاجعه‌بار الگوی توسعه بر پایه بازار آزاد که در دهه ۱۹۷۰ و ۸۰ میلادی از سوی صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و بانک مرکزی آمریکا برای کشورهای غیرغربی، پیچیده شده بود، سازمان ملل از این دوره به‌عنوان دهه‌آزاد دست‌رفته یاد کرد و اخیراً از تعدیل با چهره انسانی سخن به میان آورده می‌شود. شوربختانه در ایران هنوز هستند سیاستمداران و اقتصاددان‌هایی که با نام‌ها و عنوان‌های بدلی به نام توسعه، آماده‌سازی زمینه برای ورود سرمایه‌های خارجی و سهولت کسب و کار، بی‌توجه به پیامدهای فاجعه‌بار این سیاست‌ها که در دولت‌های نهم و دهم شاهد گوشه‌هایی از آن بودیم، همچنان بر طبل تعدیل ساختاری می‌کوبند؛ با این فرض غلط که با تغییر مدیریت عالی سیاسی و اقتصادی و دوری‌گزیدن از سیاست‌های ماجراجویانه دولت پیشین، اجرای سیاست‌های نولیبرالی می‌تواند منشأ خیر و برکت برای جامعه ما باشد. در برابر این استدلال نادرست، شاهدهای بی‌شماری از اجرای این طرح‌ها از جمله ارزان‌سازی نیروی کار و حذف مقررات قانون کار در کشورهای دیگر می‌توان آورد که هیچ‌یک نتیجه‌ای جز فقر، بیکاری، بیماری، گرسنگی، اعتیاد، فساد، حاشیه‌نشینی و در یک کلام بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در بر نداشته است. استفاده از این الگوی رشد که با کنار گذاشتن عمده سطح مصرف و پس‌انداز عمومی در کشورهایی مانند بنگلادش، پاکستان، هندوستان، کشورهای آفریقای مرکزی و جنوبی و آمریکا لاتین اجرا شده، نشان می‌دهد که پیامد این نوع سیاست‌ها بدون در نظر گرفتن سطح مصرف و درآمد عمومی، جز فقر خانمان‌سوز، فساد گسترده، تخریب نیروی انسانی و نابودی زیست‌بوم نتیجه دیگری نداشته است. در صورتی که آمارها و همچنین ده‌ها پژوهش از سوی اقتصاددانان وابسته به سازمان ملل متحد و یونسف و سایر مراجع بی‌طرف، نشان می‌دهد که بین پایین‌بودن بهره‌وری و نابرابری در کشورهای در حال توسعه یا توسعه‌نیافته رابطه مستقیم وجود دارد و برعکس، بهره‌وری بیشتر، رابطه مستقیمی

سیروس کلانتری، دکترای اقتصاد و استاد دانشگاه پنسیلوانیا: مدتی است در ایران بحث‌های طولانی و گاه بی‌ثمری درباره قانون کار جمهوری اسلامی ایران میان موافقان و مخالفان آن در جریان است؛ بی‌ثمر از این‌رو که در همه این سال‌ها به تدریج و به طور مستمر با زیر پا گذاشتن قانون اساسی، بندهایی از قانون کار با تبصره و مواد قانونی که در مجلس تصویب و فوراً به اجرا گذاشته می‌شود، گسسته شده و بندهایی از این قانون سال‌هاست اجرا نمی‌شود؛ بی‌آنکه به این موارد خلاف رسیدگی شده باشد، اما بحث من بر سر بندهای قانون کار یا لایحه اصلاحی دولت به مجلس نیست، بلکه موضوع مورد نظر من این استدلال است که قانون کار باعث بسته‌شدن دست و بال سرمایه‌گذاران در ایران شده و البته باید از این ادعا این‌گونه نتیجه گرفت که با حذف این قانون و حمایت‌ها از نیروی کار که بند به بند آن با بحث‌های طولانی موافقان و مخالفان در سال‌های دهه ۱۳۶۰ به تصویب رسیده است، باید انتظار داشت سرمایه‌گذاری در ایران اتفاق بیفتد. بحث در این باره را می‌توان از دیدگاه‌های مختلف حقوقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و انسانی ادامه داد و البته مخالفان لایحه دولتی اصلاح قانون کار که در دوره دولت مهرورزی تدوین و از سوی دولت آقای روحانی به مجلس ارائه شده، دست پرتی دارند؛ اگر چه این به معنای داشتن دست بالاتر نیست، اما نگاه من به این موضوع، نگاه کل‌نگر و در ارتباط با توسعه است؛ بدون اینکه بخواهم به بررسی جزء به جزء یا بند به بند قانون کار جمهوری اسلامی ایران بپردازم.

بازنگری در رابطه با توزیع و تولید

سال‌هاست این‌گونه وانمود می‌شود که گویا پیش‌نیاز توسعه هر جامعه‌ای، دستیابی به رشد اقتصادی است و آن نیز میسر نمی‌شود مگر در سایه مقررات‌زدایی از حقوق کار یا به دیگر سخن، ارزان‌سازی نیروی کار؛ ارزان‌سازی نیروی کار نیز روی دیگر فقیرسازی و رواداشتن تبعیض بر بخشی از جامعه به سود یک بخش دیگر است (صرف‌نظر از اینکه طبق نص صریح در قانون اساسی و قوانین پایین‌دستی در ایران، هرگونه تبعیض علیه افراد جامعه غیرقانونی و در جامعه نیز اقدامی نکوهیده است). این چکیده همه صغرا-کبرا چیدن‌های طرفداران توسعه‌ای است که به آن توسعه بازارگرا یا نولیبرال اطلاق می‌شود و در ایران نیز خواهانهای دست و پا کرده است. هواداران و تئورسین‌هایی که سال‌هاست در دولت و نهاد قانون‌گذاری جا خوش کرده‌اند، بی‌آنکه در برابر نتایج راهکارهای فاجعه‌بارشان در دوران تعدیل ساختاری به این سو، به‌ویژه در دولت مهرورزی که با شدت و حدت کم‌سابقه‌ای خود را مقید به اجرای بی‌کم و کاست این سیاست‌ها می‌دید، به کسی جواب پس داده باشند. در واقع این هواداران دواآتشه بازار آزاد با دادن نشانی غلط از مفهوم توسعه، این‌گونه وانمود کرده‌اند که توسعه جز با میزان ثروت، درآمد و اندازه‌گیری «GNP» جامعه با معیار دیگری قابل اندازه‌گیری نیست. من در برابر این معیار اندازه‌گیری، میزان مصرف و پس‌انداز عمومی جامعه را که این جماعت به عمد از قلم می‌اندازند، علاوه می‌کنم. واقعیت این است براساس همان استدلال هواداران اندیشه‌های نولیبرال در کشور ما و سایر کشورها، مصرف عمومی و پس‌انداز، دو پایه دیگر بنای استدلال آنان است؛ به این معنی که در اندازه‌گیری میزان توسعه‌یافتگی هر جامعه‌ای، باید میزان مصرف عمومی جامعه را چه به شکل کالا یا

با برابری بیشتر داشته است و جد کردن مقوله بهره‌وری از برابری یا تولید از توزیع عادلانه به بهانه‌های اختلال در بازار و تولید، نه تنها دستاوردی برای جامعه نداشته، بلکه حتی باعث فرار سرمایه‌های داخلی به نقاط امن‌تر به علت ترس از بروز شورش گرسنگان و بی‌ثباتی‌های سیاسی و اجتماعی شده است. از سوی دیگر، برای دستیابی به بهره‌وری و برابری بیشتر در هر جامعه‌ای، نیازمند اصلاحات و تحول بنیادین از جمله عوامل غیراقتصادی در آن جامعه است؛ عواملی که سال‌های سال به صورت مانع‌های محکمی در برابر توسعه همه‌جانبه اجتماعی عمل کرده و می‌کنند. ممکن است این گونه استدلال شود که برای برخورد کردن فقر از ثروت، نیاز به توزیع پول بیشتری است که این خود به تورم دامن زده و باعث افزایش فقر و این دور باطل خواهد شد. پاسخ نگارنده به این استدلال، این است که جامعه‌های توسعه‌نیافته نیازمند تغییر و تحول بنیادی در همه عرصه‌های کار و تولید مادی و غیرمادی هستند؛ تغییراتی که تبعیض درباره کار ی‌دی را از بین ببرد و به افزایش بهره‌وری کمک کند تا آن نیز به نوبه خود به ایجاد برابری در جامعه بینجامد. برای این منظور نیاز است در درجه نخست، نظام آموزشی اصلاح

شود تا ظرفیت برای بهره‌وری بیشتر فراهم شود و آموزش بزرگسالان در دستور کار قرار گیرد، به گونه‌ای که آنها، به‌ویژه زنان در جریان تحولات اجتماعی و اقتصادی نقش ایفا کنند. از سوی دیگر، می‌توان گفت یکی از مشکلات و مانع‌های عمده بر سر راه توسعه در کشورهای توسعه‌نیافته، فقدان نظم اجتماعی است. در اینجا برخلاف آنچه طرفداران بازار آزاد مبنی بر عدم دخالت دولت ادعا می‌کنند، باید تحولی ایجاد شود تا دولت‌های قوی با بنیه کارشناسی و سیاسی مستحکم کار را به دست بگیرند. چنین دولت‌هایی می‌توانند بی‌بندوباری و لابی‌گری را که در همه لایه‌های اجتماع از جمله نیروی کار رسوخ کرده و همچنین فساد گسترده را از بین ببرند تا راه سوءاستفاده کنندگان از بی‌نظمی اجتماعی بسته شود؛ آنگاه با اجرای اصلاحات بنیادی و ایجاد فضای سالم برای کسب و کار، در نهایت بهره‌وری بیشتر و برابری بیشتری را برای جامعه به ارمان بیآورند. در محیط پر از فقر، ادبار، بیماری و تبعیض فقط فساد و عقب‌ماندگی به دست می‌آید. برای ایجاد رشد پایدار، نیاز به دستیابی به توسعه پایدار و متوازن است که آن نیز جز در سایه نیروی کار شجاع، توانمند و منضبط و روابط اجتماعی و سیاسی مستحکم پدیدار نخواهد شد.

← گوشه

**گفت‌وگو با احمد حکیمی‌پور،
عضو شورای شهر تهران**

اگر مشکلات تهران حل نشود، یک بمب ساعتی است

مشکلات بی‌شمار شهر تهران نه تنها کاسته نمی‌شود بلکه روزبه‌روز بر تعداد و پیچیدگی آنها نیز افزوده می‌شود. برای یافتن پاسخ برخی پرسش‌ها در زمینه پررنگ‌تر شدن اختلاف شمال با جنوب تهران و بافت‌های فرسوده و به قول حکیمی‌پور بافت‌های ریزدانه نفوذناپذیر، با این عضو شورای شهر تهران و مسئول بافت‌های فرسوده گفت‌وگوی کوتاهی انجام شده است.



◀ شهرها پیشگامان توسعه هستند، به گونه‌ای که می‌توان گفت، شهر آینه تمام‌نمای سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت‌هاست. برنامه شورای شهر تهران برای راستای توسعه پایدار و متوازن این کلانشهر چه بوده است؟

من درباره شوراهای دیگر نمی‌توانم سخنی بگویم اما در زمینه شورای چهارم، به‌طور مشخص از بدو تشکیل آن بی‌درنگ تدوین برنامه پنج‌ساله توسعه شهرداری آغاز شده که در سال ۹۲ به تصویب رسید و شروع به اجرا شد. دیدگاه کلی ما در این برنامه این بود که رویکرد مدیریت شهری را از شکل دستگاه صرف عمرانی درآورده و به سمت فضاهای فرهنگی و اجتماعی ببریم. این یک نگاه کلی است اما مسئله اصلی شما برمی‌گردد به شهر که نیروها و مجموعه‌های زیادی درگیر آن هستند. دستگاه‌های دولتی، حکومتی و نظامی در این شهر دخیل هستند که باعث از هم گسیختگی در تصمیم‌گیری، نظارت و اجرا می‌شود و تا مدیریت یکپارچه شهری در تهران و سایر شهرهای کشور شکل نگیرد این از هم گسیختگی وجود دارد و در نتیجه آن، توسعه متوازن را نخواهیم داشت. خود این موضوع یعنی مدیریت یکپارچه شهری هم به برنامه سوم توسعه برمی‌گردد.

همان‌گونه که در این برنامه دیده شده بود، باید این مسائل از دولت منفک می‌شد که متأسفانه غیر از چند مورد اتفاق نیفتاد. ما در رویکرد نظام در برنامه سوم یک گسست هشت ساله داشتیم. امیدواریم در دولت یازدهم، قانون برنامه سوم کامل‌تر اجرا شود. ما در شورای شهر در حدود اختیار اتمان فعالیت‌هایی انجام دادیم ولی همان‌گونه که می‌دانید مصوبات شورای شهر مربوط به شهرداری است و دستگاه‌های دیگر ملزم به پذیرش آن مصوبات نیستند؛ این است که برخی مصوبات روی زمین می‌ماند.

◀ با این همه، ما می‌بینیم تهران در این سال‌ها به دلیل اقدام‌های شهرداری دچار یک مرزبندی پررنگ بین شمال و جنوب و بر خوردار که عملاً سه منطقه یک، دو و سه را در برمی‌گیرد و جنوب تهران یعنی ۱۹ منطقه دیگر است. این یعنی شمال شهر کوچک‌تر و فشرده‌تر و منطقه‌های میانی به سمت منطقه‌های جنوب شهر سوق داده شده‌اند. سرانه‌های بهداشتی، آموزشی و رفاهی در شمال تهران متمرکز شده است.

شهرداری تهران این مرزبندی را قبول ندارد. سرانه شهرداری را بیشتر کرده اما این اشکال را که شما می‌گویید، من قبول دارم. همه می‌دانیم الان شهر تهران حال و روز خوبی ندارد. بافت‌های کالبدی شهر تهران به هم ریخته است، مشاغل نامتجانس که باید ساماندهی می‌شد، انجام نشده و عدم تناسب ارائه خدمات بحثی است که نمی‌شود کتمان کرد اما از سوی دیگر، باید گفت تهران فقط شهرداری و حتی کلانشهر هم نیست. یک مسئله ملی است. سال اول کاری که کردیم یک کمیسیون ویژه را به نام کمیسیون ویژه تهران و کلانشهرها که به جز شهرداری تهران و شورای شهر، ۱۲ عضو دیگر هم دارد، تشکیل دادیم. این معضلات ملی است و باید به شکل ملی حل شوند. نمی‌توانیم جوابگوی

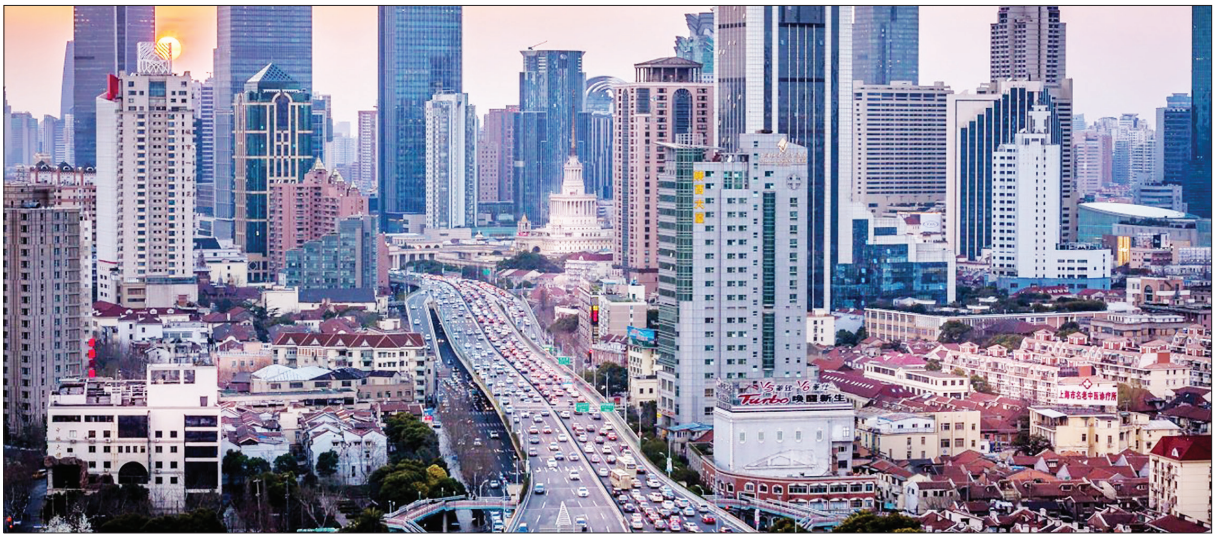
این مسائل رفاهی، فرهنگی و اقتصادی باشیم چون مدیریت یکپارچه وجود ندارد. برای حل این مشکلات نباید تهران فقط خودش را ببیند. مسائلش به شعاع ۵۰ کیلومتر با تهران مربوط است. تهران وضعیتی یافته که آن را نمی‌توان جدای از شهرستان‌های اطراف دید. هر چقدر بخواهیم مشکلات تهران را حل کنیم، جاذبه بیشتر می‌شود. مثلاً پیشگیری

از آسیب‌های اجتماعی که انجام می‌شود، همین گرمخانه‌ها و خانه‌های بین‌راهی و از این دست امکانات و کمک‌های اولیه خیلی ساده که در تهران انجام می‌شود، باعث کوچ آوارگان از کرج و اطراف به تهران می‌شود. اگر معضلات حل شود، جاذبه ایجاد می‌شود. اگر حل نشود یک بمب ساعتی است و باید آن کمیسیون که گفتیم فعال‌تر شود.

◀ مدت‌هاست درباره بافت‌های فرسوده تهران می‌شنویم که به قول شما مانند بمب ساعتی است. بافت‌های ناپایداری که با کوچک‌ترین حادثه‌ای فاجعه‌بار خواهد شد در این زمینه به نظر می‌رسد اقدام‌ها متوقف شده است.

یکی از مشکلات تهران، بافت فرسوده است که هرچه زودتر به آن برسیم هزینه‌های کمتری دارد. باید در این زمینه پیشگیری کرد، نه در تهران بلکه در همه ایران. بافت‌های فرسوده تهران بین ۱۳ تا ۱۵ درصد نوسازی شده است ولی در کل کشور، زیر این نسبت یعنی ۱۰ درصد است. همین نوسازی، کلی در دسترس دارد. همچنین بافت‌های ریزدانه و بافت‌های نفوذناپذیر را داریم که اینها همه مسئله است. اینجا سازمان نوسازی ورود کرده و سیاست‌های آن بین‌بخشی است به همین دلیل، مسئولیت‌ها لوٹ می‌شود. نظر من این است که باید تجربه دنیا در اینجا لحاظ شود. در این تجربه، پارلمان شهری مدنظر است. شورای شهر باید پارلمان شهری شود. ما باید به مردم باور داشته باشیم و در تصمیم‌گیری‌ها به صورت مردمی‌تری عمل کنیم و کارها را با مردم در میان بگذاریم. ممکن است خطاهایی هم وجود داشته باشد اما باید به این پارلمان شهری اعتماد کرد. متأسفانه ما الان شورای شهر هم نیستیم. شورای شهرداری هستیم؛ البته همان هم نیستیم.





ارزیابی دلایل فروپاشی شهرها و جابه‌جایی طبقات شهری در گفت‌وگو با کمال اطهاری

رنج مردم از تداوم ناکارآمدی‌ها و توقف پیشرفت

شهرها دچار فروپاشی شده‌اند، شهرداری‌ها در بازار مسکن، حباب قیمتی ایجاد و شهرداران تجارت شهری می‌کنند و شهرداری‌های تجارت پایه داریم که گمان می‌کنند همه مقررات شهری قابل خرید و فروش است؛ اینها گوشه‌هایی از گفته‌های آخوندی، وزیر راه و شهرسازی، در شانزدهمین همایش سیاست‌های توسعه مسکن بود اما اینکه سیاست‌های شهرداری و دولت تا چه حد بر اساس قانون اساسی یا خلاف‌های بارزی است که در برابر چشم نهادهای قانون‌گذاری و قضائی سال‌هاست انجام می‌شود و نتیجه آن، دودی است که به چشم مردمی که روزبه‌روز فقیرتر شده و شهری که به شدت قطبی شده است، می‌رود را در گفت‌وگویی با کمال اطهاری، کارشناس مسکن و شهرسازی، در میان گذاشته‌ایم.

گفت‌وگویی که در میانه‌های آن اطهاری به دلیل ستم به مردمی که به حاشیه شهرها رانده شده‌اند، گاهی خشمگین می‌شود و گاهی بغض به گلو می‌آورد و البته در آنجا که از اختلاف‌نظر شدید خود با مسئولان در زمینه آزاد کردن زمین یاد می‌کند از نقشی که دولت‌ها در تمامیت خود در ایجاد این بازار آشفته و مسابقه فقیرسازی مردم ایفا می‌کنند نیز انتقاد می‌کند.

شده و بقیه به فضای برون شهری که این نمونه فضای فئودالی است. تهران یک فضای فئودالی شده است و این اتفاق در برخی کشورهای توسعه‌یافته یا برخی کشورهای توسعه‌یافته هم در بعضی از شهرها دیده می‌شود البته نه به‌عنوان یک پدیده عمومی بلکه در آنجا یک صورت بسیار محدود در چارچوب نظام مولد سرمایه‌داری است اما این نوع جداسازی که در ایران اتفاق افتاده یک نوع تیولداری و رانتی است و به شدت این جامعه از نظر اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در وضعیت بحرانی است اما آن کشورها بدون بحران نیستند و از نظر اقتصادی دچار نوسان می‌شوند اما نوسان به آنها غالب نیست بلکه استثناست. در ایران بحران، پدیده مستمر و رونق، تبدیل به خصیصه استثنایی شده که این خصلت یک جامعه فئودالی است. این موضوع باید شکافته شود و من فقط در اینجا چکیده‌ای از موضوع را اشاره کردم.

شهر در اقتصاد سرمایه‌داری قرن نوزدهمی بستر سرمایه‌گذاری، تولید کالایی، سود و بازتولید نیروی کار بود. به نظر می‌رسد این چرخه در تهران و سایر شهرها متوقف شده است؛ این یعنی تهران زایایی خود را از دست داده است؟

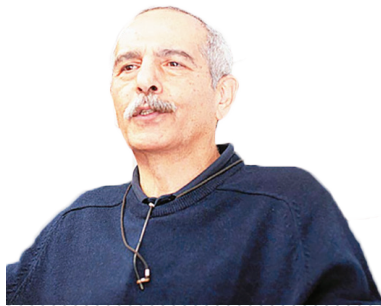
همه اینها به درستی در چارچوب اقتصاد مقاومتی در دستور کار قرار گرفته است اما اقتصاد مقاومتی چه می‌گوید؟ می‌گوید ما می‌خواهیم یک اقتصاد برون‌زا را که درون‌نگر بوده تبدیل به یک اقتصاد درون‌زا بکنیم. معلومه که ۴۰ ساله این اتفاق نیفتاده است و لازم نیست من بگویم. در صورتی که اصلاحات چین همان موقعی که با آمریکا رقابت شدید داشت و به‌نوعی تحریم هم بود توانست در ۱۰ سال، صادراتش را به صد میلیون دلار برساند. الان صادرات چین دو و نیم تریلیون دلار است و از نظر تولید ناخالصی، دومین و از نظر صادرات، اولین اقتصاد دنیاست. تقریباً در همین زمان صادرات ویتنام از سال ۱۹۹۰ از حدود چهار تا پنج میلیارد دلار به ۱۵۰ میلیارد دلار رسیده و صادرات ایران نزدیک به ۸۰ میلیارد دلار است که این نشان می‌دهد مدیریت ناکارآمدی بر اقتصاد حاکم است. میزان تخریبی که در زمان جنگ در ویتنام شده

به نظر می‌رسد آنچه اندیشمندان، تولید و اشغال فضا می‌خوانند از لابه‌لای صفحه کتاب‌ها و بحث‌های روشنفکری بیرون آمده و به جنگ مغلوبه‌ای در سطح شهرها تبدیل شده است؛ به‌گونه‌ای که برخی این پدیده را به جابه‌جایی طبقات تعبیر می‌کنند. خواهش می‌کنم تحلیل خودتان را درباره ریشه‌ها و دلایل این پدیده بیان بفرمایید.

فضا تجلی روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یک جامعه است و به‌نوبه خود می‌تواند مایه بالندگی یا مایه تنزل روابط بشود؛ مانند تکنولوژی یا ماشین‌آلات خوب در کارخانه که وقتی فناوری برتری وارد کارخانه بشود به همه روابط اقتصادی - اجتماعی جامعه برمی‌گردد که نوآوری بتواند ایجاد شود. حالا این ماشین‌آلات شما خوب هم باشد وقتی چیدمان خوبی نداشته باشد که مثالش یک مقدار به طراحی شهری برمی‌گردد و برنامه‌ریزی شهری را در برمی‌گیرد، موجب اتلاف منابع می‌شود، بنابراین باید این به شکل درستی چیده شده باشد تا پیوستگی کارآمدی داشته باشد. این مثالی که زدم در واقع نقش فضا را در حیات اقتصادی - اجتماعی نشان می‌دهد و آنچه روشن است، این فضای کژاندام ناشی از کج‌کارکردی نهادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است که این کج‌اندازی‌ها بر فضای منطقه و کل فضای جامعه مسائلی را که می‌بینید به وجود می‌آورد. تولید مولد نیست، مردم عصبی هستند، محیط‌زیست تخریب‌شده در حال انهدام است و ما اقتصاد تک‌محصولی مان باقی می‌ماند و همراه با اینکه به‌طور مداوم منابعمان را از دست می‌دهیم، منابع زیرزمینی و روزمینی را هم از دست می‌دهیم؛ یک نمونه از این مقوله جابه‌جایی طبقاتی به صورتی است که تبعیض در شهرسازی است. جداسازی طبقات که کاملاً در حال منفک‌شدن هستند و مقوله شمال و جنوب در تهران شدت یافته و بسیار هم بارزتر شده است. در واقع یک شمال داریم که سه منطقه شهر تهران است و یک جنوب که تا آن سوی استان البرز و از جنوب تا اورامین و کویر پیش می‌رود. این شمال و جنوبی را که قبلاً در شهر تهران وجود داشت و ابعاد کمتری هم داشت و آمیختگی طبقات بسیار بیشتر از الان بود، به یک ارگ شمال شهر تبدیل

بود، قابل مقایسه با ایران نیست و میزان تقابل و تخاصم این کشور و نیز پیروزمندی‌اش که کشوری بتواند سفیر آمریکا را ناچار به فرار از بام کند و هنوز هم یک کشور خیلی ایدئولوژیک است، این رابطه را به یک موفقیت در عرصه اقتصاد تبدیل کرده در حالی که نفت و منابعی ندارد. نیروی انسانی به دلیل دوره جنگ طولانی امکان پرورش نداشت و این نشان می‌دهد ما سازوکار اقتصادی را نداریم و اقتصاد ما در واقع هنوز به شدت وابسته است که اصول اقتصاد را نه در عرصه برنامه‌ریزی و نه در نهاد بازار نتوانستیم پیاده کنیم. بر جامعه ما یک بورژوازی فرومایه، لومین بورژوازی و این بورژوازی یک توسعه بی‌اصول را تا حالا جلو برده است که اگر اصولی داشت الان نیازمند اقتصاد مقاومتی بعد از ۴۰ سال نبودیم. این بورژوازی فرومایه، تله‌های متعدد فضایی را در ایران ایجاد کرده است؛ از تله فضایی فقر گرفته تا تله‌های دیگر که هم در سطح شهر وجود دارد هم سطح منطقه‌ای. سیستم‌های بلوچستان یک تله فضایی فقر است که هنوز نتوانستیم آن را از بین ببریم. حاشیه‌نشینی، بافت‌های فرسوده یا اسکان غیررسمی، اینها تله‌های فضایی فقر درون شهری هستند. مازندران پذیرای سالی ۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر و در برخی سال‌ها تا ۴۰ میلیون نفر مسافر است و مهاجر فرست‌ترین استان ایران هم مازندران است که رشد آن حدود یک درصد در سال است و گیلان هم به همین ترتیب که آن را سالخورده‌ترین استان کرده است. این را رادیو اعلام کرده و برای آنکه حرف‌های ما مردم را منحرف نکند، از قول رادیو می‌گویم. بالاترین نرخ بیکاری در مازندران است؛ این استان مشغول تخریب است؛ چه رانتهی دارد؟ رانت دریا و جنگل را دارد که در حال تخریب است؟ به وسیله چه کسی؟ بورژوازی فرومایه مستغلات. حالا آنهایی که طرفداری می‌کردند که زمین را به بازار بسپارید، اگر کنترل زمین حرف سوسیالیستی است الان جواب بدهند؛ هم جنگل از بین رفته و هم ساحل به روی مردم گشوده نیست. آب آلوده است و همین موجب شده بیشترین میزان سرطان نسبت به جمعیت در مازندران وجود داشته باشد و همه اینها تله تولید و بازتولید رانت است بدون اینکه مردم منتفع بشوند. تهران هم همین‌طور است؛ تله تولید و بازتولید رانت است. برخی از دوستان ما که صبغه چپ هم دارند این را مقایسه می‌کنند با شهری شدن سرمایه که دیوید هاروی می‌گوید؛ این اشتباه است. شهری شدن سرمایه یعنی چه؟ یعنی سرمایه‌ای که در قرن نوزدهم در کارخانه‌ها مستقر بود و به شهر کاری نداشت و نوعی حاشیه‌نشینی در انگلستان و بقیه شهرهای اروپا و آمریکا اینجا زندگی می‌کردند در قرن بیستم به‌ویژه نیمه‌های قرن و پس از جنگ جهانی سرمایه از کارخانه در شهر می‌آید. چرا؟ چون این شهر را نیاز دارد که مداوم تولید و بازتولید گسترده ارزش اضافه کند. برای تولید و بازتولید گسترده ارزش اضافی به نیروی کار ماهر، آسوده و نیروی کار نوآور که بتواند با خارج رقابت کند نیازمند است. نیروی کاری که حداقل درآمد را داشته باشد و کار هم داشته باشد و برای این وارد شهر می‌شود و شهر را سامان می‌دهد تا بتواند ارزش اضافه تولید کند. بورژوازی مستغلات که در خدمت تولید و بازتولید ارزش اضافه برای کل سرمایه است، نه اینکه از همه باج بگیرد و

فضاهای مولد محل آسایش و پارک و ... همه را نابود کند و تراکم مازاد بگیرد؛ شهری شدن سرمایه یعنی این. شهری که محل آسایش است؛ فضای سبز گسترده و حمل‌ونقل سریعی دارد و این می‌شود شهری شدن سرمایه اما در ایران، شهری شدن، رانت است و در واقع تهران، تله فضای رانت است؛ معنای این تله فضایی، این است که محیط مصنوعی به‌وسیله بشر ساخته شده و روابط معین اقتصادی - اجتماعی را بازتولید می‌کند و معنی آکادمیک تله فضایی این است که تهران دارد بازتولید رانت می‌کند؛ چه رانت حکومتی چه خصوصی و به این ترتیب جداسازی می‌کند. این خصلت یک اقتصاد رانتهی و تیولداری است. شما یک سیستمی که بتواند جلوی رانت را بگیرد یکی رقابت سیاسی است که ما نداریم. در اقتصاد هم که رقابتی وجود ندارد. انجمن‌های مدنی و تشکل‌ها نمی‌توانند فعالیت کنند به‌ویژه اگر کارگری باشد. یک شیوه دموکراتیک برای برنامه‌ریزی وجود ندارد تا بتواند براساس درک نیازهای جامعه، این برنامه‌ریزی‌ها انجام بشود و به‌تدریج برنامه‌ریزی



شهرهای ما ورشکسته باقی می‌مانند، چون اقتصاد مولد ندارند و باید با عوارض بگذرانند و چون بخش مسکن هم قفل شده است، کسی نمی‌تواند از بخش مسکن درآمد داشته باشد. ۸۰ درصد درآمد شهرداری تهران از تولید ساختمان است نه از عوارض و ...، ۸۰ درصد این درآمد تولید ساختمان از سه منطقه تهران است

تبدیل به یک امر رانته‌جویی شده است. این وضعیت کل اقتصاد است و به شهر منتقل شده است چه زمانی؟ وقتی رئیس دولتی که سازندگی نام داشته به این نتیجه رسیده که باید اصلاحات اقتصادی به‌وجود بیاید. در آن دوران به‌سرعت تصویب می‌کنند که باید کلانشهرهای مختلف خودکفا شوند و یکی هم که از همان زمره سازندگی است و حزب مربوطه را راهبری می‌کند، شهردار تهران می‌شود و می‌گوید بله ما با فروش تراکم این کار را می‌کنیم. حتی فکر نمی‌کند شما نمی‌توانید قانون را بفروشید. قانون به قول حقوقدان‌ها مبیع نیست. می‌گوییم ما تراکم مازاد می‌فروشیم؛ در این

تراکم ظرفیت محیط‌زیستی. ترافیک آلودگی آدم‌ها را مشخص کرده، اینها را می‌فروشی؟ این ناشی از یک تفکر پدرسالارانه در سیاست است که تفکر همان آدم‌های گروه سازندگی در اقتصاد است؛ یعنی فروش قانون از آن کارهایی است که فقط فئودال‌ها انجام می‌دهند. حاصل کار این دوستان سازندگی یک نوع ظل‌السلطان نوین بوده و حاکم یک شهر است که می‌تواند قانون آن را بفروشد. خوب معلومه فضا یک فضای رانتهی است. مگر چند درصد مردم زمین رانتهی دارند که می‌خواهند این را به بازار بسپارند؟ هیچ اقتصاد کلاسیک و نوکلاسیکی نمی‌گوید زمین را به بازار بسپارید چون زمین در اقتصاد نوکلاسیک هم راهی است که در آن شکست بازار رخ می‌دهد. در آمریکای نئولیبرال، تبعیض منع قانونی دارد و طرح‌های شهری باید جلوی تبعیض را بگیرند و موظف هستند در ۲۰ درصد هر منطقه‌ای کم‌درآمدها در آن باشند. حالا کلک‌هایی می‌زنند که به هر صورت آن در حومه شهرهاست نه در داخل شهر. در داخل شهرهای آمریکا هم که جامعه مدنی قوی و قوانین حاکم است، تبعیض به صورت قانونمند ممکن نیست. در حومه‌ها این کارها می‌شود که مثلاً خودشان را از سیاهپوست‌ها جدا کنند و در طرح‌های شهری ما کم‌درآمدها جایی ندارند؛ این نفوذ بورژوازی مستغلات در قانون‌گذاری در ایران است و پوپولیست‌ها نیز مسکن مهر را علم می‌کنند، خارج از چارچوب، مرگ فضایی، شهری، بخشی و همه اینهاست. شما باید مازاد اقتصاد را داشته باشی تا برای همین مسکن خرج کنی. اگر مازاد اقتصاد لازم رانداشتی و پول چاپ کردی این تئمه اقتصاد را نابود می‌کند و آن بخش‌های مولد هم نمی‌توانند نظام بانکی که بورژوازی فرومایه بر آن حاکم است و سود ۵۰ درصدی می‌برد سود سپرده تا ۳۰ درصد هم می‌دهد. این نظام بانکی، بورژوازی فرومایه بر آن حاکم است و دیدیم از آن چی درآمده است.

همین موضوع را که شما هم می‌فرمایید در آمریکا هم در اثر بحران مسکن و زمین به‌خاطر بورس‌بازی شبکه مالی فروریخت و دامنه بحران آن نه تنها بقیه بخش‌های اقتصاد این کشور بلکه دامن بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری جهان را در بر گرفت؛ در آنجا هم شاهد هستیم سلطه مالی است که این فجاج را به بار می‌آورد.

سلطه مالی در آن سیستم، یک امر فرعی است و شما بخشی از حقیقت را گفتید. کل نظام سرمایه‌داری، آن نظامی است که در حال تولید و بازتولید ارزش اضافی است. همان سرمایه‌دارهای آمریکایی در چین سرمایه‌گذاری کردند و خود آمریکا هزار و ۵۰۰ میلیارد دلار صادرات کالا دارد. این است که این اقتصاد را نگه می‌دارد، همچنین سودی که از چین می‌برد. نظام مالی جهانی هم که به آن نئولیبرال می‌گویند برای اینکه سرمایه جهانی شده و گردش سرمایه هم جهانی است؛ معلوم است دو هزار و ۵۰۰ میلیارد دلار وقتی فقط کالا گردش مالی آن را ببینید چقدر است. این گردش مالی، سرمایه مالی را به‌خاطر تکیه‌ای که به این ارزش اضافی دارد، قوی کرده و این را به غلط با ایران مقایسه می‌کنند. همان‌طور قابل مقایسه است که ناصرالدین شاه دوران قاجار که با دوران لیبرالیسم سرمایه‌داری هم‌دوره بود در ایران هم لیبرالیسم حاکم بوده است، زمین تا



است که این نشان می‌دهد. این بورژوازی فرومایه چه بلایی بر سر صنایع ما وارد آورده و جای آن را برندهای خارجی گرفته که آن هم برای بخش دیگری از این رانت‌جویان است. یک سیستمی هم در اقتصاد کلان باید به وجود بیاید تا بتواند اقتصاد دانش پایه را تقویت کند. شهرداری می‌خواهد سالن‌های قدیمی را تبدیل به سالن جشن و عروسی کند. کارخانه‌ای را که در طرح جامع هست، می‌خواهند سالن درست کنند. بخش‌هایی را هم مسکن‌سازی کنند، مانند منطقه ۲۲ که قرار بود محل تکنولوژی برتر و اقتصاد دانش‌بنیان باشد، محل مسکن شده است؛ آن هم شهر ارواح.

◀ **شهرک‌هایی هم مانند شهرک پژوهش در آنجا ساخته شد. بله، به اصطلاح ساخته شده؛ اینها قرار بوده یک مجموعه باشد و این مجموعه فضا می‌خواهد. ۷۰ درصد فضای یک منطقه اقتصاد دانش پایه، فضای آزاد و فضای سبز است. در واقع آن دریاچه باید برای شهرک دانش پایه**

آسمان فرق می‌کند و در بعضی موارد شباهت‌هایی پیدا می‌کنند اما این نباید آدم را به اشتباه بیندازد؛ به اصطلاح بناست که ما تحلیل کنیم و موضوعی که شما می‌گویید انباشت عظیم این سرمایه مالی، آن انباشت عظیم در اقتصاد آمریکا می‌شود اقتصاد جنگی. می‌گویند کدام بخش می‌تواند گردش اقتصادی را راه بیندازد. می‌روند وام می‌دهند به مردم تا خانه‌دار شوند و پیش‌بینی می‌شد چون دولت رفاه منحل شده بسط بخش مالی نمی‌تواند تولید انبوه را مصرف انبوه کند. در سال ۲۰۰۰ مکتب انتظام پیش‌بینی می‌کند شما دولت رفاه را منحل کردید و مصرف انبوه نمی‌تواند صورت بگیرد. جایگزین دولت رفاه هم انبساط مالی نیست این دفعه اگر مسکن درگیر بشود چون سرمایه جهانی شده بحران جهانی خواهد شد. این قانون و قواعدش زمین تا آسمان با تحلیلی که در ایران می‌شود متفاوت است ما در اینجا گردش سرمایه که بخواید ارزش اضافه تولید کند نداریم و گردش رانت داریم.

جابه‌جایی‌های طبقاتی به همین شکل صورت گرفته و بیشترین مهاجران به پیرامون شهر تهران از خود شهر تهران است و مسائل درجه اول دولت و شهرداری است که به اینها رسیدگی نکنند. می‌گویند حاشیه‌نشینی نگویید، خب می‌گوییم سکونتگاه غیررسمی.

◀ **می‌شود بحث شما را این طور جمع‌بندی کرد که اشغال فضاها به زیان توده‌های شهرنشین و به سود انحصارهای مالی...**

انحصار مالی نه، بورژوازی فرومایه.

◀ **به قول شما آن بورژوازی فرومایه نه تنها روند توسعه را دچار بحران کرده است بلکه موجب بحران هویتی به دلیل اشغال فضاها عمومی و دست اندازی حریص خصوصی افراد هم شده است. با توجه به اینکه شهرها کانون توسعه هستند با این روند چه چشم‌اندازی در برابر توسعه کشور می‌بینید و به‌طور کلی، خیلی خلاصه چه تغییرها یا روش‌هایی باید به کار برد تا این اشکالات اصلاح شده و سمت‌وسوی توسعه متوازن به خود بگیریم.**

این قاعدتاً تعدادی اقدام‌های کوتاه‌مدت و تعدادی اقدام بلندمدت نیاز دارد؛ اقدام کوتاه‌مدت برای اینکه از اینجا که هستیم حرکت کنیم و منتظر نمایم همه چیز عوض شود و یکسری اقدام‌های بلندمدت برای اینکه این روند ادامه یابد. اقدام‌های کوتاه‌مدت همین‌هاست که اعلام شده که جلوی تراکم‌فروشی باید گرفته شود و درآمد پایدار بر شهرداری‌ها مشخص شود و تملقاتی هم گرفته شده، قوه‌قضائیه باید دنبال کند. در سایت‌ها نوشتند جلوی آنها را گرفتند. قانون‌فروشی یک خطای قانونی بسیار بزرگی است که هم سازمان بازرسی کل کشور و هم قوه‌قضائیه باید در این ورود کنند. اقدام‌های بلندمدت‌تر این است که فضا را برای اقتصاد دانش پایه آماده کنید. طرح جامع تهران که در سال ۱۳۸۶ مصوب شده در آنجا بنا شد؛ محل کارخانه‌هایی که به دلیل فشار محیط‌زیست از تهران خارج شدند و انبارهای قدیمی به محل اقتصاد دانش پایه تبدیل شوند که شهرداری تهران جلوی این کار را گرفت؛ هر چند شهردار کنونی با همین شعار به این سمت رسید. نظام بانکی هم به بخش مولد تسهیلاتی ارائه نمی‌دهد و در منطقه حکیمیه تهران اولین صنایع الکترونیکی ایران و خاورمیانه در آنجا برپا شده

باشد نه فروش مسکن. حکیمیه وسط شهرک علمی پردیس و چند دانشگاه مهم نظامی و غیرنظامی است که این می‌تواند جایی باشد که انکوباتورهای دانشگاه‌ها بیایند آنجا و تبدیل به یک فناوری برتر بشوند. این یک مثال است برای اینکه شما اگر بخواید اقتصاد دانش پایه را داشته باشید برای توسعه پایدار برای خودتان چطور باید فضا را سامان بدهید و چه کسی مانع این کار شما؟ همین واژه اقتصاد دانش پایه و فضاها را در طرح جامع سال ۱۳۸۶ آمده است. این شهرداری به میثاقی که شهر تهران بوده، کار نکرده و شوراهای شهری هم که تا حالا آمدند پیگیر این میثاق نبودند. گاهی از فرهنگ قدیمی تهران حرف می‌زنند که آن هم سر جای خودش خوبه اما از فرهنگ جامعه، زمانی می‌شود دفاع کرد که آن جامعه در حال بالندگی و توسعه باشد و به‌ویژه وابستگی اقتصادی نداشته باشد.

◀ **در ارتباط با سکنتی‌گزینی، الان با بحران مسکن مواجه هستیم. تأمین سرینمای مناسب برای افراد یکی از اصول قانون اساسی است. چگونه می‌توان بر این رکود فائق آمد تا مردم بتوانند سرینمایی برای خودشان تهیه کنند و چرخ اقتصاد نیز بچرخد؟**

قانون‌گذار به‌درستی در قانون اساسی به زمینه‌سازی برای تأمین مسکن و نه ساخت مسکن اشاره می‌کند.

شورش برای رهایی،
انقلاب برای آزادی

زیست شهری

شهر و زیست شهری، پس از بورس سرمایه‌داری به شهرها و تصاحب فضاهای عمومی و مصادره آنها از سوی حکومت‌ها، به موضوع مهمی برای جامعه‌شناسان، اقتصاددانان و سیاستمداران تبدیل شد. شاید بیش و پیش از همه، این هنرمندان و نویسندگان بودند که به نقش و اهمیت فضاهای شهری و تأثیر آن در زیست اجتماعی مردم و حتی عملکرد آن در ارتباط عاطفی و معنوی شهروین‌ها پی بردند و از فضاهای عمومی شهرها در آثار شعر، نثر و ترانه‌های خود بهره بردند. به‌طور کلی، شهرها را می‌توان زاینده یا دست‌کم، همزاد انقلاب صنعتی دانست. شهر و پدیده شهروین‌ها در جامعه‌های شرقی، به‌ویژه خراسان بزرگ و آسیای میانه با آنچه در غرب به نام شهر پدید آمد؛ اگرچه تفاوت‌های معنی‌دار و آشکاری وجود دارد اما کارکردهای یکسانی نیز داشته‌اند. شهرها در ایران قدیم و به‌طور کلی در آسیای میانه، قدمت و اهمیتی به‌مراتب طولانی‌تر و بیشتر داشته‌اند. شهرهای بزرگ گذشته، مانند سمرقند، بخارا، ری، طوس، نیشابور، شیراز، اصفهان، هرات، بغداد، دمشق و حلب و دهها شهر دیگر، ساختار و کارکردی درخور اقتصاد و پیشینه تولیدی این منطقه و برگرفته از اقلیم آن داشته و قدمت آن به دوران تولید فئودالی می‌رسد و مرکز اقتصادی، سیاسی، نظامی، دینی، هنری و انباشت سرمایه بوده است اما شهرهای اروپایی پس از انقلاب صنعتی، به‌تدریج، پیرامون مراکز صنعتی و کارگرنشین پدید آمدند. شهرهای غربی، پایگاه‌های قدرت بورژوازی نوظهور بود که در برابر روستاها که به عنوان دژ فئودالیسم از مذهب، فرهنگ، سیاست، قدرت و اقتصاد فئودالی دفاع می‌کرد، قد برافراشته و علیه آن می‌جنگید؛ زیرا قدرت فئودال‌های غربی در روستاها ولی در ایران و آسیای میانه این قدرت در شهرها متمرکز بود؛ با ورود سرمایه‌داری

این خاصه‌خرجی‌ها در نرخ سود وام مسکن این اتفاق نمی‌افتد. الان همه شهرداری‌ها ورشکسته هستند، نهایتاً دولت از ورشکستگی درمی‌آید؛ مثلاً بعد از برجام اجازه می‌دهند دولت نفت بفروشد ولی شهرهای ما ورشکسته باقی می‌مانند، چون اقتصاد مولد ندارند و باید با عوارض بگذرانند و چون بخش مسکن هم فقل شده است، کسی نمی‌تواند از بخش مسکن درآمد داشته باشد. ۸۰ درصد درآمد شهرداری تهران از تولید ساختمان است نه از عوارض و ...، ۸۰ درصد این درآمد تولید ساختمان از سه منطقه تهران است. بقیه تهران برهوت شده است. شهر تهران هم فقط بین سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰، ۶۰۰ هزار شغل از دست داده و ۶۰۰ هزار نفر جمعیت به آن اضافه شده است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. یک نمونه از این مقوله جابه‌جایی طبقاتی به صورتی است که تبعیض در شهرسازی است. جداسازی طبقات

که دارند کاملاً از هم منفک می‌شوند و مقوله شمال و جنوب در تهران شدت یافته و بسیار هم بارزتر شده است. در واقع یک شمال داریم که سه منطقه شهر تهران است و یک جنوب که تا آن سوی استان البرز و از جنوب تا ورامین و کویر پیش می‌رود. این شمال و جنوبی را که قبلاً در شهر تهران وجود داشته و ابعاد کمتری هم داشت و آمیختگی طبقات بسیار بیشتر از الان بود، به یک ارگ شمال شهر تبدیل شده و بقیه به فضای برون شهر، آنهایی که زمین را به بازار بسپارید، کنترل زمین حرف سوسیالیستی است، الان پاسخگو باشند. هم جنگل از بین رفته و هم ساحل به روی مردم گشوده نیست. آب آلوده است. همین باعث شده بیشترین میزان سرطان نسبت به جمعیت در مازندران وجود داشته باشد و همه اینها تله تولید و بازتولید رانت است بدون اینکه مردم منتفع شوند و تهران هم همین‌طور است.

به شهر، جنگ برای اشغال فضا بین ساکنان شهرها و بورژوازی جریان یافت. در ایران اما جریان‌های نو و کهنه، مدرن و ارتجاعی، در کنار هم و با یکدیگر در شهرها رشد کرده و به‌موازات یکدیگر به‌پیش می‌رفتند. شهرها ساختاری فئودالی داشتند که این ساختار تا بطن و درون خانه‌ها و فضاهای اجتماعی شهرها مانند قهوه‌خانه‌ها، میدانچه‌ها، گذرها و بازارها ادامه داشت. برج و باروها، نه تنها پیرامون و گرداگرد شهر، آن را از یورش مداوم و همیشگی بیابانگردها و کوچ‌روها در امان می‌داشت بلکه باروهای متعدد حوالی بازارهای سرپوشیده، عمارت خان، فئودال، حاکم شهر، بازرگانان بزرگ و روحانیون را از دید و هجوم مردم عادی، زندان، عیاران و طراران محفوظ می‌داشت. این حصارها، نه تنها دارا را از نادر، جندا می‌ساخت بلکه روح خشن مردانه را در همه عرصه‌های شهر جاری می‌کرد و جداسازی جنسیتی و حجاب، به‌شدت در آن رعایت و ملاحظه شده بود. به‌گونه‌ای که می‌توان گفت، همه‌چیز در این شهرها برخلاف روستاها، دارای دو جنبه عمومی و خصوصی بود. ازسوی دیگر، شهرها زمینه‌ساز پیدایش و گسترش موج‌های ناراضی‌تی و انقلاب توده‌های مردم بود. انقلاب مشروطه در دارالخلافت ناصری روی داد و در شهرهای تبریز، اصفهان، شیراز و بوشهر دنبال شد و با وجود شکست آن از ارتجاع داخلی، که منجر به شکست نهایی ایران از استعمار شد، همان‌گونه که در پوسته تعصب‌های دینی، قومی، زبانی، فرهنگی ترک افکند، چهره شهرها را نیز دچار دگرگونی کرد و به‌سوی دمکراتیزه کردن آن به سود مردم، سوق داد. شکست انقلاب از ارتجاع و اشغال ناحق جایگاه مجاهدان واقعی به دست مجاهدان شبیه، شهرها و فضاهای عمومی که مدتی چند به اشغال عمومی درآمده بودند، دوباره به وسیله حاکمان، این بار به شکلی ظریف‌تر به اشغال درآمدند و دست مردم به‌تدریج از آنها کوتاه شد. مدرنیسم امرانه، فضاهای نیمه‌عمومی کوچک‌پس‌کوچه‌ها، گذرها، میدانچه‌ها، مسجدها، تکیه‌ها و حتی قهوه‌خانه‌ها را به بهانه مدرنیسم و بازسازی، ویران و آنها را به اشغال حکومت درآورد. شهرها از بستگاه عمومی به محلی برای تنازع بقا و جنگ همه علیه همه بدل شد. گذرگاه‌ها، دیگر محل ارتباط چشمی و کلامی نبود و خیابان‌ها، راه‌هایی برای عبور پرشتاب خودروها از کنار یکدیگر شد. میدان‌ها

و میدانچه‌ها از محل گردآمدن و ارتباط‌های افقی مردم، به محلی برای چرخش انبوه ماشین‌ها بدل شد. سکوت شبانه که با طنین صدای پای رهگذران می‌شکست، جای خود را به سروصدای گوشخراش انواع وسایل موتوری و عربده‌های مستانه داد. همین است که تا دوره‌های اخیر، کمتر اثر هنری، اعم از شعر، داستان، ترانه و نقاشی را از خیابان‌ها و شهرها مشاهده می‌کنیم و بهترین آثار هنری، آثاری بودند که یا در محیط‌های تنگ خصوصی می‌گذشت یا در دل طبیعت و روستاهای دورافتاده از شهرها. اگر در شهر سنتی و قدیمی، بازار در هسته مرکزی قرار داشت و محله‌ها و گذرها، پیرامون آن ساخته می‌شدند، در شهرهای جدید، فضاهای بیرون شهرها به اشغال کارخانه‌ها و کارگاه‌های صنعتی آلاینده درآمده و گذرگاه‌ها به اشغال فضاهای تجاری و دادوستد درآمدند؛ به‌گونه‌ای که کمتر خیابانی دیده می‌شد و می‌شود که تبدیل به راسته‌بازاری نشده باشد و در یک کلام، شهر نه محلی برای زندگی شاداب و هدفمند که مکانی برای گذران زندگی و پیشرفت فردی بدل شد. شهرها از شکل دایره‌وار به شهرهای عمودی تبدیل شدند که در آن محله‌های برخوردار به اشغال افراد پر درآمد و با انواع حصارهای نامرئی همانند بلوارها، خیابان‌های سراسری و ساختمان‌های بلند از سایر بخش‌های شهر که در آن افراد نابرخوردار یا کم‌برخوردار، زندگی می‌کردند جدا می‌شد. انبوه کارگران و مهاجران از روستاها و شهرهای کوچک نیز در حاشیه شهرها و در شهرهای صنعتی پیرامون کارخانه‌های حاشیه شهرها و در زاغه‌ها و حلبی‌آبادها، بدون هیچ امکان زیستی رسوب کردند و در تله‌های فقر، بیکاری و بیماری گرفتار آمدند. غالب‌شدن وجه تولید سرمایه‌دارانه، آخرین بازمانده‌های انقلاب‌های شهری را هدف گرفت و شهروندان آزاد را از عرصه‌های عمومی به پستوهای خصوصی راند و اشغال فضا که از سوی حاکمیت سرمایه‌دارانه به‌شدت و دقت پیگیری می‌شد، به نبردی مغلوبه برای توده‌های مردم بدل گردید و شکست انقلاب، به‌مثابه اقدامی برای بنیانگذاری آزادی، به‌شورش برای رهایی فروکاسته شد. [۱]

[۱] برگرفته از گزاره هانا آرنت، که اصل آن چنین است: پایان یک شورش، رهایی است؛ پایان انقلاب، بنیانگذاری آزادی.



چگونه می‌توان فقر، بیکاری و فساد را با اتکا بر نیروی مردم، درمان کرد

اقتصاد مقاومتی، روی دوش تعاونی‌ها

دکتر اسدالله شمس‌بیراوند، کارشناس اقتصاد تعاون: اقتصاد مقاومتی بر نقش مردم در پویایی اقتصاد و همچنین دستیابی به توسعه پایدار و همه‌جانبه نگاه ویژه‌ای دارد و به‌همین منظور می‌توان گفت اقتصاد تعاونی که در اصل «۴۳» قانون اساسی به‌درستی بر جایگاه آن تأکید شده است، می‌تواند در اقتصاد مقاومتی، جایگاه از دست‌رفته خود را دوباره به‌دست آورد و همچون لنگر، ثبات کشتی اقتصاد کشور را از بحران و بی‌ثباتی و سرگردانی در دریای پرتلاطم بحران‌های اقتصادی جهانی و داخلی به جزیره ثبات و سکون رهنمون کند.

توسعه چیست؟

اگر توسعه به معنی تحول از یک وضعیت به وضعیتی بهتر و پویا باشد، آنگاه پی خواهیم برد توسعه پایدار، توسعه‌ای متعادل خواهد بود که منافع درازمدت توده مردم را در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی بیش از هر چیز در نظر دارد؛ این منافع در حفاظت از محیط زیست، حفظ و نگهداری منابع زیرزمینی بینا نسلی و همچنین احترام به حیات وحش، دریاها و اقیانوس‌ها نهفته است و در نتیجه در این الگوی توسعه، انسان، محور توسعه و توجه قرار خواهد گرفت. حداکثرسازی سود همچون الگوی اقتصاد نولیبرالی وجود نخواهد داشت و در نتیجه فقر، بیکاری، بی‌خانمانی، فساد و زیان وارد کردن به محیط زیست در این الگو جایی نخواهد داشت. در این مفهوم، توسعه فرایندی درونی، تاریخی و جغرافیایی است؛ درونی به

این معنی که با تکیه بر دانش، توانایی‌ها و تجربه بومی فراخواهد روید. جغرافیایی به این معنی که نمی‌توان آن را از خارج به ارمغان آورد یا بر ملتی تحمیل یا از جامعه توسعه‌یافته دیگری گرت‌برداری کرد؛ به این معنی که توسعه، برآیند جوشش درونی قلمداد شده و به‌همین منظور باید ساز و کارهایی برای نهادینه‌شدن مشارکت خلاق و حداکثری مردم ایجاد شود تا برنامه‌ریزی تعاملی از بالا به پایین و از پایین به بالا صورت گیرد. برای نیل به این منظور، گروه‌های اقتصادی باید براساس درک شرایط موجود جامعه، نیازها و دلبستگی‌های ملی و فرمانطقه‌ای و محلی تشکیل شده، خواسته خود را از پایین به بالا اعلام کرده تا در برنامه‌ریزی‌ها اعمال شود. با این فرض می‌توان چنین نتیجه گرفت از مهم‌ترین ابزارهای توسعه پایدار سازمان‌ها و تشکل‌های صنفی، سیاسی و زیست‌محیطی هستند؛ همان‌گونه که بیشتر علمای اقتصاد اعتقاد دارند، ضعف شدید سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی و همچنین مشکلات موجود بر سر راه سازماندهی و آموزش و پرورش نیروی کار، اهمیت کادرسازی و گسترش کمی و کیفی نیروی کار را بیشتر می‌کند. حال اگر بپذیریم اقتصاد ایران، اقتصادی در حال توسعه است، برای عبور از مرز توسعه، نیازمند بهره‌گیری از تمام امکانات و توانمندی‌های موجود و بسیج تمامی نیروها برای پیشبرد اهداف خود است؛ بنابراین یکی از راه‌های رسیدن به توسعه، مشارکت مردم در امور اقتصادی و تصمیم‌گیری در چارچوب‌های دموکراتیک برای دستیابی به اهداف تعیین‌شده است. همچنان که در نظام‌های مردمسالار، مشارکت عمومی در تمام ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی امری اجتناب‌ناپذیر و در ضمن پایگاهی مناسب برای فقرزدایی و کاهش و از بین بردن فاصله طبقاتی است.

تعاونی‌ها به دلیل نوع سازماندهی و کارکرد ذاتی خود می‌توانند دارای همه یا بخش بزرگی از این ویژگی‌ها باشند؛ بنابراین یکی از فراگیرترین ابزارها و الگوهای شناخته‌شده در جوامع گوناگون برای دستیابی به اهداف یادشده تعاونی‌ها هستند. تعاونی‌ها با تربیت مدیران و اعضا و فرستادن آنها به لایه‌های گوناگون جامعه از جمله مدیران و تصمیم‌گیران کادرهای حرفه‌ای و معتقد به دموکراسی تربیت کرده و به‌طور دموکراتیک در سرنوشت بنگاه اقتصادی که خود عضویت آن را دارند، شریک شده و در فرایند تصمیم‌گیری‌ها دخالت مؤثر دارند اما برخی

کارشناسان و ناظران مسائل اقتصادی با توجه به اینکه دولت همواره از تعاونی‌ها به عنوان بازوی اجرایی خود و گاهی برای تنظیم بازار و ایجاد اشتغال و نه بهره‌وری استفاده کرده است که بعضاً نیز در اثر همین کارکرد انحرافی دچار ناکارآمدی گشته‌اند و این گناه را به عنوان ضعف ساختاری تعاونی‌ها به حساب آورده‌اند. در صورتی که قوانین و مقررات و کارکرد انحرافی تعاونی‌هاست که موجب ایجاد عرضه‌های دیگری از جمله عدم کاربست مدیریت علمی و استفاده از افراد غیرخبره و کارآمد در تعاونی‌ها شده است. روح نظام تعاونی، پرهیز از آشفته‌گی‌های نظام سرمایه‌داری است، بی‌آنکه در گرداب برنامه‌ریزی‌های دستوری غرق شود. نظام تعاونی براساس تعریف کلی، می‌کوشد جامعه را متشکل از اصنافی در نظر بگیرد که دولت با انگیزه حداکثر کردن منفعت عمومی، فقط نقش داوری آن را برعهده دارد و از دخالت می‌پرهیزد.

به این ترتیب، نظام تعاونی، ماهیت اقتصاد صنفی را پیدا می‌کند بدون اینکه با نظام اقتصاد صنفی یکی باشد. در واقع انگیزه اصلی در تشکیل نظام‌های تعاونی، دستیابی به حداکثر مزیت‌های قابل حصول سایر آنهاست ولی تعاونی همواره در ایران به عنوان بازوی اجرایی دولت و در هر برهه به نیتی به کار گرفته شده است. روزی برای تضعیف نقش و قدرت ملاکان در قالب تعاونی‌های روستایی، زمانی برای توزیع کالا و ملزومات و کمک به جبهه در قالب تعاونی‌های توزیعی و زمانی برای تعدیل ثروت یا اشتغال‌زایی. به هر حال، آنچه هرگز در ایران و نزد دولتمردان ماهیت نداشته است نقش بی‌بدیل تعاون به عنوان یک اهرم توزیع دموکراتیک قدرت اقتصادی و همچنین کارکرد آن در جهت گسترش و تحکیم قدرت تصمیم‌گیری و مدیریت در جامعه و سپردن کار مردم به مردم است. همین عدم اعتقاد به فرایند تعاونی و فرهنگ تعاون است که موجب می‌شود با وجود نقشی که برعهده تعاونی در اصل «۴۴» قانون اساسی نهاده شده است، گاهی زرمه انحلال وزارت تعاون و سازمان بوروکراسی تعاونی شنیده می‌شود و اکنون اشتغال‌زایی و بالا بردن دستوری نقش تعاونی‌ها تا ۲۵ درصد در اقتصاد ملی بر دوش تعاونی‌ها تحمیل شده است.

بررسی بحث و کشمکش‌های پیرامون جایگاه و پایگاه تعاون در کشور و برنامه‌ریزی‌ها و بودجه‌ریزی‌های صورت‌گرفته نشان می‌دهد هنوز به جایگاه بخش تعاون در اقتصاد ملی اعتماد وجود نداشته و برای این بخش از اقتصاد کشور، وزن مناسبی قائل نیستیم. اگرچه بخشی از این موضوع از ضعف برنامه‌ریزی و به فعل درآوردن تصمیمات سیاست‌گذاران نیز ناشی می‌شود ولی اگر در مجموعه حکومت، باور ژرفی برای فقرزدایی، گسترش مالکیت همگانی و استفاده از توانمندی‌های اقتصادی بالقوه وجود داشته باشد بی‌شک بخش تعاون در برنامه‌ریزی‌ها برای دستیابی به این اهداف در صف مقدم قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، اگر بپذیریم تجربه جهانی در اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی بر لزوم مشارکت مردم در اقتصاد تأکید دارد؛ به طوری که با جهانی شدن اقتصاد، نقش مشارکت مردم در تعیین

سرنوشت خود بیش از گذشته نمود پیدا می‌کند و همین‌طور که پیش‌تر گفته شد، نقش تعاونی‌ها در این میان پررنگ‌تر می‌شود ولی اینجانب مانند برخی‌ها که معتقدند در صورتی که نظام تعاونی‌ها به درستی اجرا شود، به این دلیل که نظامی داوطلبانه و اختیاری دارند می‌توانند از تجهیز منابع و دستیابی اهداف گروهی موفق عمل کنند کاملاً موافق نیستیم؛ زیرا به دلیل کارکرد بسیار متنوع و گوناگون تعاونی‌ها هنوز کارشناسان و علمای علم اقتصاد نتوانسته‌اند به تعریف واحدی از یک بنگاه تعاونی دست یابند که در سراسر جهان مورد قبول باشد. شیوه‌هایی که تعاونی‌ها در دنیا براساس آن شکل گرفته و اداره می‌شوند، به اندازه‌های گسترده است که نمی‌توان گفت، دقیقاً تعاون چه مسیری را در اقتصاد دنبال می‌کند ولی همین موضوع به نظر اینجانب نقطه قوت تعاونی‌ها محسوب می‌شود؛ زیرا نشان می‌دهد بنگاه‌های تعاونی دارای قابلیت انعطاف‌پذیری زیادی هستند و حتی فعالیت‌های آنها با سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی گوناگون ممکن است تطبیق داده شود و به همین دلیل علمای علم اقتصاد معتقدند نباید برای هر شرکت تعاونی تعریف مشخصی ارائه شود، چراکه تعاون وسیله‌ای برای حصول هدف است اما هدف باید مشخص باشد. این گونه است که نظام تعاونی ماهیت اقتصاد صنفی را پیدا می‌کند، بدون اینکه با نظام اقتصاد صنفی یکی باشد و در واقع انگیزه اصلی در تشکیل نظام‌های تعاونی، دستیابی به حداکثر مزیت‌های قابل حصول سایر نظام‌هاست.

نظام تعاونی و جهان پیرامون

دولت چنانچه بخواهد ضمن حفظ استقلال سیاسی با جهان به مراد به برابر بپردازد چاره‌ای جز تقویت اقتصاد نخواهد داشت. یعنی هم‌زمان پیوستن به اقتصاد جهانی و پایبندی به عدالت اقتصادی و اجتماعی در درون کشور راهی جز رویکرد مناسب به تعاونی‌ها و اقتصاد بخش تعاون ندارد. چنانچه بپذیریم برای همکاری و تعامل با اقتصاد جهان دولت باید اداره بسیاری از امور اقتصادی را به دست بخش غیردولتی بسپارد و خود نقش برنامه‌ریز و سیاست‌گذار را بر عهده گیرد، آنگاه ابعاد کار آشکارتر خواهد شد. بخش تعاون مانع از تمرکز قدرت اقتصادی در میان جمعیت نه‌چندان انبوه طبقات مرفه و ثروتمند اجتماعی می‌شود. به عبارتی گسترش بخش تعاون خوداقدامی در راستای انحصارزدایی در اقتصاد ملی و تقویت بنیه‌های رقابت آزاد است. کارشناسانی که خواهان رعایت عدالت اقتصادی در کنار خصوصی سازی اقتصاد کشور هستند همواره اعلام داشته‌اند دولت در فرایند خصوصی‌سازی و واگذاری شرکت‌ها و واحدهای تحت پوشش خود، باید بخش تعاونی را در اولویت قرار دهد تا این حرکت اقتصادی با مشارکت جوی همسو و هماهنگ شده و ضمن توسعه سهم بخش تعاون، اهداف جانبی خصوصی‌سازی (مشارکت مردمی) نیز تأمین شود، ولی آیا اساساً تعاونی‌ها می‌توانند نقشی را که با تفسیر اصل «۴۴» قانون اساسی برای آنها تعریف شده بازی کنند؟ آیا خواهند توانست از سهم پنج درصدی که در اقتصاد ایفا می‌کنند به سهم ۲۵

درصدی که در قانون پیش‌بینی شده است، برسند؟ بخش تعاونی برخلاف بخش خصوصی بر پایه همبستگی و یکپارچگی اهداف، سرمایه‌ها و نیروی انسانی طبقات میانی جامعه شکل می‌گیرد؛ بنابراین نمی‌توان انتظار داشت از منابع سرمایه‌های قابل توجهی بهره‌مند باشد، اما می‌تواند با بهره‌گیری از تسهیلات بانکی که در قانون پیش‌بینی و تصریح شده است، نیازهای سرمایه‌گذاری خود را بهبود بخشد. در حال حاضر، شرکت‌های تعاونی با کمبود سرمایه در گردش مواجه هستند، در حالی که در چارچوب اهداف مشترک اعضا، امکان رشد خلاقیت و ابتکار و حضور در عرصه‌های تازه فعالیت اقتصادی، اجتماعی را دارند. کمبود منابع سرمایه‌گذاری در این بخش موجب شده است در عرصه رقابت در بازار، بخش تعاون دچار کاستی و ناتوانی شود.

اینک با توجه به بحران‌های پایان‌ناپذیر در اقتصاد جهانی و بحران‌های داخلی که عمدتاً ناشی از بی‌انضباطی‌های مالی و مدیریتی و بی‌ثباتی سیاسی-مدیریتی است، اقتصاد تعاونی می‌تواند در این زمینه جایگاه مؤثر خود را طبق تفسیر اصل «۴۴» قانون اساسی با تخصیص مناسب بودجه و تسهیلات و توجه به جایگاه قانونی آن نزد مدیران ارشد نظام اجرایی کشور به دست بیاورد و در این برهه به کمک اقتصاد کشور بشتابد.

بخش تعاون در هر فعالیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در کنار بخش‌های عمومی و خصوصی باید قدرت رقابت داشته باشد و وارد بازار شود و در یک بازار رقابتی به حیات خود ادامه دهد. با توجه به نظر برخی کارشناسان که سهم بخش خصوصی را در اقتصاد کشور تقریباً دو برابر بخش تعاونی و سهم بخش دولتی را چندین برابر آن برآورد می‌کنند، بخش تعاون را در میدان رقابت، باید تقویت کرد.

همان‌گونه که در مقدمه همین مبحث اشاره شد با توجه به کارکرد مناسب تعاونی‌ها در اقتصاد کشورهای دنیا اعم از اقتصادهای سرمایه‌داری پیشرفته تا تحت کنترل دولت باید رسانه‌های گروهی در راستای تبیین و ترویج فرهنگ تعاون در کشور کوشا باشند و مشارکت مردم برای توسعه بخش تعاون را برانگیزند؛ البته همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد از قائل شدن به نقش و کارکردهای دستوری برای اقتصاد تعاونی باید دوری جست. مثلاً در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به تعاونی‌ها به عنوان عامل توسعه نگاه می‌شود که همین عامل گاه سبب شده شکل‌گیری تعاونی‌ها از آنچه در واقع بیشترین منفعت را به فرد یا گروه برساند، دور شود. از همین کارکرد غلط و دستوری، برخی کارشناسان نتیجه می‌گیرند، توسعه تعاونی‌ها در کشورهای در حال توسعه لزوماً باعث آن نشده است که مردم آن کشورها جنبش‌های مربوط به تعاونی‌ها را به صورت حرکت‌های اجتماعی نهادینه کنند.

این منتقدان به این مسئله توجه نمی‌کنند که شکل تعاونی‌ها در کشورهای در حال توسعه با فرم ایده‌آلی آن که در روش‌های اصلی پیشنهاد می‌شود، متفاوت است. در چنین شرایطی حتی وجود قوانین

۳ الگو و ۳ هدف اقتصاد مقاومتی

دکتر ایرج ترابی، استاد دانشگاه آزاد: بحرانی که در چندسال گذشته گریبان اقتصاد کشور را گرفته و زحمت‌های زیادی برای مردم ایجاد کرده است؛ در صورت کندوکاو علمی می‌توان علت اصلی آن را در سه عامل مهم دسته‌بندی کرد که در زیر به‌صورت خلاصه به آنها اشاره می‌شود. بررسی و کندوکاو علمی در محیط‌های دانشگاهی باید در این زمینه به‌صورت جداگانه انجام شده و نتیجه آنها به‌صورت علمی در اختیار کارشناسان بودجه و سازمان‌های مربوطه در مجلس و قوه قضائیه قرار داده شود. این سه عامل مهم می‌تواند درمان بسیاری از دردهای اقتصاد ایران باشد.

فساد: یکی از مهم‌ترین زمینه‌های بروز فساد در اقتصاد هر کشور، وجود نخبه‌ها و در واقع فرهنگ نخبه‌سالاری است. در کشور ما متأسفانه در چندسال گذشته، فساد گسترده و همه‌جانبه‌ای گریبانگیر اقتصاد کشور شده است که هر روز و هر ساعت بخش‌هایی از آن را در لابه‌لای خبرها و شبکه‌های اجتماعی می‌خوانیم. در اقتصاد نخبه‌سالار به دلیل نبودن و حضور نداشتن مردم و ارتباطات عمودی در حاکمیت، عدم شفافیت در اقتصاد ایجاد خواهد شد که نتیجه آن گسترش انواع اشکال فساد مانند ارتشا، باندبازی، پارتی‌بازی، فرار مالیاتی و اموری از این دست است که به تدریج همچون موربانه در همه ارکان حکومت رخنه کرده و قدرت اجرایی، مقننه و دادگستری را لوده کرده و باعث توقف هرگونه فعالیت مفید و مولد اقتصادی خواهد شد. در نتیجه گسترش فساد، کمترین آسیب آن سوق دادن فعالیت‌های مولد اقتصادی به سود فعالیت نامولد، دلالی، واسطه‌گری، رانت‌جویی و رانت‌خواری است. در چنین سیستمی، گذشته از بخش‌های دولتی، بخش‌های عمومی همچون شهرداری‌ها از همه بیشتر در معرض آسیب قرار می‌گیرند و پس از آن، فساد به سایر دستگاه‌های اجرایی و مجلس نیز نفوذ کرده و عملاً اقتصاد مولد و پویا از کار خواهد افتاد و به‌زودی اقتصاد به‌طور کامل فلج خواهد شد؛ بیکاری گسترش خواهد یافت و فقر گریبان اکثریت جامعه را خواهد گرفت.

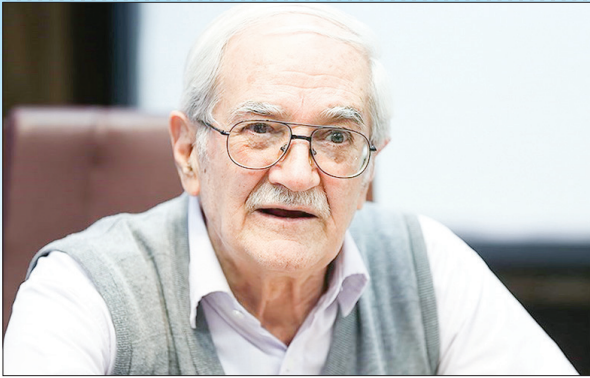
نخبه‌سالاری به‌جای مردم‌سالاری: اقتصاد ایران، متأسفانه در سال‌های گذشته به تدریج به‌سوی نخبه‌سالاری حرکت کرده و در نتیجه از حضور تشکل‌های مردمی در اقتصاد کاسته شده است؛ به‌طوری‌که در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و برنامه‌های اجرایی، مردم کاملاً فراموش و کنار گذاشته شده‌اند. در حالی که یکی از افتخارات و دستاوردهای بزرگ نظام جمهوری اسلامی، مردمی و ملی بودن آن در کنار صفت اسلامی است. بزرگان ما و در رأس آنها، امام خمینی (ره) همواره بر حضور مردم در همه صحنه‌های انقلاب در بخش‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصاد تأکید کرده و انقلاب را از برکت حضور مردم در صحنه دانسته‌اند. تأسیس و برپایی جهادسازندگی، یکی از تجربه‌های مؤثر و دستاوردهای بزرگ اقتصاد مردمی ایران است که با مدبریت ارزشی و اسلامی حاکم بر بدنه آن، توانست حجم گسترده‌ای از مشکلات اقتصادی مناطق محروم را برطرف کند. نمونه موفق دیگر، جهاد دانشگاهی است که بخش مهمی از نیازهای کشور در حوزه‌های صنعتی و فناوری را برطرف کرد. برنامه دولت آینده، گسترش این تجربیات موفق به همه حوزه‌های اقتصادی و ارتقای نقش مردم در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی است. نباید تصمیمات اقتصادی دولت، پشت درهای بسته اتخاذ شده و فقط هنگام اجرای تصمیمات ابلاغ شود. برای نمونه، اگر در تصمیم‌گیری و اجرای طرح مالیات بر ارزش افزوده، اصناف و تشکل‌ها مشارکت بیشتری داده می‌شدند، امروز نتیجه بهتری می‌گرفتیم. برنامه دولت آینده این است که تشکل‌ها، تعاونی‌ها و انجمن‌های مردمی در سه حوزه اقتصادی تولید، توزیع و مصرف، تقویت و توسعه یابند و تصمیم‌گیری‌های اقتصادی بدون مشارکت و مشورت آنان گرفته نشود؛ برای مثال با ایجاد تشکل‌های مردمی توزیع محصولات کشاورزی با مشارکت مردم و خود کشاورزان، می‌توان قیمت محصولات کشاورزی مصرفی مردم را کاهش داد. در این حالت، دولت با ایفای نقش حمایتی، تأمین زمین و سرمایه اولیه این تشکل‌ها را برعهده می‌گیرد.

بی‌انضباطی مالی: هر کارشناس و ناظر بی‌طرف اقتصادی، یکی از بزرگ‌ترین مشکلات اقتصاد ایران در دهه اخیر را بی‌انضباطی گسترده مالی و پولی دانسته و بر آن تأکید دارد؛ از این‌رو، اقتصاد مقاومتی یکی از مهم‌ترین اهداف خود را ایجاد انضباط مالی و گسترش آن به سایر عرصه‌های اقتصادی تعیین کرده است. همین بی‌انضباطی‌ها فقط در بخش عمرانی در سال‌های گذشته، میلیاردها دلار سرمایه ملی را هدر داده است؛ برای نمونه می‌توان هزینه ساخت فاز یک و دو عسلویه را با فازهای ۱۷ و ۱۸ مقایسه کرد. دو فاز اول، در سال‌های دهه ۷۰ با هزینه‌ای کمتر از ۱۵۰ ساخت دو فاز ۱۷ و ۱۸ که همچنان در حال ساخت بوده، به بهره‌برداری رسیده است. در سایر پروژه‌های سد و راه‌سازی نیز با این ریخت‌وپاش‌ها در اثر تخصیص نیافتن به موقع بودجه یا بی‌توجهی به تأمین بودجه در هنگام کلنگ‌زنی روبرو هستیم. آزادراه تهران - شمال که خود حدیث پردردی است از ائتلاف منابع ملی، مطالعات کارشناسان نشان می‌دهد حدود ۳۵ درصد بودجه‌های عمرانی دولت هدر می‌رود. یعنی معادل ۱۴ هزار میلیارد تومان از بودجه عمرانی دولت هدر می‌رود. همین بی‌انضباطی مالی دولت، یکی از عوامل افزایش قیمت‌ها در بازار است؛ چون اگر دولت درآمدها و هزینه‌های خود را به‌طور مناسب مدیریت کند، حجم پایه پولی و نقدینگی در کشور کنترل می‌شود و ثبات قیمت‌ها به بازار بر می‌گردد؛ بنابراین برنامه دولت آینده، انضباط مالی و ایجاد ثبات در قیمت‌هاست.

لازم نمی‌تواند مانع از فشار سیاستمداران برای دستیابی به اهداف تعاونی‌ها شود. در واقع نقطه شروع حرکت ارزش‌های سیاسی است؛ پس از این مرحله، اقتصاد در اولویت قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی آزادی مالکیت که یکی از اصلی‌ترین اهداف تشکیل تعاونی‌هاست، نادیده گرفته می‌شود. بر این اساس، حق مشارکت اعضا در تصمیم‌گیری‌ها که نتیجه‌اش بر خود آنها تأثیر خواهد گذاشت، بنا نهاده شده است. ریشه این قضیه نیز در پشت ارزش‌های تعاونی به‌ویژه تساوی آزادی نهفته است. یعنی مردمی که آزادی شخصی خودشان را فدای تصمیمات جمعی می‌کنند، باید حق رأی مساوی داشته باشند؛ این امر نه تنها در تعاونی‌ها بلکه هر جا که فردی رأی خود را فدای رأی اکثریت می‌کند، باید صادق باشد. اعضا باید به‌طور عادلانه‌ای در تعاونی‌ها مشارکت و به صورت دموکراتیک نیز سرمایه تعاونی خود را اداره کنند. با چنین رویکردی است که جنبش تعاونی‌ها نهادینه شده و تأثیرات شگرفی بر انسانی کردن اقتصاد و سیاست خواهد گذاشت.

اقتصاد تعاونی در ایران

کارشناسان توسعه عموماً بر این باور هستند که اقتصاد تک‌محصولی، بوروکراسی سخت و متصلب و رعایت نکردن قوانین از بزرگ‌ترین موانع توسعه و پیشرفت اقتصاد کشور محسوب می‌شوند. در این صورت به نظر می‌رسد شاید یکی از مهم‌ترین دلایلی که موجب شده تعاونی‌ها در چند سال اخیر در حد مطلوب عمل نکنند، ساختار و عملکرد اقتصادی کشور بوده است. پایین بودن نرخ رشد اقتصادی و بهره‌وری، رشد قابل توجه نیروی کار، رشد بالای مخارج دولت، مشکلات سیاست‌های پولی و ... از جمله مشکلات ساختاری بسیاری است که بر بخش تعاون کشور نیز تأثیر مستقیمی گذاشته است. اگرچه در سند چشم‌انداز ۲۰ساله کشور سهم بخش تعاون را ۲۵ درصد در نظر گرفته‌اند، اما در صورتی که وحدت‌نظر در اجرای اهداف پیش‌بینی شده به وجود آید، این اهداف دست‌یافتنی هستند. از سوی دیگر، اقتصاد تعاونی با توجه به گرایش اقتصاد جهانی نباید هدف واقع شود. راه‌حلی که بسیاری از اقتصاددانان برای توسعه بخش تعاون در نظر دارند، خروج از حاکمیت دولت است. تعاونی یک نهاد دموکراتیک است که باید از لوی نظارت دولت خارج شود. کارکرد دولتی بودن و تحت نظارت بودن این بخش تجربه ۳۶ساله دارد، اما خروج از مجموعه دولت باید هدفمند باشد؛ در صورتی که مدل اقتصادی‌ای که برای توسعه تعاونی‌ها در نظر گرفته می‌شود، منطبق بر اهداف سیاست‌های کوچک‌سازی دولت و خصوصی‌سازی باشد، در واقع می‌توان به بخشی از مشکلات قانونی موجود پاسخ گفت. اقتصاد بخش تعاونی در ایران هنوز جایگاه واقعی خویش را نیافته است ولی این امیدواری وجود دارد که با مراعات سیاست‌های کلی اصول «۴۳» و «۴۴» قانون اساسی در بخش تعاونی که سال‌ها پیش از سوی مقام معظم رهبری ابلاغ شد و تدوین و تصویب مقررات و در نظر گرفتن سازوکارهای قانونی روح تازه‌ای در کالبد اقتصاد تعاونی‌ها دمیده شود. دولت‌مردان ایران اگر بخواهند یکی از اهداف نظام جمهوری اسلامی ایران یعنی عدالت اجتماعی را در بعد توزیع ثروت و منابع و اموال عمومی در قالب تعاونی‌ها تا حدود زیادی محقق سازند، شکاف طبقاتی را کاهش دهند، خصوصی‌سازی را در قالب واگذاری سهام به تعاونی‌ها به سرانجام برسانند و ... در آن صورت اقتصاد بخش تعاونی در ورای سیاست‌های جدید می‌تواند به‌عنوان یک بخش مهم ولی فراموش شده به کمک اقتصاد ایران بشتابد و بخش مهمی از فقر، بیکاری، فساد و رشد کم اقتصادی را جبران کند.



در گفت و گو با دکتر ابراهیم رزاقی ارزیابی شد:

جدایی اقتصاد مقاومتی از اندیشه‌های سرمایه‌داری

تجربه چندین دوره برنامه‌ریزی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی در قالب برنامه‌های پنج ساله توسعه در جمهوری اسلامی ایران به سیاستمداران و دولتمردان ایران یاد داده است که گره اصلی اقتصاد ایران نه رشد اقتصادی و توسعه‌نیافتگی بلکه بی‌توجهی به جایگاه مردمی در توسعه و اقتصاد با وجود سوبه قوی اجتماعی و فرهنگی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ است؛ از این رو، گفتمان اقتصاد مقاومتی که از سوی مقام معظم رهبری ابلاغ شد، بیش از آنکه در قالب برنامه‌های توسعه یا سند چشم‌انداز ۲۰ ساله جمهوری اسلامی جای داشته باشد، الگویی محاط بر برنامه‌های توسعه‌های است که می‌تواند در هر برنامه‌ریزی و سیاست‌های رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی لحاظ شود. در این زمینه با دکتر ابراهیم رزاقی، از اقتصاددان‌های برجسته و استاد بازنشسته دانشگاه، گفت‌وگویی داشتیم که در ادامه می‌خوانید.

◀ هم‌اکنون اصلی‌ترین مشکل اقتصاد ایران چیست؟

من فکر می‌کنم در شرایط کنونی، اصلی‌ترین مشکل اقتصاد ایران فساد است و آن دسته از مدیرانی که به تولید داخلی، منافع ملی و استقلال اقتصادی اعتقاد ندارند و چشم‌به‌راه خارجی‌ها هستند. عامل منفی دیگر بخش خصوصی است که با ثروتی که اندوخته، بزرگ‌ترین عامل وابستگی ایران به خارج است. این گروه همه‌جا خودشان را نشان می‌دهند. ثروت‌اندوزان، واردکنندگان ما، سلاطین مختلفی به وجود آمده که منافعیان در واردات است. از محصولات کشاورزی گرفته تا محصولات صنعتی فرق نمی‌کند آن هم با کلاهبرداری. الان قیمت واقعی دلار ۱۱ هزار تومان باید باشد که آنها با سه هزار و ۵۰۰ تومان دلار خریداری می‌کنند و ۲۰ درصد سود برمی‌گردانند؛ چه واردکنندگان رسمی و چه قاچاق، طیف واسطه‌هایی که بلائی جان تولیدکننده هستند. به‌ویژه آنهایی که در رأس هستند و محصولات کشاورزی را یک به ۶ می‌خرند و تا ۲۰ برابر بالاتر به مشتری مصرف‌کننده می‌فروشند. دولتی که همه اینها را مورد حمایت قرار می‌دهد و هیچ اقدامی برای حمایت از تولید داخلی انجام نمی‌دهد. مالیات از اینها نمی‌گیرد. در صورتی که آمریکایی که مهد سرمایه‌داری است از فعالیت‌های پرسود غیرتولیدی مالیات می‌گیرد تا اینها به سمت تولید بروند. به تولیدکننده و کشاورز یارانه می‌دهند؛ ۷۰ میلیون دلار یارانه دادند که محصولات مهم کشاورزی را کشت کنند. فساد مدیریتی، تا وقتی این فساد وجود دارد و این دسته مدیران وجود دارند و ریشه‌کن نشوند، هیچ اقدام اساسی طبق قانون اساسی اجرا نخواهد شد. به‌تدریج در اثر واردات و وام‌هایی که از بانک‌ها گرفته شده، اینها بزرگ شدند. یک عده از اینها وام‌ها را پس نمی‌دهند. وقتی می‌گوییم مدیران فاسد فقط مدیران اجرائی منظور نیست، وقتی فضا به این صورت است، فرار مالیاتی گسترده می‌شود. اینها یک همبستگی طبقاتی به وجود می‌آورد. با هر کس و سازمانی که جلوی این حرکت بایستند، درمی‌افتند. ما باید در این باره مانند چین عمل کنیم. تا دستگاه مدیریت پاکیزه شود. فساد در مردم عادی تأثیر چندانی ندارد پس چندان مهم نیست، اصل مسئولان هستند که هر چه فاسد شوند، تأثیر بیشتری دارد. در چین چه کردند که هفت میلیون شغل ایجاد شد. اول مبارزه با فساد؛ کسانی را تعیین کنند که به منافع ملی عرق داشته باشند. کسانی که صنایع دفاعی را به وجود آوردند. اینها کسانی هستند که باید مدیریت را برعهده بگیرند. حتی اگر کار بلد نباشند. مهم این است که عرق ملی داشته باشند.

◀ آیا محورهای اصلی اقتصاد مقاومتی بر این اساس تدوین شده است؟

در ابتدا باید بدانیم اقتصاد جز کدام دسته از علوم است. غربی‌ها و برخی از استاد‌های داخلی می‌گویند علوم دقیقه. چرا چون ریاضیات و آمار دارد. حتی در محاسبات ریاضی آن مبانی می‌تواند کوچک و بزرگ شود، ضریب اهمیت آن فرق می‌کند و نتیجه‌های مختلف دارد. برای همین هم در تمام کشورهای اروپایی می‌گویند تورم را دو دستگاه حساب می‌کند؛ کارگرا و سندیکاهای کارگری و دولت. به این دلیل که کارگرا به دولت اعتماد ندارند چون از سرمایه‌داری دفاع می‌کند. بر این مبنا که طبقات کارگر چه چیز مصرف می‌کنند؟ خانه چقدر قیمت دارد؟ تفریحاتشان چیست؟ چقدر کرایه می‌دهند؟ چقدر قسط دارند؟ براساس اینها آنچه را مورد مصرف آنهاست محاسبه می‌کنند ولی طبقات پولدار به چه شکل حساب می‌کنند؟! آیا به یک شیوه

حساب می‌کنند؟! معلوم نیست. مثلاً آنکه خانه ندارد با آنکه خانه دارد، جمع زده می‌شود و ضریب اهمیت ندارد. مواد غذایی برای آن پولدار پنج درصد هزینه‌ها را تشکیل می‌دهد برای فقیر ۴۰ درصد را در برمی‌گیرد. کرایه‌خانه برای کسی که وضع خوبی دارد، چیزی به حساب نمی‌آید چون صاحب‌خانه است اما برای کسی که ندارد خیلی زیاد می‌شود. ۳۰ درصد، ۴۰ درصد درآمد را باید به کرایه‌خانه بدهد. اینها در محاسبات آماری ضرایب را تغییر می‌دهند و نتایج مختلفی دارد ولی یک موضوع هست در زندگی عادی نگاه کنید یک آدم پول دارد، او بر چه اساسی در تولید سرمایه‌گذاری می‌کند. هر چند سودش کم است. کسی مشغول دلالی می‌شود. فردی یک ریالش را به دیگران نمی‌دهد، یکی به دیگران کمک می‌کند. با این نمونه‌ها دائم روبرو هستیم. اقتصاد می‌گوید تولید، توزیع، مصرف، ولی چگونگی این تولید، توزیع، مصرف وابسته به چیست؟ به جهان‌بینی است. وقتی من به خدا اعتقاد داشته باشم، آفریده‌های او را باید در نظر بگیرم و برای خشنودی خدا یاری برسانم. برای یک رفتار اقتصادی خاص ایجاد می‌شود، چون به آنها کمک می‌کنم، خوشحال می‌شوم، اما برعکس وقتی فکر کنم معنویت وجود نداشته باشد من باید منابع خودم را تأمین کنم. این مبانی فکری هر کسی را طعمه کند مانند حیوانات؛ برای حادکس سود، لذت و ثروت. مبانی یک اقتصاد لیبرال است. آدم اسمیت می‌گوید انسان عاقل کسی است که به دنبال حادکس ثروت، لذت سود و ... می‌رود، فارغ از هر آداب و محدودیتی غیر از قانون. یعنی کسی که به دنبال اینها نیست، انسان نیست. آن محدودیت‌ها چیست که در درون آدم است و انسان را کنترل می‌کند. دین، آیین، اخلاق و منافع خانواده است که جهان‌بینی لیبرالی انسان را فتح و انسان را تک‌بعدی می‌کند؛ در نتیجه انسان آن بخش خدایی و معنوی را فراموش می‌کند. ممکن است نمازش را هم بخواند، مسیحی باشد عبادت هم انجام دهد چه جوان و چه مسن آن گونه اقدام خواهد کرد. به تمام کسانی غیر از خود هم فکر خواهد کرد اگر قانون نفهمد می‌تواند آنها را مورد تعدی و تجاوز قرار بدهد، چون حادکس لذت را دنبال می‌کند. حالا بنیاد خانواده متلاشی شود، بنیاد عدالت متلاشی شود. سرمایه‌داری، انسان‌ها و تک‌قطبی، برده‌های ماشین در اروپا و آمریکا را به‌وجود آوردند.

◀ خوب، حالا سؤال این است که چه کسی گفته همه دنیا باید سرمایه‌داری را انتخاب کنند؟

سرمایه‌داری دارد انسان متمدن و محیط‌زیست را نابود می‌کند. منابع طبیعی دارد تمام می‌شود؛ منابعی که چند میلیارد سال در زیر زمین طول کشیده به سود سرمایه‌دارها تشکیل شده است؛ سرمایه‌دارهایی که یک اقلیت خیلی کوچک هستند و در آمریکا می‌گویند سه میلیون نفرند که باید همان یک درصد باشد.

◀ بحث من این بود که محورهای اصلی این اقتصاد مقاومتی چیست؟

اینها قسمت اول بود با این مبانی فکری که خدا را قبول داشته باشیم یا اینکه می‌گویند تلاش برای تأمین سود موجب توسعه می‌شود، یک اصل دیگر است. عرضه و تقاضا موجب افزایش ثروت می‌شود. افسانه‌سازی زیاد است ولی واقعا این‌طور است؟ از طریق این مبانی بوده که سرمایه‌داری، سرمایه‌داری شده یا نه دولت هم دخالت کرده است. هنوز هم دولت دخالت می‌کند. آمریکایی‌ها می‌گویند دولت دخالت نکند اما ببینید دولت خودشان چطور دخالت می‌کنند چه در فاصله جنگ جهانی اول و دوم که آمریکا در اثر بحران و چه در سال ۲۰۰۷، بحران بانک و مستغلات داشت متلاشی می‌شد، دولت دخالت کرد. همین الان می‌گویند آمریکا برای اینکه فولاد چین نیاید به آنجا ۲۵۰ درصد تعرفه گمرکی می‌گیرد. همه‌جا مانع می‌شود که صنعتی شوند، چون در آن صورت دیگر مواد اولیه ندارند. همه باید مواد اولیه تولید کنند برای آنها ولی در تئوری مرتب این حرف غلط تکرار می‌شود، از سوی کی؟ استادها! در این فضایی که ایجاد شده حدود ۱۲ میلیون بیکار هستند، ۳۰ میلیون فقیر داریم و ۶ میلیون مستأجرند. طبق اصل «۴۳» قانون

الگوهای اقتصاد مقاومتی

سمیه افراشته، کارشناس مرکز تحقیقات اقتصادی نوردانش: شاید در نگاه نخست به گفتمان اقتصاد مقاومتی، این سوبهداشت پیش بیاید که اقتصاد مقاومتی به دلیل بحرانی بودن اقتصاد ایران در اثر تحریم‌های غرب تدوین و ابلاغ شده است اما واقعیت اقتصاد مقاومتی برگرفته شده از بحران اقتصادی که در غرب روی داد، نشان می‌دهد مدل اقتصاد سرمایه‌داری نمی‌تواند ثبات و آرامش را در اقتصاد ایجاد کند به طوری که بانک‌ها و سرمایه‌داران بزرگ می‌توانند موجب بی‌ثباتی و بحران در اقتصاد شوند و همان‌گونه که در جریان بحران عظیم مالی سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ آمریکا نشان داد نه تنها هیچ هزینه‌ای متوجه خود سرمایه‌داران بزرگ نشد، بلکه بدهی‌ها و تسهیلات قماری سوخته خود را عملاً به دولت فروختند و دولت از محل مالیات‌های مردم عادی بدهی‌های این گروه از سفته‌بازان را پرداخته، بنابراین در اقتصاد مقاومتی سازوکارهایی طراحی می‌شود که آرامش و ثبات اقتصادی به زندگی مردم بازگردد. از سوی دیگر، الگوهای توسعه وارداتی از غرب در تمام سال‌های گذشته نشان داده که نمی‌توانند دردی از اقتصاد بیمار کشور ما و سایر کشورهای درحال توسعه را درمان کنند؛ از این رو، می‌توان گفت اقتصاد مقاومتی، یک الگوی بومی برای یافتن راه‌حل مسائل اقتصادی کشور است تا ضمن برآورده کردن نیازهای عادی مردم، اقتصاد کشور دارای ثبات، پایداری و آرامش شده و اقتصاد آن اصلاح و متحول می‌شود؛ بنابراین ویژگی اول اقتصاد مقاومتی، ایجاد یک اقتصاد مقاوم، باثبات و پایدار است.

در اقتصاد مقاومتی، دیگر جایی برای تاخت‌وتاز عده معدودی سرمایه‌دار نیست تا با جابه‌جا کردن پول یا ارز و طلا موجب زلزله در قیمت کالاهای مورد نیاز توده مردم شوند. در اقتصاد مقاومتی به هیچ روی خودکفایی در اقتصاد یا بستن درهای مملکت به روی جهان مطرح نیست. برعکس در این الگو هدف این است که روی آنچه داریم، قدرت مانور داشته باشیم. کشور ایران دارای ذخیره‌های عظیم خدادادی انرژی است اما این انرژی که بزرگ‌ترین مزیت، اقتصاد ما را تشکیل می‌دهد، نباید چشم اسفندبار اقتصاد ما شود. به این معنی که با تحریم آن از سوی غرب، بحران و بی‌پولی در اقتصاد کشور ما رخ نشان دهد و اقتصاد را دچار بی‌ثباتی کند. در واقع، ما باید با بالا بردن فناوری روز در پالایش و استخراج انرژی بتوانیم محصول نهایی را به بازار صادر کنیم و به خام‌فروشی پایان دهیم. این استراتژی باید در سایر اقلام صادراتی ما از جمله منابع معدنی و زیرزمینی نیز به اجرا دربیاید. چرا کشور ما سنگ آهن خام و گندله را به خارج صادر کند و در ازای آن آلایزهای مورد نیاز صنایع را وارد کند. نیروی انسانی تحصیلکرده، جوان و با انگیزه، انرژی فراوان و در دسترس و منابع معدنی موجود فقط نیاز به اندکی عزم و اراده ملی دارد تا تبدیل به یک کالای مورد نیاز صنایع پیشرفته کشور خودمان شده و باقی آن نیز به سایر کشورها صادر شود. گذشته از تولیدات صنعتی، موضوع مهم دیگر در اقتصاد مقاومتی کاهش وابستگی اقتصادی کشور در زمینه محصولات استراتژیک کشاورزی است. کشور ما بر خوردار از زمین‌های حاصلخیز کشاورزی و کشاورزان با قدمت بسیار طولانی است. متأسفانه کشاورزی ما نه تنها نتوانسته است در سال‌های اخیر از مزیت‌های موجود در کنار فناوری‌های پیشرفته و سرمایه‌نیروی انسانی کارگرفته را برای افزایش تولید محصولات کشاورزی به کار گیرد بلکه در بسیاری از زمینه‌ها پستی‌هایی نیز داشته است. در زمانی که نچندان دور ایران یکی از صادرکنندگان پنبه بود. یعنی ما سالانه ۲۵۰ هزار تن پنبه تولید می‌کردیم به طوری که نه تنها تکافوی صنایع نساجی داخلی را می‌کرد بلکه بخشی در حدود ۲۰۰ هزار تن را نیز صادر می‌کردیم. در حالی که هم‌اکنون کمتر از ۳۰ هزار تن تولید پنبه کشور است که حتی تکافوی نیازهای داخلی را نیز نمی‌کند. در بحث کالاهای استراتژیک دیگر مانند گندم، برنج، علوفه دامی و... نیز وضع بهتر از این نیست. در اقتصاد مقاومتی باید با تکیه بر توانایی نیروی کار، زمین و فناوری با چاشنی عزم ملی بتوانیم بر این مشکل بزرگ و خطای استراتژیک که در دو دوره مدیریت غلط اجرایی کشور حاصل شده به سرعت فائق آییم. ویژگی مهم دیگر در اقتصاد مقاومتی ضد انحصار و مردمی بودن آن است، زیرا اقتصاد مقاومتی بر پایه مشارکت گسترده مردم بنا نهاده شده است؛ به این ترتیب، می‌توان گفت اقتصاد مقاومتی، یک اقتصاد مردمی است که در دو سوی آن یعنی هم در سوی تولیدکننده و هم مصرف‌کننده مردم قرار دارند.

در این اقتصاد، انحصارات و غول‌های صنعتی غربی و حتی داخلی جایی ندارند. به این ترتیب، می‌توان گفت اقتصاد مقاومتی در پی تشویق و گسترش بخش تعاون در کشور است، زیرا تعاونی‌ها همان‌گونه که در اصل «۴۳» قانون اساسی تصریح شده است، یکی از سه پایه اقتصاد کشور در کنار دو بخش دولتی و خصوصی هستند. از آنجا که اقتصاد تعاونی به مردم روحیه مشارکت و همکاری می‌دهد و طبق سند چشم‌انداز ۲۰ ساله توسعه جمهوری اسلامی ایران باید سهم آن در اقتصاد دست‌کم ۲۵ درصد باشد؛ از این رو، می‌توان در اقتصاد مقاومتی با تقویت بخش تعاونی به بسیاری از اهداف آن دست یافت. همواره اقتصاد ایران از عدم شفافیت و پنهان‌کاری چه در بخش دولتی و عمومی و در بخش خصوصی رنج برده است. به نظر می‌رسد اقتصاد مقاومتی به این امر توجه ویژه‌ای نشان داده است. به گونه‌ای که می‌توان گفت اقتصاد مقاومتی یک اقتصاد سالم و شفاف است. در اقتصاد مقاومتی، جایی برای روابط فامیل، ارتباط‌های سیاسی، حزبی، جناحی و فاسد نیست. به این مضمون در این اقتصاد جایی برای رانت‌خواری و ویژه‌خواری باقی نمی‌ماند. به این ترتیب، نظام مالیاتی کشور اصلاح شده و همه چیز براساس شایسته‌سالاری و توانایی‌های علمی، فردی و جمعی برپا خواهد شد. اقتصاد مقاومتی اقتصادی دانش‌بنیان و انسان‌محور است. در این اقتصاد، ملاک شایستگی علمی، فنی و همچنین برخورداری از توانمندی و دانش بالاتر و بهتر است. در این اقتصاد صرف داشتن درآمد و ثروت بالا یا وابستگی به حزب سیاسی و جناح حکومتی مطرح نیست.

اساسی، وظیفه دولت است که برای همه مسکن، خوراک، پوشاک، کار، مسکن و بهداشت، آموزش و بیمه فراهم کند. وقتی به اینجا رسیدیم که با یک بحران و بی‌عدالتی اقتصادی روبه‌رو هستیم؛ اقلیتی چند صدهزار نفری به امکانات فراوانی دست پیدا کردند و اکثریت مردم رو به فقر و حدود ۷۰ درصد زیر خط فقر هستند. روستاها از سکنه خالی شده است. راه‌حل چیست؟ اقتصاد مقاومتی چه می‌خواهد بگوید؟ آن نکاتی که رهبری دارد می‌گوید، مقولات اقتصادی است که باید به آن عمل کنیم ولی مبانی و جهان‌بینی ارزشی آن چیست؟ مشکل اصلی اینجا است. با مبانی سرمایه‌داری نمی‌شود اقتصاد مقاومتی را پیاده کرد. اقتصاد مقاومتی با مبانی فلسفی و جهان‌بینی قانون اساسی و اندیشه‌های امام (ره) خواهد بود. طبق اصل «۴۴» اقتصاد ما بر سه پایه اقتصاد دولتی، خصوصی و تعاونی باید باشد و دولت نباید کارفرمای مطلق باشد. تکاثر ثروت نباید در بخش خصوصی ایجاد شود و تعاونی‌ها شکل مطلوب قانون اساسی ماست.

◀ حالا که به قانون اساسی ارجاع‌هایی دارید، سؤال این است که ما یک قانون اساسی داریم به‌عنوان میثاق ملی، یک سند چشم‌انداز داریم که برنامه درازمدت ماست و برنامه‌های پنج‌ساله توسعه برای اهداف میان‌مدت داریم. جایگاه و شأن اقتصاد مقاومتی در کجا قرار می‌گیرد؟

سیاست‌های اصل «۴۴» و سند چشم‌انداز از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام تدوین شده و رهبری آنها را ابلاغ کرده است ولی مبانی فلسفی اقتصاد مقاومتی چیست؟ آن روح حاکم بر این برنامه هست. وگرنه بانک، بانک است اما هر کدام با مبانی فکری مختلفی اداره می‌شود. در اقتصاد سوسیالیستی، بانک در خدمت دولت است و در سرمایه‌داری بانک باید به سرمایه‌دار خدمات بدهد ولی در جمهوری اسلامی چه؟ در اینجا بانک باید به کوچک‌ها تسهیلات بدهد و حداکثر سود را نباید مدنظر قرار دهد. مهم این است که ما اقتصاد را با چه مبانی‌ای می‌خواهیم بچرخانیم.

◀ درباره اجرای این سیاست‌ها الان اگر دولت چه این دولت یا هر دولت دیگری بخواهد این سیاست‌ها را اجرا کند، چه مقدار زمان نیاز دارد و چه زیرساخت‌هایی را باید ایجاد کند؟

اولین نکته این است که ما از نظر عملی، یک الگو داریم آن‌هم صنایع دفاع است. مدیرانی که آنجا بودند در زیر شدیدترین تحریم‌ها موفق شدند و اصلی‌ترین چیز اعتقاد به این مبانی است که نام بردم، «استقلال» است و دفاع اقتصادی در برابر تهاجم خارجی مانند همان دفاع در برابر تهاجم نظامی است.

◀ به نظر می‌رسد برخی از اقداماتی که اشاره کردید، نیاز به همکاری قوای دیگر دارد. در این باره ارتباط قوای دیگر چه اقدام‌هایی باید انجام دهند؟

یکی از دلایلی که سیاست‌های لیبرالی ادامه پیدا می‌کند، عدم مسئولیت‌پذیری مجلس بوده است. شورای نگهبان قانون اساسی باید توجهش به اصول قانون اساسی باشد و قوه قضائیه هم همین‌طور معلوم می‌شود. سازوکارهایی که در قانون پیش‌بینی شده وظیفه خودشان را انجام ندادند و مردم باید به امکاناتی که قانون به آنها داده‌اند، آگاه باشند و مطالبه کنند. سخن آخر من این است که مسئولان باید اقتصاد مقاومتی را بر مبانی قانون اساسی و اندیشه‌های امام (ره) اجرا کنند و همه اینها در راستای اسلام انقلابی است. به مردم بگویند. مردم را در دفاع از حقوق خودشان برای استفاده از بهداشت و درمان و آموزش متشکل کنند؛ اینها قانون است و مردم را باید به اینها آگاه کرد.



وقتی بلیت نفت می سوزد

اقتصاد مقاومتی و راه‌های برون‌رفت از فرایند تک‌محصولی

ظاهر چپ و در عمل راست افراطی، اقتصاد ایران را از دو جنبه از مسیر خود دور کرده و آن را به کورمه‌راه وابستگی، رکود اقتصادی و گسترش فقر و فساد انداخت. نفت ایران که می‌توانست یک مزیت قابل دفاع برای اقتصاد و امنیت ایران باشد به پاشنه آشیل ایران تبدیل شده است و ضعف اقتصاد ایران در وابستگی به اقتصاد تک‌محصولی نفت راه‌حل تحریم نفتی را پیش پای غرب قرار می‌دهد. در واقع، تحریم‌های ظالمانه گسترده غرب علیه ایران از یک سو و سیاست‌های ویرانگر اقتصاددانان نوکلاسیک از سوی دیگر، نه تنها اقتصاد ایران را از نفس انداخت بلکه تا حدودی امنیت غذایی و انرژی ایران را نیز به خطر انداخت. از جمله عوامل افت اقتصادی می‌توان به وابستگی به درآمدهای حاصل از اقتصاد تک‌محصولی و صادرات نفت خام، عدم شایسته‌سالاری علمی، ضعف نظام بانکداری، پولی و سیستم ارزی کشور، شکاف طبقاتی و فقر گسترده، فساد اقتصادی و اداری، عدم توجه به تغییر هرم جمعیتی و سالخوردگی جمعیت، بوروکراسی عریض و طویل دولتی، فضای کسب و کار و بیکاری تحصیلکرده‌ها، وجود سرمایه‌های سرگردان که ناشی از دستوری بودن نرخ ارز و بهره است، قاچاق کالا به داخل و خارج، عدم نظارت دقیق بر چرخه توزیع کالا به صورت عمده‌فروشی و خرده‌فروشی در کشور، ضعف حمل و نقل ریلی به عنوان زیربنای توسعه اقتصادی و عدم توجه به سرمایه‌های اجتماعی و نمادین در کشور اشاره کرد. این مشکلات همان گونه که اشاره شد بعضاً ریشه در تاریخ صد ساله اخیر داشته و برخی ریشه در حضور در منطقه پر تبوتاب خاورمیانه دارد که قدرت‌های غربی را به حضور دائم در این منطقه تشویق کرده است. از سوی دیگر، وجود آتش جنگ و درگیری‌های قومی و مذهبی نمی‌تواند فضای مناسب برای تنفس صنایع ایران را در میان همسایگان فراهم کند و عملاً اقتصاد ما را از بازار چند صد میلیونی منطقه خاورمیانه و همسایگانمان محروم می‌کند. برخی همسایگان و ایدئولوژی‌های ارتجاعی مانند داعش، القاعده یا طالبان نیز بر مشکلات ارتباط‌گیری کشور ما با همسایگان افزوده است. در واقع، می‌توان گفت اقتصاد ایران هم از بیماری مزمن وابستگی به اقتصاد تک‌محصولی رنج می‌برد و هم از فشارهای غرب که به یارگیری در میان همسایگان ایران پرداخته و منطقه را ناامن کرده‌اند. همان گونه که اقتصاددانان از هر نحله و اندیشه‌ای متفق هستند اقدام‌های اقتصادی باید بر پایه‌های واقعی بنا شوند. واقعیت‌های اقتصاد ایران تا حدود زیادی نوع و شکل سیاست‌های اقتصادی را که باید در پیش گرفته باشد، روشن می‌کند. در ساختن شاخص برای اقتصاد مقاومتی باید رفع این مشکلات مینا و اساس قرار گیرد. این مشکلات اقتصادی که جامعه را با مشکلات فرهنگی و اجتماعی بسیاری مواجه خواهد کرد و همچون گذشته، با شوک درمانی نیز رفع نخواهد شد، ناشی از پیروی ناآگاهانه از اقتصاد سرمایه‌داری است که در درون خود خلأهای استراتژیک احساس می‌کند. اقتصاد مقاومتی نشان داد که بیماری اقتصاد ایران با روش‌های گذشته قابل درمان نیست بلکه با اصلاحات بنیادی در نظام پولی، بانکی و ارزی و شیفت دادن تسهیلات بانکی از امور خدماتی به فعالیت‌های تولیدی یکی از مهم‌ترین اقداماتی است که دولت آن را به‌تدریج در سرفروحه تصمیمات خود قرار داده است. واقعیت آن است که با نرخ بهره ۲۰ درصد، کسی به فکر فعالیت تولیدی نخواهد افتاد. موضوع مهم دیگر که از سوی دولت برای مردم شکافته نشده، موضوع کاهش وابستگی به درآمدهای نفت و گاز است. این مهم هرگز به مفهوم کنار گذاشتن نفت و گاز از اقتصاد ملی نیست، بلکه به معنای جلوگیری از خام‌فروشی نفت و جلوگیری از ایجاد رانت برای افرادی است که با درآمدهای حاصل از نفت و گاز ارتباط نزدیک دارند تا مبادا فسادهایی از نوع بابک زنجانی‌ها و گم‌شدن دکل‌های نفتی و کشتی‌های نفت کش روی بدهد.

بی‌گمان خوانندگان محترم به خوبی واقف هستند که اقتصاد ایران اقتصادی تک‌محصولی است که با وجود سال‌ها تلاش، دولت‌های گوناگون پس از انقلاب نتوانستند آن چنان که باید بر آن چیره شوند. گرفتاری ایران در چنبره اقتصاد تک‌محصولی را از دو دیدگاه می‌توان بررسی کرد:

الف) دیدگاه اقتصاد جهانی

با یک بررسی ساده در اقتصاد کشورهای خاورمیانه و اگر قدری دورتر برویم کشورهای دارای منابع طبیعی مانند کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین، اقتصاد این کشورها به دلیل نقشی که این منابع برای رانندگی و گردش چرخ اقتصادهای بزرگ غرب ایفا می‌کنند، تقریباً تمام این کشورها به نوعی دارای اقتصاد تک‌محصولی یا تک‌محصولی هستند که از نظر کشورهای سرمایه‌داری غرب مزیت به حساب می‌آید و برای جا انداختن آن در اذهان مردم این کشورها هزاران مقاله و کتاب از سوی اقتصاددانان بزرگ این کشورها در دانشگاه‌های معتبر نگاشته شده است اما واقعیت این است که این مزیت برای کشورهای دارای این منابع و کشورهای استفاده‌کننده از آن لزوماً یک معامله دو سر برد را رقم نمی‌زند. به این معنی که تئورسین‌های عربی در جست‌وجوی منابع مورد نیاز صنایع خود در سرزمین‌های دور و نزدیک کاوش کرده و نیازهای خود را درجه‌بندی و اولویت‌بندی کرده‌اند. کشورهای خاورمیانه مانند ایران و سایر همسایگان عرب و غیرعرب به دلیل وجود منابع سرشار انرژی به عنوان کشورهای دارای مزیت انرژی ارزان قیمت دسته‌بندی شده‌اند. کشورهای آفریقایی به عنوان کشورهای دارای کشاورزی مانند موز و قهوه و همچنین برخی منابع کمیاب معدنی مانند اورانیوم، مس، منگنز و... به عنوان تأمین‌کننده نیازهای صنعتی با پایه گیاهی و منابع معدنی درجه‌بندی شده و دست آخر کشورهای آمریکای جنوبی به عنوان تأمین‌کننده مواد کشاورزی از جمله موز، کائوچو و قهوه دسته‌بندی شده‌اند. برخی از این کشورها مانند مکزیک، هند، ترکیه نیز با صدور نیروی انسانی ارزان قیمت در زمره تأمین‌کنندگان نیروی کار صنایع کشورهای صنعتی بزرگ درآمده‌اند. مثلاً ترکیه در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی عمده تأمین‌کننده نیروی انسانی ارزان قیمت برای صنایع آلمان بود. مکزیک نیروی انسانی کشاورزی‌های عظیم مقیاس آمریکایی را تأمین می‌کند، هند بزرگ‌ترین تأمین‌کننده نیروی انسانی صنایع انگلیس است و ... چنین دسته‌بندی برای کشورهای دارای این منابع عملاً به مزیتی در خدمت کشورهای غربی و صنعتی شده جهان قرار گرفته به طوری که بعضاً از آن به عنوان نفرین منابع یاد می‌شود؛ نفرینی که مانع از رشد و توسعه اقتصادی این کشورها شده است.

ب) دیدگاه اقتصاد ملی

وجود نفت و برخی محصولات کشاورزی عملاً اقتصاد ایران را از سال‌های دور تبدیل به اقتصادی تک‌محصولی و وابسته به غرب کرده بود. به این معنی که دولت ایران نفت خام را بدون هیچ فرآوری با استفاده از فناوری غرب و سرمایه‌های غربی استخراج و به همان کشورها می‌فروخت و از سوی دیگر، با دلارهای نفتی نیازهای خود از جان مرغ تا شیر آدمیزاد را عمدتاً از همان کشورهای خریدار نفت وارد می‌کرد. در واقع، از دو جانب اقتصاد کشور به سیاست‌های غربی وابسته شده بود. وقوع انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی ایران بر دوپایه خواسته اصلی مردم، استقلال و آزادی، اقتصاد ایران را در ریل استقلال و خودکفایی انداخت. وقوع جنگ و تحریم‌های ظالمانه و دشمنی غرب در رأس آن آمریکا که در هر فرصتی به سنگ‌اندازی در راه استقلال اقتصادی ایران مشغول بود، دولت‌مردان را از اجرای این سیاست باز می‌داشت. از سوی دیگر، هجوم تئوری‌های خوش‌ظاهری مانند بازارگرایی و سیاست‌های اقتصادی نوکلاسیک‌ها که در برهه‌هایی به جریان غالب در اقتصاد ایران تبدیل شدند و عملاً اقتصاد ایران را از راه اصلی خود دور می‌کردند. متأسفانه دولت نهم و دهم با سیاست‌های افراطی، ماجراجویانه در

بحران تأمین آب یا بحران مدیریت آب؟

که با کمبود آب مواجه هستیم، جایگزین آب‌های سطحی می‌شود و از این راه، انتقال موقت آب‌های سطحی به مصرف‌کنندگانی که به منابع ذخیره آب زیرزمینی دسترسی ندارند تسهیل می‌کند. تعریف و تعیین صریح حقوق استفاده از آب همچنین به دولت اجازه می‌دهد تا مدیریت استخراج از یک منبع مشترک را به شکلی پایدار هماهنگ کند. در واقع، تدوین حقوق فردی، ابزار و وسایل اصلی برای اجتناب از تراژدی استفاده از منابع مشترک است (وضعیتی که در آن افراد طبق نفع شخصی‌شان و به شکلی مستقل عمل می‌کنند؛ در نهایت می‌تواند یک منبع محدود مشترک میان همه افراد را تخریب کند؛ حتی آنجا که واضح است در بلندمدت به نفع هیچ‌کس نیست که چنین چیزی اتفاق بیفتد). تراژدی‌ای که استفاده از منابع مشترکی همچون آب را دشوار می‌کند. به همین منوال، با تدوین قوانین مشخص در



موردی همچون استخراج، ذخیره، انتقال و استفاده از آب، مصرف‌کنندگان و تأمین‌کنندگان می‌توانند هزینه‌ها و مزایای تکنیک‌های نوین مدیریتی را به درستی مورد ارزیابی قرار دهند و در جهت سرمایه‌گذاری درست و برنامه‌ریزی برای این تکنیک‌های مدیریتی گام بردارند. نتیجه نهایی این کار، واداشتن مصرف‌کنندگان به ارزیابی هزینه‌ها و مزایای استفاده از منبع آب، محافظت و نگهداری، انتقال یک واحد اضافی آب و در نهایت فهم هزینه‌ها و منافع و مزایای واقعی استفاده از آب خواهد بود. برخی از سیستم‌های مدیریت آب، پیشاپیش برای بهبود و ارتقای این قسم مدیریت آب به‌خوبی بسط و توسعه یافته‌اند. سیستم‌های پیشین حقوقی در غرب، قوانین مشخص استفاده از آب و بازارهای نسبتاً کارآمد، آب را برای دستیابی به مزایای مناسب، ایجاد کرده‌اند. بازارهای بین‌منطقه‌ای نیز می‌توانند از توجه و تمرکز بیشتر بر روش‌های انتقال کارآمد آب، بهره‌برند. چنین موانعی، از جمله پیامدها و عواقبی که برای اشخاص ثالث در اجتماع دارند، مسائلی هستند که باید مورد توجه ویژه قرار گیرند. با وجود این، به این مسائل باید به شکلی واضح و شفاف پرداخت تا به بیشترین کارایی در زمینه استفاده از آب دست یابیم. بهبود در مدیریت نهادها و سازمان‌های محلی نیز امری ضروری است. بسیاری از منابع مشترک، هنوز هم بدون مدیریت باقی مانده‌اند و از این رو موجب ابهام شدید در تعیین حقوق مصرف‌کنندگان محلی می‌شوند. این مسئله، مشخصاً و به‌طور خاص در بسیاری از سیستم‌های آب زیرزمینی صادق است؛ سیستم‌هایی که تمایل دارند به مدیریت و تعیین حقوق افراد تنها پس از آنکه به‌قدر کفایت توسعه یافتند، بپردازند. علاوه بر اینها، در میان توزیع‌کنندگان آب در مناطق بزرگ، نظیر سیستم توزیع آب ناحیه‌ای در جنوب کالیفرنیا (Metropolitan)، فرصت‌های دست‌نخورده‌ای وجود دارد که می‌توان از آنها برای افزایش کارایی و کارآمدی بازار آب بهره‌برداری کرد. چنین سیستمی شدیداً مورد نیاز است زیرا تقاضای حاشیه‌ای برای آب و استفاده حاشیه‌ای از تکنیک‌های تقویت و تحکیم و حفاظت از منابع آب در نواحی متفاوت درون سیستم Metropolitan با یکدیگر تفاوت دارند. نتیجه به‌کارگیری چنین سیستمی برای هر کدام از اعضای دخیل در آن، این خواهد بود که آنها می‌توانند به‌طرز مؤثری هزینه‌ها و مزایای تخصیص خودشان و همچنین فرصت‌های پیش رو برای تحکیم و حفاظت از تجارتشان در منابع آبی را ارزیابی کنند. استراتژی و راهکارهای بیشماری برای توسعه استفاده کارآمد از منابع آب وجود دارد؛ از جمله این موارد، می‌توان به بازیافت آب، شیرین کردن آن، استفاده تلفیقی (از آب سطحی و آب زیرزمینی) و برنامه‌های ذخیره آب زیرزمینی و تکنولوژی افزایش کارایی و راندمان آبیاری، انتخاب محصول، بهبود در توزیع آب و... اشاره کرد. رشد جمعیت، تغییرات اقلیمی و آب و هوایی و الزامات زیست‌محیطی، تنها نیاز به این استراتژی‌ها و تکنیک‌ها را بالا خواهند برد و البته نیاز به ابداعات و نوآوری در بحث مدیریت آب را.

منبع: مرکز براون اشتاین هیئت فابری

ترجمه، فرشته دلاوری: برای توصیف آن دسته از مسائل و معضلات مربوط به بحران آب که امروزه بسیاری از کشورهای جهان با آن مواجه هستند، اغلب عبارت «بحران تأمین یا عرضه آب» به‌کار برده می‌شود اما آیا مسئله صرفاً نوعی فقدان و تأمین نشدن آب کافی برای مردم است یا ما با نوعی مدیریت ناکارآمد آب هم سروکار داریم؟ تمایزی که میان بحث تأمین و مدیریت آب، ذکر کردیم، تمایزی بسیار مهم است. درست است که در سراسر جهان مناطقی وجود دارند که تأمین آب آنها نسبت به جمعیتشان ناکافی است، با وجود این، در بسیاری از موارد که آب کافی برای عرضه در این مناطق وجود ندارد، کمبود آب با استراتژی‌های ضعیف مدیریتی افزایش می‌یابد. در واقع، در این موارد با به‌کارگیری رویکردهای نوین، می‌توان به تخصیص کارآمدتر و مؤثرتر منابع آب کمک کرد. برای مثال مناطق غربی آمریکا را که در طول تاریخ، تحت تأثیر مسائل مربوط به تأمین آب بوده‌است، در نظر بگیرید. به‌عنوان یک نمونه، می‌توان به مردمان آناسازی اشاره کرد، یعنی اجداد آمریکاییان بومی‌ای که اکنون غالباً در نیومکزیکو و آریزونا زندگی می‌کنند؛ مردمانی که از قرن اول میلادی در تمامی مناطق جنوب‌غربی آمریکا ساکن بودند و در سال ۱۳۰۰ میلادی از میان رفتند. مردم‌شناسان، پس از مطالعه مدارک و اسناد مبتنی بر روش حلقه درختی در منطقه، به این فرضیه رسیدند که ناپدیدشدن و از میان رفتن این اقوام، ممکن است از یک خشکسالی بلندمدت ناشی شده باشد. امروزه زیرساخت مدرن برای تأمین آب، این توانایی را دارد که آب را تا فاصله صدها مایلی و به مناطق نیمه‌خشک و بیابانی برای آبیاری مزارع کشاورزی و همچنین برای استفاده میلیون‌ها نفر از ساکنان این مناطق، انتقال دهد. با وجود این، برای مثال چالش‌هایی نظیر تقاضای بیش از حد برای استفاده از آب رودخانه کلرادو و محدودیت‌های زیست‌محیطی برای انتقال آب از رودخانه سن‌واکین، ساکرامنتو در کالیفرنیا، بسیاری را بر آن داشته تا این پرسش را پیش بکشند که آیا این میزان استفاده از منابع آب در غرب همچنان ادامه خواهد داشت؟ مطمئناً این میزان استفاده می‌تواند به همین شکل به صورتی پایدار باقی بماند؛ منتها فقط هنگامی که ما بهبودهای قابل توجهی در زمینه مدیریت منابع آبی صورت دهیم در اینجا به چند نمونه از ملاحظاتی که در این راستا می‌توان صورت داد، اشاره می‌کنیم:

* سیاست‌های قانونی و سازمانی یا حقوقی - نهادهای برای حفاظت از منابع آب و تشویق افراد به کنار گذاشتن موارد نادرست استفاده از آب و استفاده از آن در موارد لازم و ضروری باید تدوین شوند.

* آب باید قیمت‌گذاری شود به‌نحوی که این قیمت، هزینه واقعی جمع‌آوری، نگهداری و انتقالش را منعکس کند. این قیمت‌گذاری باید مواردی مانند هزینه‌های استفاده از آب را نیز دربرگیرد.

* استفاده از تکنیک‌های نوآورانه مدیریت آب نظیر انتقال کارآمد و مؤثر آب و استفاده تلفیقی از منابع آب سطحی و زیرزمینی باید تسهیل شود.

* تکنولوژی‌های پیشرفته نظیر بازیافت آب و شیرین کردن آن باید به‌کار گرفته شوند.

* در نظام مدیریتی باید به مطالبات و الزامات زیست‌محیطی منابع آب توجه فراوانی شود. ملاحظاتی که ذکر کردیم، همگی دارای یک مبنای مشترک سیاست‌ورزی حقوقی -

نهادهای برای تخصیص منابع آب هستند. مدیریت مؤثر و کارآمد آب باید منافع عمومی را با حقوق مشخص فردی افراد برای استفاده از آن منابع، تلفیق کند. قوانین دولتی و منطقه‌ای، معمولاً و دست‌کم در سطح نظری، برای نیل به چنین هدفی به‌وجود آمده‌اند. این قوانین معمولاً نقش نظارتی بر منابع آب و حق مالکیت افراد ساکن در کشور یا آن منطقه بر مجموعه منابع (به‌عنوان مثال آب) را به رسمیت می‌شناسند. این قوانین و مقررات به این نکته هم اشاره می‌کنند که افراد می‌توانند به‌صورت شخصی و با توجه به رویه‌های حقوقی، از منابع آب در دسترس استفاده کنند.

اگرچه، چنین دوگانگی‌ای برای تخصیص منابع کمیاب آب برای حداکثر رفاه اجتماعی، امری حیاتی است؛ با این وجود، این دوگانگی میان نقش نظارتی دولتی و حق افراد در استفاده از منابع آب، اغلب دچار بدفهمی شده است. نقش نظارت عمومی و دولتی باید برای به‌رسمیت شناختن حق افراد در استفاده دائمی از آب وجود داشته باشد تا منافع عمومی را تضمین کند و استفاده از منابعی همچون آب را تسهیل کند. به همان نسبت، ضروری است که حقوق مربوط به استفاده از آب، به‌روشنی تعریف و تعیین شوند تا مطمئن‌ان لازم برای تسهیل در سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی برای تکنیک‌های نوآورانه مدیریت آب و انتقال کارآمد آن میان مصرف‌کنندگان حاصل شود. هنگامی که حقوق صریح و روشن استفاده از آب در قوانین و مقررات عمومی گنجانده شود، آنگاه بهبودهای اساسی‌ای هم در بحث مدیریت آب روی خواهد داد. اشکال گوناگونی برای انتقال آب وجود دارد. برای نمونه، می‌توان بر روش‌های حفاظت و نگهداری از آب با رویه‌های انتقال آب، سرمایه‌گذاری کرد تا آب ذخیره اضافی برای انتقال در دسترسمان باشد. یک نمونه دیگر، انتقال آب با جایگزینی آب‌های زیرزمینی است که در آن پمپاژ آب زیرزمینی از سفره‌های آب سالم در سال‌هایی



در گفت‌وگو با اسماعیل کهرم ارزیابی شد:

دولت‌ها بین مردم و محیط زیست فاصله انداخته‌اند

شویم. در همان جا مانفرد این حدود را چنین برشمرده است: تغییرات آب‌وهوایی، نرخ ازدست‌رفتن تنوع زیستی، چرخه نیتروژن، چرخه فسفر، تحلیل‌رفتن ازون در جو زمین، اسیدی شدن اقیانوس‌ها، مصرف آب شیرین در سطح جهان، تغییر در شیوه استفاده از زمین، تلنبار شدن ریزگردها در اتمسفر و آلودگی شیمیایی. در واقع این حد‌ها خط قرمزهای زیست‌بوم ما در برابر فعالیت‌هایمان هستند و ما به‌عنوان ساکنان این کره خاکی ناچار به رعایت این موارد هستیم. طبق آمارهایی که هر سال از سوی مراجع مرتبط انتشار می‌یابد و آحاد مردم آنها را بی‌واسطه لمس کرده‌اند، تغییرات آب‌وهوایی، تنوع زیستی و انتشار ریزگردهاست که از حد مجاز گذشته و ضمن وارد آوردن آسیب‌های فراوان به چرخه زیست‌بوم در برخی نقاط عملاً روال عادی زندگی مردم را برهم زده است. سرعت باورنکردنی ویرانی محیط زیست هرگز مطابق با اطلاع‌رسانی و آموزش در این زمینه نبوده و در بسیاری از موارد، دولت‌ها و بنگاه‌های سرمایه‌داری بزرگ فرامولی با دادن اطلاعات غلط یا در کمال ناباوری جنبه اقتصادی و سودورزانه دادن به این خطر‌ها مانند موضوع تجارت کربن، به این تهدید بزرگ زیست‌محیطی که آینده بشریت را در محاق فرو برده است، دامن می‌زنند.

برای سرزمین خشک ما با زیست‌بوم شکننده آن، یکی از موضوع‌های بسیار حیاتی آب است. با توجه به کمبود آب در منطقه خاورمیانه، عملاً بر خوردها بر سر آب در کنار جنگ انرژی که سال‌هاست بر ملت‌های ساکن در این منطقه جغرافیایی از سوی قدرت‌های بزرگ بیگانه تحمیل شده به‌عنوان یک تهدید بزرگ برای ادامه حیات برخی کشورها رخ نموده است. موضوعی که به عقیده صاحب‌نظران و پژوهشگران با مدیریت درست و علمی قابل رفع است، همان‌گونه که نیاکان ما قرن‌ها با همزیستی با طبیعت و احترام به قوانین آن، توانسته‌اند تمدن خیره‌کننده ایران و خراسان بزرگ را در این سرزمین خشک پدید آورند. در همین رابطه و برای تحلیل و بسط موضوع، در ادامه گفت‌وگو با اسماعیل کهرم، کارشناس مشهور محیط زیست، می‌خوانیم.

با توجه به بحران‌هایی که در جهان نسبت به محیط زیست ایجاد شده، ترجیح‌بند برنامه‌های توسعه، رویکرد به محیط زیست است. شما علت این چرخش را در چه می‌بینید و فکر می‌کنید این رویکردها چقدر واقعی است و دولت‌ها در عمل چقدر پایبند به این شعارها

تا پیش از انقلاب صنعتی، تأثیر فعالیت‌های انسان بر زیست‌بوم کره زمین تقریباً هیچ بود، زیرا تا آن زمان، بشر دقیقاً با پیروی از قانون‌های طبیعت از آن برای ادامه حیات خود چه در امر کشاورزی یا دامپروری بهره می‌برد. پس از انقلاب صنعتی تا حدود دهه‌های نخست قرن بیستم میلادی دست‌اندازی بشر به‌ویژه در کشورهای غربی به طبیعت آن‌چنان نبود که مخاطرات جدی برای زیست‌بوم کره زمین ایجاد کند. در جریان جنگ دوم جهانی و پیروکی تمام و کمال نظام سرمایه‌داری انبوه کارخانه‌های مصرفی نیاز فزاینده خود را در تمام نقاط زمین پراکنده؛ صنایعی چون فولاد و به‌طور کلی فلزات، انرژی و مصالح ساختمانی که به شکلی سری‌ناپذیر هیچ نقطه‌ای از خشکی، دریا و مناطق یخ‌زده قطب شمال را از کاوش و جست‌وجو برای یافتن منابع ارزان از دست ننهاند. رشد روزافزون صنایع غرب و رشد مصرف‌گرایی توصیه‌های فرصت‌طلبانه‌ای را برای رشد و توسعه پیش پای جامعه‌های توسعه‌یافته قرار داد که به‌زودی نتایج شوم و ویرانگر آن برای محیط زیست آشکار شد. اگر بخواهیم به‌طور خلاصه‌تر، تهدیدی را که علیه کره زمین در اثر این‌گونه فعالیت‌های بهره‌کشانه انسان پدید آمده، تبیین کنیم باید بگوییم که انسان بیش از گنجایش زمین در سه یا چهار دهه اخیر از آن بهره‌کشی کرده است و این هشدار را نه برای سیاستمداران یا دولتمردان بلکه زنگ خطری است برای ادامه بقای نوع بشر که مدت‌هاست به صدا درآمده است. اگر نگوییم موضوع را بزرگ کرده‌ایم در اینجا لازم است به صورت خیلی گذرا نگاهی به بهره‌کشی بی‌محابا از زیست‌بوم کره زمین در موضوع مصرف انرژی بیندازیم تا متوجه شویم که رشد اقتصادی برای هیچ جامعه‌ای در دنیا به شکل کنونی قابل ادامه نیست.

مانفرد در کتاب نقاب‌زدایی از چهره اقتصاد به این موضوع مهم اشاره دارد که اقتصاد به خدمات ارائه‌شده از زیست‌کره از جمله: تأمین انرژی و مواد، ظرفیت جذب پسماندها و نگهداری از تنوع زیستی، وابسته است و از سوی دیگر، تأثیرات بر زیست‌کره برحسب انرژی پراکنده‌شده، مواد تحلیل‌رفته، آلودگی و پسماندها، گرم‌شدن کره زمین و در نتیجه تغییرات آب‌وهوایی را ایجاد می‌کند. با توجه به این دادوستد ساده، دریافت این نکته خیلی دشوار نیست که ما مسئول تخریب زیست‌کره در برابر اقدام‌هایمان هستیم به‌طوری‌که اکنون به‌جرات می‌توان ادعا کرد که هیچ توسعه‌ای بدون توجه و احترام به قوانین زیست‌کره میسر نیست و نخواهد بود، زیرا همان‌گونه که اشاره شد کره خاکی ما با توجه به ظرفیت آن حدودی برای فعالیت‌های صنعتی ما قرار داده است که نمی‌توانیم از آن حدود رد



آمریکای جنوبی و والس به جنوب شرقی آسیا رفت. در آنجا می گوید خدایا تو اینها را آفریدی؟ آنجا ۴۰ گونه پرنده بهشتی را اولین بار مطالعه کرد و گفت: اینها هیچ گونه نیاز، ارتباط و وابستگی ای به انسان ندارند. در آمازون هم همچنین هنوز برخی جاها وجود دارد که کشف نشده است، پس می بینیم که طبیعت و محیط زیست وجود دارد و این به انسان ربطی ندارد. این سؤال بسیار عمیق است و باید بیشتر روی آن کار شود ولی به نظر بنده محیط زیست فراتر است و انسان هم در زیر این چتر می تواند زندگی کند ولی طبیعت به انسان وابسته نیست. اتفاقا جاهای زیادی اگر انسان نباشد، طبیعت بهتر نفس می کشد. (خنده)

◀ شما در صحبت هایتان اشاره کردید که در گذشته ما به طبیعت احترام می گذاشتیم و برای این منظور مثال ها و شواهدی هم در تاریخ نوشته شده است و مثالی از فرهنگ گذشتگان ما آوردید. این طبیعت و همزیستی با طبیعت در همه آثار ساختمانی نه تنها قنات ها، آسیاب ها، آس باده ها، بندها، تنظیمات و تقسیمات آب مثلا در شوشتر بلکه در نوع معماری و ساختمان سازی ما هم خود را به رخ می کشد. این نشان می دهد که ایرانی ها با طبیعت آخت بودند و طبیعت را به عنوان مادر خود می دیدند. چه اتفاق هایی افتاده که در صد سال اخیر ما دچار چنان تغییری شدیم و زندگی مان به صورتی در آمده است که هر جا دستمان رسیده به طبیعت آسیب رساندیم و آن را غارت کردیم.

اتفاقا روی این نکته بر خلاف نکته قبل فکر کردم؛ گیرش این است که در این زندگی مصنوعی که ما برای خودمان ساختیم، هیچ گونه ارتباطی با طبیعت نمی بینیم. سابقا هموطنان ما می دانستند که آنچه می خورند و در زندگی وجود دارد، محصول طبیعت است. اکنون آن وابستگی را نمی بینیم. روی فرشی راه می رویم که این فرش از نایلون ساخته شده است، اگر چه ریشه آن بسیار عمیق به طبیعت بازمی گردد ولی در عمل می بینیم هیچ گونه وابستگی ظاهری نیست. در زمان گذشته زنی می نشست با دوک، پشمی که از گوسفندان شان به عمل آمده، می رسید و بعد خودش یا زن های دیگر از آن فرش می یافتند. می دیدند و لمس می کردند که این گوسفند، میوه ها، گندم، زمین و آسمان احتیاجات او را تأمین می کنند. در صورتی که الان کسی ارتباط با طبیعت ندارد. از طبیعت بیگانه شدیم. همه چیز در دوروبر ما مصنوعی است، چون ما از طبیعت و اصل

.....
 ما اگر الان دچار کمبود آب هستیم
 برای این است که رئیس جمهوری سابق
 به فیروز کوه رفت و گفت کسانی که
 می گویند آب نیست، اشتباه می کنند.
 شما بکنید، ببینید آب هست و اینها
 رفتند از جایی از این ذخیره های آب،
 بهره برداری کردند که الان پدیده افت
 دشت ها را داریم؛ پدیده زشتی به نام
 فروچاله داریم.

خودمان جدا افتاده ایم.
 ◀ در گذشته که دولت ها تازه تأسیس می شدند وظایف و اختیار آنها محدود بود اما الان با رشد و گسترش تمدن، هزاران موضوع و معضل ریز و درشت است که در جامعه به آن توجه می شود و برای حل آنها نیازمند راهکار و اجرا هستیم. از این رو نمی توانیم همه اینها را برعهده دولت ها بگذاریم. ضمن اینکه یک زمان دولتی داریم مثل دولت گذشته که اساسا مخالف محیط زیست است. کسانی که رویکرد سودورزانه به هر چیزی دارند، می گویند این وظایف را دولت باید به بخش خصوصی بسپارد. بخش خصوصی هم دنبال سود آوری است و طبیعتا به جایی می رود که برایش سود داشته باشد. یک رویکرد اجتماعی هست که می گوید بخشی از وظایف دولت را باید در سپهر اجتماعی توزیع کنیم مثل بهبود محیط زیست. شما کدام یک از این دو رویکرد را برای رهایی از بحران کنونی و جلوگیری از بحران های آینده قبول دارید؟ در همه جا دولت ها باید منادی باشند. دولت ها باید عزم داشته باشند که نگرش خود را محیط زیستی کنند. بگذارید رقیق تر شده اش را بگویم. همه جا دولت ها نمی گویم محیط زیست را اولویت درجه یک قرار بدهند؛ برای اینکه دولت ها می گویند امنیت هست، دفاع ملی هست، قبول! اینها ارزش دارد ولی همه جا وقتی محیط زیست آمد و جزئی از اولویت های اصلی دولت شد، آن وقت برای تنویر افکار برنامه ریزی می کنند. از این به بعد، باید کارها را به مردم بسپارد. ما یک حرکت در جهان، غیر از ایران داریم؛ وقتی کسی می خواهد کاندیدای ریاست جمهوری بشود یکی از موارد و اولویت ها حتما محیط زیست است به طوری که به شرح ریز مسائل می پردازد. بنده تا حالا ندیدم در ایران یک کاندیدا بیاید و اولویت را به محیط زیست بدهد. محیط زیست چیست؟ هنوز در ذهن سیاستمدارهای ما یک مسئله فانتزی و لوکس است؛ در حالی که الان همه دارند می گویند، آب نداریم. الان همه دارند می گویند یکی از اولویت ها دریاچه ارومیه است. مگر محیط زیست غیر از این هاست؟

هستند؟
 این رویکردها خود را به سیاستمداران تحمیل کرده اند. یعنی سیاستمداران این را با میل نپذیرفته اند، کما اینکه هنوز هم نپذیرفته اند. در دوره دولت قبل، آقای رئیس جمهوری وقت گفت: محیط زیست موی دماغ است! مزاحمه. محیط زیست، محیط ایسته و سدی است جلوی توسعه و در جاهای دیگر هم این صحبت را کرد. این طور نبود که با فراغ بال با سینه باز و سعه صدر، مفهومی به عنوان توسعه پایدار را بپذیرند. مسئله این است که اقداماتی که ما انجام دادیم، آن قدر شور بوده که خان هم فهمیده و بنابراین به عنوان یک عنصر ناخواسته ولی لازم، توسعه پایدار خود را به ما تحمیل کرده است. راه دیگری نمی ماند، این مثل یک داروی تلخی است که ما باید آن دارو را بخوریم تا شاید شرایطمان بهتر شود. ایده هایی مانند حفظ محیط زیست، حفظ طبیعت یا توسعه پایدار که حدود دو دهه است کشورهای جهان درگیر آن شده اند - بنده وقتی در غرب بودم این ایده ها خودشان را نشان دادند - و یک بار در طبیعت جهان رشد کردند و تحمیل شدند. دیدم یک عده متفکر از مؤسسات بین المللی جهان مانند سازمان ملل و اتحادیه جهانی حفاظت از طبیعت و منابع طبیعی، یک عده متفکر با توجه به اوضاع جهانی دریافتند که وضع خیلی وخیم است و باید کاری انجام داد و این را به صورت یک سیاست کلی

برای کشورهای جهان، همه کشورها به ویژه برای کشورهای در حال توسعه ارسال کردند؛ یکی ایران بود ولی بنده این را یواش یواش مطالعه کردم. دفتر توسعه پایدار سازمان ملل آن زمان فعال بود، وقتی من بررسی کردم، متوجه شدم برای کشوری مانند ایران این مسئله، مسئله تازه ای نیست. وقتی ما تاریخ را می خوانیم و می بینیم که وقتی تیمور لنگ به مازندران لشکر کشید، مردم به او گفتند اگر می خواهی میوه ها را بچین ولی درخت ها را نشکن؛ این یعنی توسعه پایدار. آن کسی هم که در اتاق های در بسته می نشیند و می گوید برداشت پایدار منظورش همین است. فردوسی می گوید: بپوش و بنوش و ببخش و بده / برای دگر روز چیزی بنه؛ این می شود برداشت پایدار. در خاطرات سرهنگ گلد اسمیت هم که در

زمان لطفعلی خان به ایران آمده و در خاطرات شکار گورخر در اطراف فارس صحبت می کند و نشان می دهد که در آن زمان هم شکارچی و مردم مواظب طبیعت بوده اند؛ گورخر جوان و آبستن یا ماده را شکار نمی کردند که داستان شیرینی دارد؛ این یعنی برداشت پایدار. در صورتی که الان شکارچی بی اخلاق ما شکار آبستن را می زند. در فرهنگ یک مملکت باستانی باهویت، اینها منظور شده است ولی ما همه اینها را داشتیم به طوری که حقان بود که بیاییم این نکات توسعه پایدار را بنویسیم و اعلام کنیم، نه یک سازمان در ژنو برای ما این کار را بکند.

◀ دو اصطلاح را در صحبت هایتان به کار بردید که بسیار موجب برداشت های ضد و نقیض می شود؛ اصطلاح طبیعت و محیط زیست. این دو آیا تفاوت ماهوی با یکدیگر دارند؟

بله. محیط زیست، جامع تر و گسترده از طبیعت است. چتری را در نظر بگیرید، این چتر یک گوشه اش طبیعت است. در طرف دیگر، خود ما انسان ها و عواملی که سازنده طبیعت هستیم، قرار داریم، چون طبیعت از لحظه ای که انسان متولد می شود به آب، خاک و هوا نیازمند می شود؛ بنابراین بنده تصور می کنم لفظ محیط زیست گسترده تر و همه گیر تر از طبیعت است. طبیعت یک رکن بارزش از محیط زیست است. طبیعت ساخته شده از سه عامل یا عنصر آب، خاک و هواست که حیات را تشکیل می دهند.

◀ تفاوت علمی طبیعت با محیط زیست چیست! آیا بهتر است بگوییم طبیعت یا محیط زیست، چون به نظر می رسد که مراد ما از طبیعت عام و گسترده است. در صورتی که محیط زیست جایی است که انسان زندگی می کند و باید با آن برای بهره برداری و ادامه حیات خودش تعادل ایجاد کند. نظر جنابعالی در این باره چیست؟

نه! در محیط زیست ممکن است انسان زندگی نکند. در قرن ۱۸ دو نفر تئوری تکامل را ارائه دادند؛ یکی چارلز داروین بود و دیگری آلفرد راسل والس. داروین به

وقتی که زاینده رود خشک شود، وقتی گاوخونی خشک شود و ۱۱ رودخانه‌ای که به دریاچه ارومیه می‌ریزند، خشک بشوند، چگونه می‌توانیم از محیط زیست دم‌زنیم؟ این نشان می‌دهد که دولت آن منادی که باید باشد، نبوده و بعد خط مشی‌ای برای تنویر افکار عمومی و استفاده از توده‌ها برای اجرای کارهای زیست‌محیطی فراهم نکرده است. ما اگر الان دچار کمبود آب هستیم برای این است که رئیس جمهوری سابق به فیروز کوه رفت و گفت کسانی که می‌گویند آب نیست، اشتباه می‌کنند. شما بکنید، ببینید آب هست و اینها رفتند از جایی از این ذخیره‌های آب، بهره‌برداری کردند که الان پدیده افت دشت‌ها را داریم؛ پدیده زشتی به نام فروچاله داریم. چاله‌هایی به عرض سه متر طول، هفت متر عرض و عمق ۶ متر در میناب دهان باز کرده است که شتر در آن سقوط کرد.

این‌ها از چه ناشی می‌شود؟ بله، مردم هستند که از این آب‌ها بیش از اندازه استفاده کردند ولی چه کسی به اینها مجوز داد؟ چه کسی مجوز حفر صدهزار چاه را داد؟ فکر کنم مجلس هفتم بود که مجوز داد هر کس، هر جا می‌خواهد چاه بزند؛ خوب این نقش دولت که قرار بود آشنایی بدهد، تنویر افکار بکند، اینجا چه می‌شود؟ اینجا بدآموزی کرد. یک عده سودجو هم هستند که سوءاستفاده می‌کنند، منتها اگر در رژیم گذشته اجازه نمی‌دادند در منطقه کالمند و بهادران، آب برداشت شود، به‌خاطر قنات‌هایی بود که در آن منطقه وجود داشت. بعد چندصباحی، دولت اجازه داد در آن منطقه پسته کاشند. سطح آب به تدریج پایین رفت؛ آن قدر که آب شور و بعد قهوه‌ای شد و چندی پیش، نهایتاً تمام این باغ‌ها خشک شدند. پس استارت را چه کسی زد؟ دولت! برای چه؟ برای اینکه نمی‌دانست چرا در کالمند و بهادران اجازه حفر چاه را نمی‌دادند. کشاورزهای بزد خودشان را با استان همجوار، کرمان، مقایسه می‌کردند ولی این را نمی‌دانستند که ظرفیت آب در اینجا این اجازه را نمی‌دهد. در اثر این بهره‌برداری‌ها، قنات‌ها فروریخت و سال‌ها زمان می‌برد و میلیاردها هزینه تا بتوان

دوباره این قنات‌ها را احیا کرد. دشت هم فرونشسته است. آن زارعی که با پول موقتی پسته رفتند اتومبیل خریدند، الان پول بنزینش را هم ندارند. استارت را چه کسی زد؟ دولت! به‌دست چه کسی اجرا شد؟ ملت! اگر این استارت در موقع دیگری زده می‌شد، برای آبادانی می‌آمدند نوع محصول را عوض می‌کردند یا وام می‌دادند تا سیستم آبیاری را بهبود بدهند. دولت یک کار غلط را استارت می‌زند، مردم هم که علی‌دین ملوکهم، شما دو موضوع مهم را با هم مطرح کردید. یکی سودورزی و نگاه کاسبکارانه نسبت به طبیعت با محیط زیست و دیگری بیگانه شدن با طبیعت. در طرف دیگر، می‌بینیم که دولت هم منادی نیست با اصلاً قبول ندارد. چه کار باید کرد. از نظر دولت، صنعتی شدن با محیط زیست تناقض دارد در همه جای دنیا این نگاه وجود دارد. چگونه می‌شود این روند را به سمت یک توسعه پایدار هدایت کنیم.

در زمینه توسعه پایدار در کمال تأسف باید بگویم این موضوع هیچ‌وقت باز نشد و توضیح داده نشد. من اگر جای دولت باشم از یک عده متفکر، از کسانی که خوب می‌توانند مسائل را توضیح دهند و وجه‌الملله هم هستند، نه کسانی که وقتی مردم آنها را دیدند تلویزیون را خاموش کنند، از اینها می‌خواهم بروند توضیح بدهند. من توان‌های بالقوه این مملکت را در ماه‌های محرم و رمضان می‌بینم که حوزه‌ها ۲۰ هزار طلبه را به روستاها می‌فرستند. چه اشکالی دارد یک مقدار از این مسائل زیست‌محیطی را اینها به مردم بگویند؛ به زبان روستایی. معمولاً اینها را طوری انتخاب می‌کنند که با زبان و فرهنگ آن منطقه آشنا هستند. چه اشکال دارد علاوه به مسائل شرعی، این مسائل را به زبان خودشان به اینها بگویند.

اشکال ما این است که هیچ‌وقت مردم را به بازی نگرفتیم. در پاکستان هر پاسگاه محیط‌زیستی که ما رفتیم، یک عده جوان نقاش، فیلمساز، نویسنده و خبرنگار در اتاق بغلی می‌ماندند و به محیط‌بان‌ها کمک می‌کردند. ما در ایران در محیط‌بانی چه داریم، اسلحه خانه. نتیجه این می‌شود که ۱۱۹ نفر محیط‌بان از انقلاب به بعد، شهید شدند. برای اینکه مقابل مردم هستند نه با مردم. یک ماه و نیم پیش، در دو روز، سه نفر شهید شدند. پاسگاه‌های ما باید پر از دانشجو، هنرمند و خبرنگار باشند. بروند ببینند زندگی اینها چگونه است و با آنها زندگی کنند و گشت بزنند. در نایروبی، دادگاه

متخلفان محیط زیست را محکوم می‌کند که ۶ ماه لباس گشت بپوشند و در حضور محیط‌بان‌ها، گشت بزنند. چندی پیش در یزد هم یک قاضی جوان این کار را کرده بود؛ یک شکارچی غیرمجاز را محکوم کرده بود به اینکه برود و نام پرنده‌گان بومی را بنویسد. آن شکارچی به من تلفن کرد که نام اینها را از من بپرسد و می‌خواست تقلب کند. (با خنده) بله، دولت باید دید زیست‌محیطی داشته باشد. ما نمی‌گوییم اولویت درجه یک ولی یک اولیوی را هم برای محیط زیست در نظر داشته باشند، آنگاه ما می‌توانیم به جایی برسیم.

برای حسن ختام این بحث آیا برنامه ششم توسعه، توجهی به محیط زیست دارد؟ نه، زیاد ندارد. یادم می‌آید وقتی برنامه ششم تهیه شد، متخصصان محیط زیست، خیلی دلخور شدند. بعد الحاقیه‌ها و اصلاحیه‌هایی آمد ولی کماکان ما ناراضی هستیم؛ برای اینکه از دو جا لطمه دیدیم. یکی از ناحیه دولت دهم آقای احمدی‌نژاد، در دو دولت پشت هم، بی‌توجهی مفرط به محیط زیست شد. الان هم دولت یازدهم آن را باید جبران کند؛ به چه ترتیبی می‌خواهد این کار را بکند. برای مردم یا مقامات آیا آب یک مسئله فانتزی و لوکس هست؟ این را در نظر بیاورند که اگر الان آب نداریم به‌خاطر بی‌توجهی مسائل محیط زیست است. اگر هوا در تهران آلوده است، به‌خاطر محیط زیست است. هفتاد و چند دشت فروکش کردند، به‌خاطر اینکه محیط زیست را ندیده‌ایم. اگر برای آب ارزش قائل بودیم و از سیستم‌های جدید آبیاری استفاده می‌کردیم، حدود ۶۰ درصد در مصرف آب صرفه جویی می‌شد و الان هم دریاچه ارومیه آب داشت و هم زاینده‌رود و میانکاله هم سرسبز بود.

دولت یازدهم وقتی بر سر کار آمد، اولین جلسه‌ای که گذاشت، موضوعش احیای دریاچه ارومیه بود. خانم ابتکار هم وقتی رئیس سازمان شد، اولین جلسه رفت و از دریاچه ارومیه بازدید کرد. این هم قبول. تصمیمی که گرفتند این بود که آقای عیسی کلاتری وزیر سابق کشاورزی گفت که ما ۴۰ درصد از آبی را که برای کشاورزی استفاده کردیم، می‌دهیم برای حقایبه دریاچه ارومیه. دادند؟ نه! اگر داده بودند که الان دریاچه ارومیه آب داشت. آیا با این کمبود آب، لازم است ما در اصفهان برنج بکاریم، در یزد پسته بکاریم یا در ارومیه سیب بکاریم؟

نه، وقتی یک هندوانه سه کیلوگی با به قیمت ۱۰ هزار تومان می‌دهیم مثلاً به قطر، درحالی که برای تولید این هندوانه، ۳۵۰۰ لیتر آب صرف کردیم در واقع داریم ۳۵۰۰ لیتر آب را می‌دهیم ۱۰ هزار تومان. این را می‌گویند آب مجازی. هندوانه، خربزه، توت و کاغذی که مصرف می‌کنیم، ۳۰۰۰ لیتر بابت آن آب مصرف می‌شود. چقدر این را می‌توانیم بفروشیم به‌خصوص اگر بخوایم صادر کنیم. بحث آب مجازی برای کشوری مانند ایران که کوروش کبیر گفت خدایا این سرزمین را از دروغ، دشمن و خشکسالی حفظ کن، این است که متأسفانه ما تابه‌حال نمی‌دانستیم چه کار کنیم. الان داریم متوجه می‌شویم که خربزه گرگاب، برنج لنجان و سیب ارومیه به درد نمی‌خورد. نباید آنجا برنج و خربزه کاشت. شالیکاری، گیلان و مازندران را می‌خواهد نه اصفهان و الان تازه داریم می‌فهمیم. به‌خاطر اینکه این وضع وخیم، خودش را دیکته کرده است، می‌گوییم خربزه و هندوانه نکارید. شرایط بد وقتی پیش می‌آید، تازه می‌فهمیم چه به سرمان آمده است.

و نتیجه گفت‌وگو؟ کار خیلی زیاد داریم. الان وقت پرده‌پوشی، دروغ و مبالغه نیست. وضع محیط زیستی جهان خراب است، وضع محیط زیست ما به‌خاطر اینکه در منطقه خشک و نیمه‌خشک قرار گرفته و تصمیمات بد گرفتیم، بدتر شده. وضعیت ما این جور است. عمده‌ترین مسئله برای ادامه حیات و پیشرفت‌های صنعتی، کشاورزی و مدنی، آب است که ما نداریم به این مسئله باید برسیم. به قول سعدی، در بیان چغندر پخته بهتر از زر و سیم خام است. ما الان به جایی رسیدیم که خیلی از متفکران به این نتیجه رسیده‌اند که ایران در سرانشی کمبود آب گرفتار شده و امروز و فردا ما را از نفس می‌اندازد. آن وقت، کسی از پیشرفت‌های موشکی صمد ۲ و این حرف‌ها صحبت نمی‌کند، بحث بر سر یک جرعه آب برای نوشیدن است و به آن نقطه خیلی نزدیک هستیم.

خیلی از متفکران به این نتیجه رسیده‌ایم
که ایران در سرانشی کمبود آب گرفتار شده
و امروز و فردا ما را از نفس می‌اندازد. آن وقت،
کسی از پیشرفت‌های موشکی صمد ۲ و این
حرف‌ها صحبت نمی‌کند، بحث بر سر یک جرعه
آب برای نوشیدن است و به آن نقطه خیلی
نزدیک هستیم

دهقانان، بازندگان توسعه



کاوس واضحی: بارینگتن مور، کتاب مشهوری دارد

به نام «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی» که در آن به نقش طبقات اجتماعی از جمله اربابان و دهقانان در گذار به دموکراسی و پیدایش جهان نو می‌پردازد. صرف‌نظر از محتوا و شیوه استدلال کتاب، یکی از مفاهیم کلیدی آن که همواره نظرم را جلب کرده، این است که دهقانان «قربانیان توسعه» هستند. قربانی شدن دهقانان در فرایند توسعه که جوهر کلام «مور» در این کتاب است، چنان بر ذهنم سایه افکند که با وجود زاویه فکری‌ام با جناب آقای مور، تیتیر نوشته حاضر را بر مبنای تک‌جمله وی انتخاب کردم. لازم به ذکر است که فقط «مور»، قربانی شدن دهقانان را در جریان توسعه سرمایه‌داری متذکر نشده است؛ بلکه قبل از او مارکس، وبر، لنین، کائوتسکی و اخیراً نیز شائین، ورگوپولوس و... همگی بر قربانی شدن دهقانان در فرایند توسعه اتفاق نظر دارند. بر مبنای تجربیات به‌دست‌آمده در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، می‌توان نتیجه گرفت که مسئله بازندگی دهقانان در جریان توسعه یک قاعده کلی است. در این یادداشت، مسئله بازندگی دهقانان در جریان به‌اصطلاح توسعه در ایران را بر مبنای مصادیق و تجربه به وجود آمده در استان گیلان برای دهقانان مورد بررسی قرار خواهم داد. قبل از آن، لازم می‌دانم مسئله را از جنبه نظری به‌طور اجمالی تشریح کنم. در جریان گذار از اقتصاد دهقانی، تغییرات عمیقی در مالکیت و روابط اجتماعی در تولید کشورها به وجود می‌آید که عمدتاً به زیان دهقان‌ها تمام می‌شود؛ به‌همین دلیل، از آن به‌عنوان قربانی شدن دهقانان یاد می‌شود. گذر از این شیوه تولید یکی از گذرگاه‌های تاریخی به حساب آمده و همانند دیگر گذرها دارای مسائل و پیچیدگی‌های خاص خود است. عبور از تولید دهقانی و کشمکش بین دهقان‌ها و عناصر پیش‌تاز سرمایه‌داری، همواره تلخ و ناخوشایند بوده است؛ تاحدی که از آن به‌عنوان زایمان تاریخی یاد می‌شود. این زایمان از نظر تاریخی گریزناپذیر است اما اینجا سلامت بچه (یعنی فرجام دهقانان) حائز اهمیت است. تولید دهقانی به‌دلیل خروج «مازاد تولید» براساس سازوکار و تسلط «دولت و بازار» و رابطه «مبادله نابرابر» بنا به گفته «ورگوپولوس»، تحت تأثیر سرمایه‌داری، محکوم به انحلال و فروپاشی است. اقتصاد دهقانی برعکس اقتصاد سرمایه‌داری و فئودالیسم که دارای قوه محرکه و پویایی برحسب منطق و ضرورت‌های تاریخی است، وابسته به شرایط وجودی خود بوده و از درون قادر به دگرگونی و ارتقای خود به مراحل تاریخی پیشرفته نیست، بنابراین سرنوشتش در گرو کم و کیف شیوه تولید و نظام سرمایه‌داری موجود است. «رخنه تولید سرمایه‌داری در اقتصاد دهقانی نه یکباره، بلکه تدریجی و کند است. از نظر تاریخی، از شیوه تولید دهقانی تا تولید سرمایه‌داری، راه درازی است. تحول دگرگونی از تولید دهقانی به تولید سرمایه‌داری، در گرو تحولاتی است که زمینه را برای سازماندهی

تولید به روش سرمایه‌داری فراهم می‌آورد. این زمینه‌ها از طریق مکانیسم‌های ماشینی شدن کشاورزی، تمرکز و یکپارچه‌سازی قطعات اراضی، ایجاد واحدهای بزرگ و مهاجرت ساکنان روستاها به شهرها، تغییر کاربری و گسترش فعالیت‌های غیرکشاورزی تسهیل می‌شود. به‌راستی در فرایند این دگرگونی بزرگ، دهقانان به چه سرنوشتی دچار خواهند شد؟ به‌طور خلاصه، از جنبه نظری با الهام از مطالعات «تئودور شائین»، استاد دانشگاه منچستر و مبدع مطالعات دهقان‌شناسی معاصر، سرنوشت دهقانان در فرایند گسترش سرمایه‌داری در محدوده اشکال زیر رقم خواهد خورد:

- ۱- از طریق فعالیت‌های خرده‌بورژوازی و واسطه‌گری سرمایه‌دار شوند؛
- ۲- کشاورزی خود را گسترش داده و به سرمایه‌دار ارضی بدل شوند؛
- ۳- بی‌خانمان یا مبدل به کارگر شوند؛
- ۴- در حد بخورونمیر برای مدتی نامعلوم در وضعیت دهقانی باقی بمانند.

کشمکش بین سرمایه‌داری و تولید دهقانی، اشکال مختلفی به خود می‌گیرد و فقط محدود به کشاورزی نمی‌شود و گسترش واحدهای صنعتی، جاده‌ها، تفرجگاه‌ها و... بخش‌هایی از این کشمکش را شامل می‌شوند. اگر کشاورزی به شیوه سرمایه‌داری امکان گسترش در اراضی دهقانی را نیابد، (همانند بن‌بست آن در اراضی برنجکاری استان گیلان) اراضی دهقانی، دستخوش دیگر عناصر نظام سرمایه‌داری (صنایع، واحدهای توریستی، گردشگری و...) خواهند شد. در مناطق مختلف ایران از نظر دگرگونی در تولید دهقانی، تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد؛ به‌عنوان مثال در استان فارس، دگرگونی در اقتصاد دهقانی و فرایندهای تولیدی به سمت تولید سرمایه‌داری در کشاورزی است. در صورتی که در استان گیلان، بخشی از این دگرگونی به سمت شیوه‌های تولید پیش‌دهقانی (اشکال نیمه‌فئودالی) و بخشی نیز به سمت اشکال غیرمرتبط با شیوه تولید (ساخت‌وساز، کارخانه‌های، ایجاد مراکز گردشگری و...) است. بخشی از اراضی استان نیز به تدریج به ایجاد واحدهای کشاورزی به‌دلیل غیربرنج (کیوی، خرمالو و...) اختصاص می‌یابد. در این استان، شیوه تولید کشاورزی در اراضی برنج، به‌دلیل خرده‌مالکی، پراکندگی اراضی، ساخت معیشتی بودن تولید، منابع آبی اشتراکی، ناسازگاری تکنولوژی و... رشد بسیار کندی دارد. دگرگونی‌های به‌وجود آمده در ساخت کشاورزی استان و همچنین تغییر در مناسبات اجتماعی تولید، ناشی از فشار جمعیت و میانگین پایین اراضی کشاورزی، چشم‌اندازهای ناروشن و مبهمی را در برابر کشاورزی این استان به‌ویژه زراعت برنج قرار داده است. کشاورزی برنج با بحران «شیوه تولید» روبه‌رو است. در سال‌های اخیر به‌جای گسترش شیوه‌های تولید مدرن، به‌دلیل رشد نازل نیروهای مولد زیرپوسته، اقتصاد سرمایه‌داری به شیوه‌های تولید قبلا «منسوخ‌شده» (سهم‌بری، نصفه‌کاری و اجاره‌داری) رجعت داده می‌شود بحران تا حدی است که در برخی نقاط استان، زمینداران به‌سختی زارعی برای کشت زمین‌هایشان پیدا می‌کنند. در برخی نقاط شهرستان رشت، مالکان، زمین‌هایشان را به قیمت ناچیزی (حدود ۲۰۰ کیلوگرم برنج سفید به ازای یک هکتار) در اختیار زارعان قرار داده‌اند. در بسیاری از مناطق، حدود ۵۰ درصد از زمین‌های کشاورزی به شیوه‌های نصفه‌کاری و سهم‌بری کشت می‌شود. در سال جاری، مالکان زمین حتی به‌شرط نصفه‌کاری هم افرادی را برای زراعت برنج پیدا نکرده و زمین‌هایشان زیر کشت نرفته است. برنجکاری با روش فعلی، توانایی بازتولید توسعه از درون را نداشته و در بسیاری موارد، برخی از ساده‌ترین کارهای آن مانند جمع‌آوری کاه، باوجود موردنیاز بودن، به معضلی اجتماعی تبدیل شده است و کشاورزان، کاه را که توسط کبابین‌ها دپو می‌شود، آتش می‌زنند! در شرایط حاضر، چهار قشر: مالکان، سهم‌بران، کارگران، صاحبان ماشین‌آلات کشاورزی و صنایع تبدیلی در بهره‌برداری از اراضی برنج سهم هستند که این فرایند به معنای عقب‌گرد در شیوه تولید برنج است.

بازخوانی سخنان محسن رنایی درباره شبکه‌های مجازی و توسعه پایدار: تحول در عصر بی‌نهایت‌ها

ورود به جهان محیط‌زیست

طول صدها سال اعمال می‌کردند هم کمرنگ خواهد شد و دولت‌ها ناچار خواهند شد از این نقش نیز عقب‌نشینی کنند و به‌واقع این امر رخ خواهد داد. این پایداری است که رخ خواهد داد، نه یک الزام قانونی بلکه یک الزام طبیعی و فنی است، بنابراین سخن ما این است که به‌تدریج قدرت جامعه مدنی با ابزارهایی که فناوری اطلاعات و ارتباطات و علوم دیگر که اشاره خواهیم کرد، در اختیارش می‌گذارد، بالا می‌رود و به موازات این افزایش قدرت، دولت‌ها که منظور همان state یا حاکمیت‌هاست، عقب‌نشینی خواهند کرد و قدرت حاکمیتی خود را به جامعه مدنی واگذار خواهند کرد. این یک تحول بسیار بزرگ است که در قرن ۲۱، دولت‌ها از این پس کوچک خواهند شد و ناکارآمدی‌های آنها را جامعه مدنی جبران خواهد کرد. به‌دیگر سخن، اگر محیط‌زیست آسیب دیده و توسعه پایدار نبود و با عدم توازن در رشد و توسعه روبه‌رو بوده‌ایم، بخش اعظم آن محصول ناکارآمدی یا ناآگاهی دولت‌ها بوده است؛ چون دولت‌ها به‌لحاظ فناوری و اطلاعات، دستشان بسته بوده یا در جاهایی نظام اداری ناکارآمد، آنها را زمین‌گیر کرده و جاهایی هم فساد منافع گروه‌های قدرت باعث شده‌است حکومت‌ها نتوانند بر پایه توسعه بر سلامت و محیط‌زیست نظارت کنند. در گذشته این عدم‌کارایی و این ناتوانی دولت‌ها وجود داشته ولی ما متوجه نمی‌شدیم؛ چون حجمش کم بوده و هنوز به نقطه بحرانی نرسیده بود. تخریب محیط‌زیست را متوجه نمی‌شدیم؛ دانشمان یک جاهایی کم بوده و نمی‌دانستیم تولید این همه آلودگی، لایه اوزون را از بین می‌برد. دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های جهان سوم، منابعی داشتند که این ناکارآمدی‌ها را می‌پوشانده. مثلا دولت در ایران به‌خاطر داشتن درآمد نفت، دائما خرابی‌هایش را می‌پوشانده است. کسی متوجه نمی‌شده چقدر مدیریت عمومی و حاکمیت سیاسی ما ناکارآمد و پرهزینه است. اینها باعث شده ما تقریبا ۵۰ سال دیر به فکر حفظ محیط‌زیست و پایداری توسعه بیفتیم. البته ۵۰ سال پیش، عالمان اقتصادی و توسعه فریاد زدند اما دولت‌ها توجه نکردند. امروزه تازه متوجه شده‌ایم اگر به‌سرعت جبران نکنیم، غرق خواهیم شد؛ در آلودگی، بی‌آبی و تخریب جنگل‌ها غرق خواهیم شد. اگر امروز به فکر افتادیم، چون داریم غرق می‌شویم. فرض بر این است که بخش خصوصی همواره به فکر منافع خودش است؛ بنابراین دولت‌ها هستند که از منافع جمعی، محیط‌زیست و سرمایه‌های جمعی حفاظت کنند و اگر چه ممکن است بخش خصوصی باعث ایجاد این تخریب‌ها باشد ولی این ناکارآمدی دولت‌ها بوده که اجازه داده است بخش خصوصی این تخریب‌ها را به بار آورد. درواقع اگر ما بگوییم که وظیفه اصلی دولت‌ها، حفظ منافع بلندمدت این نسل و نسل‌های آینده است، این وظیفه حاکمیتی اصلی دولت‌ها و همان وظیفه‌ای است که موجب حفظ محیط‌زیست و طبیعت خواهد شد؛ اما بختیاری و امیدیه که ما داریم این است که علائمی در حال

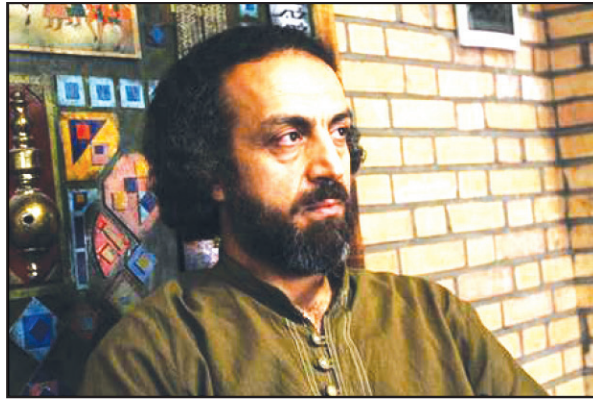
از حدود سه دهه پیش، چند موضوع هم‌زمان مورد بحث و مجادله اندیشمندان توسعه در جهان قرار داشته است. از جمله این موضوع‌های محوری، جامعه اطلاعاتی و جهانی‌سازی بوده است، به‌نظر می‌رسد دو بحث اصلی جهانی‌سازی و جامعه اطلاعاتی یا شبکه‌های به‌صورت دیالکتیکی در یکدیگر تنیده شده‌اند، به‌گونه‌ای که تا پیش از رشد ابزارهای اطلاعاتی و ارتباطی، سخن گفتن از جهانی‌سازی، امری اگر نگوئیم غیرممکن بلکه سخت و دشوار بود؛ ازسوی دیگر، جهانی‌سازی زمینه‌های عینی رشد و گسترش برق‌آسای ابزارهای مبادله اطلاعات را پدید آورد، آن‌چنان‌که اندیشمندان توسعه بدون توجه به این دو رکن اصلی یعنی جهانی‌سازی و جامعه شبکه‌ای، نمی‌توانند توسعه‌ای را برای جوامع متصور باشند.

سخنرانی دکتر محسن رنایی، استاد دانشگاه اصفهان، اگر چه بحث مبسوطی را در مورد توسعه در جامعه شبکه‌های طرح می‌کند اما توجهی به تهدیدهایی که جامعه انفورماتیک یا شبکه‌های برای آینده توسعه‌ای کشور می‌تواند داشته باشد، نکرده است. در جاهایی به‌دلیل محدودیت صفحه و تکرار برخی موضوع‌ها، سخنرانی ایشان کوتاه شده ولی مباحث اصلی و محورهای بحث، دست‌نخورده است.

سخنرانی محسن رنایی در همایش «شبکه‌های مجازی و توسعه پایدار»

توسعه پایدار یعنی ما امروزه آن‌گونه رفاه کسب کنیم که زمین و طبیعت را برای آیندگان به‌گونه‌ای باقی بگذاریم که آنها بتوانند زیست سعادتمندانه‌ای برای خودشان داشته باشند. توسعه پایدار یعنی هماهنگی فضا، صنعت و انسان در خلق ارزش؛ اگر ما بتوانیم در تولید یا خلق ارزش، به‌گونه‌ای این کار را بکنیم که بین فعالیت انسان، فضای محیط‌زیست و صنعت، سازگاری برقرار باشد به‌گونه‌ای که کمترین آسیب را به طبیعت بزنیم و به‌گونه‌ای مصرف و تولید بکنیم که از اصل طبیعت چیزی نکاهیم بلکه چیزی بر آن بیفزاییم، براساس اصول توسعه پایدار حرکت کرده‌ایم. توسعه پایدار یعنی به میراث گذاشتن زمینی قابل‌زیست برای نسل‌های آینده. اجازه می‌خواهم که حاکمیت مجازی را هم خیلی کوتاه تعریف کنم؛ شاید این واژه و اصطلاح پیش از این نبوده ولی می‌توانیم بگوییم وقتی تک‌تک یا گروه‌هایی از شهروندان یا نهادهای مدنی بتوانند حاکمیتی که پیش از این دولت با اعمال زور فیزیکی اعمال می‌کرده را اعمال کنند، آن جامعه به حاکمیت مجازی دست پیدا کرده است؛ بنابراین حاکمیت مجازی یعنی حاکمیت شهروندان بدون اینکه از طریق دموکراسی قانونی یا نظارت و حاکمیت عملی شهروندان بر امور حاکمیت کشورشان به آنها داده شده باشد. ایده اصلی من این است که در دنیای آینده که از هم‌اکنون شروع شده است، نقش حاکمیتی دولت‌ها کمرنگ می‌شود. در قرن بیستم، تلاش بر این بود که نقش اقتصادی، مدیریتی و تصدی‌گری دولت‌ها کاهش پیدا کند. در قرن ۲۱، نقش حاکمیتی دولت‌ها یعنی آن نقشی که در

الان آن سه فناوری پشت سر فناوری اطلاعات قرار گرفته‌اند. فناوری اطلاعات دارد محیط را هوشیار، زنده و جاندار می‌کند. می‌گوید من احساس می‌کنم محیط جان دارد، روح دارد، مرا مراقبت می‌کند و با آن ارتباط دارم. هر حرفی را نمی‌توانم بزخم، هر جایی نمی‌توانم بروم؛ البته همه فناوری‌ها می‌توانند عوارض منفی هم داشته باشند ولی بشر آن را کنترل خواهد کرد. یک جاهایی هم سایر فناوری‌های دیگر می‌آیند و بقیه حمایتش می‌کنند، ولی این چهار فناوری موتور محرکه این تحولات هستند که من



عرض می‌کنم. تحول عبور از یک دنیای کمی به یک دنیا کیفی. حیوان به نور، آب و دشمنش حساس است ولی خودآگاهی ندارد که من کی هستم، از کجا آمدم و به کجا می‌روم؛ پس هوشیاری دارد ولی خودآگاه نیست. درخت هوشیاری هم ندارد، فقط جاندار است و حافظه ژنتیک دارد. تا حالا خودآگاهی مختص به ما بود اما حالا با این فناوری‌ها داریم کم‌کم به خودآگاهی جمعی می‌رسیم؛ یعنی به‌طور جمعی متوجه خطاهایمان می‌شویم. زودتر سؤال می‌کنیم کجا بودیم به کجا می‌رویم؛ این می‌شود خودآگاهی جمعی. این تحول کیفی است؛ کمی نیست. تا حالا جامعه می‌توانست بیشتر تولید کند. می‌توانست سرعتش را افزایش بدهد، ولی به این تحول کیفی که درباره مسیرش سؤال کند، آینده‌اش را پیش‌بینی و هدایت کند، این توانایی را نداشت؛ ممکن بود یک دانشمند پیش‌بینی کند اما این فرق داشت که جامعه به‌مثابه یک پیکر همبسته بشود و آینده خود را پیش‌بینی کند؛ حرکت کند، نگذارد سقوط کند و مسیرش را اصلاح کند. پس ما داریم وارد یک تحول کیفی می‌شویم؛ علت هم این بوده که فناوری به مرز تکنیکی رسیده است. یعنی به‌جایی که سرعت رشد آن قدر افزایش پیدا می‌کند که بگوییم سرعت‌نمایی شده، رشدنمایی شده است. سرعت رشد خیلی سریع شده است. رشد لحظه‌ای شده، نقاط رشد به هم پیوسته شده است بنابراین ما داریم وارد عصر بی‌نهایت‌ها می‌شویم. در عصر بی‌نهایت‌ها قواعد حاکم عوض می‌شوند. در حساب‌های محدود در مجموعه‌های محدود یک تقسیم بر یک جوابش یک است. دو تقسیم بر دو جوابش یک است، ولی شما وقتی وارد بی‌نهایت‌ها می‌شوید بی‌نهایت تقسیم بر بی‌نهایت جوابش مبهم است و یکی نیست. اصول بی‌نهایت‌ها با اصول حوزه‌های محدود و مجموعه‌های خرد تغییر می‌کند، بنابراین قواعد زندگی ما دارد وارد قواعد بی‌نهایت‌ها می‌شود. اصول به هم می‌ریزد. ما داریم به دنیای بی‌نهایت‌ها پرتاب می‌شویم که قواعد زیست گذشته و سنتی به هم می‌ریزد. دنیای آینده دنیایی نیست که ما در گذشته سراغ داشتیم، بنابراین یکی از آن تحولاتی که دارد رخ می‌دهد این است که ما داریم وارد دنیای تتو، دنیای زنده و جاندار می‌شویم؛ دنیایی که محیط‌زیست چشم و حیات دارد. دنیایی که حیات جمعی ما خودآگاهی دارد. یک تحول در گوشه‌ای از کشور ما رخ می‌دهد دو دقیقه بعد همه کشور مطلع می‌شوند؛ دو دقیقه بعد واکنش‌ها شروع می‌شود، گویی یک پیکره هستیم. حتی کمتر از وقتی که یک حیوان به شما نیش بزند و سم او در بدن بچرخد تا به مغز برسد. همین‌طور در عالم انسانی ما یک نیش که یک جا در زندگی ما می‌خورد به همان سرعت به مغز اجتماعی منتقل می‌شود. واکنش‌ها شروع می‌شود، بنابراین ما به یک حیات زنده و خودآگاه داریم وارد می‌شویم که کیفیت زیستمان را متحول می‌کند و تغییر می‌دهد. درواقع ما در آستانه یک چرخش تمدنی هستیم. بشر چند تا چرخش تمدنی کرده است. کشف آتش یک چرخش تمدنی بود که هزاران سال طول کشید. اختراع چرخ، یک چرخش تمدنی بود که تا تمدن را دگرگون کرد چندصد سال طول کشید. اختراع ماشین بخار چندصد سال طول کشید و کشف برق چندده سال بعد از آن طول کشید. اینها همه نقطه‌های لولایی تمدن هستند که تمدن روی این نقطه‌ها می‌چرخد. نوع تمدن ماقبل و مابعد آنها متفاوت است. ما امروز در یک نقطه لولایی تمدنی هستیم که تمدن دارد می‌چرخد. با یک تمدن دیگری که کاملاً کمیت و کیفیتش با گذشته متفاوت است. من تحولی که ما در آستانه آن قرار داریم را از برق، ماشین بخار مهم‌تر می‌دانم. می‌توانم آن را با کشف آتش یا کشف کشاورزی مقایسه کنم. به گمان من این تحول از آنها هم مهم‌تر است. یکی از خوش‌شانسی‌های ما این است که در مرکز این

ظهور که این وضعیت در حال تغییر است و ما در حال ورود به شرایطی هستیم که مانع ادامه این تخریب‌ها شویم. جامعه مدنی می‌تواند در آن جاهایی که دولت‌ها ناتوان بودند وارد شده و مانع تخریب بیشتر و حتی باعث جبران و بازسازی طبیعت شود.

فناوری در تاریخ گذشته، همواره به‌صورت نقطه‌ای رشد می‌کرد؛ یعنی یک تغییر یا پیشرفتی انجام می‌شد و همه می‌رفتند از آن استفاده کنند؛ دوباره پنج سال یا ۱۰ سال بعد، یک پیشرفت نقطه‌ای دیگر و هر چه به قبل می‌رویم

این فاصله و پیشرفت‌ها بیشتر بود. مثلاً اختراع ماشین بخار فاصله زیادی هست تا کشف برق؛ به‌همین ترتیب، فاصله بین تحولات فناوری و حتی تحولات علمی بیشتر بود. امروز این تحولات نزدیک به هم و لحظه‌ای شده؛ به‌طوری‌که ما با یک خط روبه‌رو هستیم. یعنی با تعدادی نقطه تحول آمیز روبه‌رو نیستیم بلکه با یک خط مستقیم مستمر و فراتر از این با نوعی تحول کیفی روبه‌رو هستیم. یعنی در گذشته، آمدن برق یک تحول کمی بود. ماشین بخار، یک تحول کمی بود که به ما امکان می‌داد تا فاصله‌های طولانی را با قطار طی کنیم. تولیداتمان را از طریق ماشین بخار تسریع کنیم، ولی امروز که تحولات فناوری و علمی در حال تبدیل به یک خط است، ماهیت تحولات هم در حال دگرگونی است.

در ابتدا علت این تحول کیفی را عرض کنم. اینکه ما وارد عصری شده‌ایم که به آن می‌گویند عصر همگرایی فناوری‌ها، ما با فناوری‌های همگرا روبه‌رو هستیم که فعلاً در این لحظه‌ای که داریم گفت‌وگو می‌کنیم چهار فناوری هستند که دست‌به‌دست هم دادند و بولدوروار عالم فناوری و حتی علم را متحول می‌کنند. این چهار فناوری عبارتند از نانو تکنولوژی، بیوتکنولوژی، فناوری‌های زیستی، فناوری‌های عصب‌شناختی و فناوری‌های اطلاعاتی. ویژگی مشترک این چهار فناوری این است که همگی در حوزه مایکروها، در حوزه ذرات خرد عمل می‌کنند. یعنی همه با اتم‌ها کار می‌کنند. این ویژگی مشترک باعث شده این چهار فناوری مثل چهار تا انرژی باهم همبسته شوند و الان تحولات به نقطه‌ای رسیده که عالم واقع تحولاتش از تخیل ما پیشی گرفته است. ۵۰ سال پیش ما تخیلمان از فناوری جلو بود. امروز در عالم علم تحولاتی در حال رخ دادن است که از تخیلات ما جلوست، بنابراین علم تاریخ در آینده علم متفاوتی از علم تاریخ در گذشته خواهد بود، بنابراین ما داریم با این تحولات وارد دنیای تتو می‌شویم. دنیای تتو، یعنی دنیایی که من با راه‌رفتن خود جای پاهایی می‌گذارم که این ردها دیگر زوده نمی‌شود. هر کاری و هر حرکتی که ما امروز انجام می‌دهیم در جایی ثبت می‌شوند. دوربین‌ها، چشم‌های الکترونیک بانکی، فناوری‌های ارتباطی همه ما را ثبت می‌کنند. ما اصلاً نمی‌دانیم در آینده با این همه اطلاعات که ما از ثبت می‌شود، چه‌کار خواهند کرد. بروید در حوزه‌های زیستی و نانوفناوری، تحولاتی رخ می‌دهد که حتی نمی‌توانیم تصور کنیم. تحولاتی رخ می‌دهد که فقط دانشمندان آن حوزه می‌توانند درک کنند. پس ما داریم وارد یک نقطه تحول کیفی در تاریخ می‌شویم. به عبارت دیگر تا حالا انسان زنده بود، انسان هوشیار بود و خودآگاهی داشت، الان محیط دارد زنده، هوشیار و خودآگاه می‌شود. ما در سلسله مراتب سیستم‌ها از سیستم‌های ساده و ساده‌های که عبور کنیم، به سیستم‌های حافظه‌دار مثل ماشین‌های حساب می‌رسیم، بعد به سیستم‌های زنده و جاندار می‌رسیم؛ مثل گیاهان. سیستم‌های هوشیار مثل حیوانات، سیستم‌های خودآگاه مثل انسان. خودآگاهی در انسان متوقف بود. الان فناوری دارد کاری می‌کند که خودآگاهی به محیط‌زیست انسان هم منتقل شده و جامعه خودآگاه می‌شود. تا حالا جامعه خودآگاه نبود، الان جامعه هم دارد با این فناوری‌ها خودآگاه می‌شود، یعنی متوجه می‌شود کجا می‌رود؛ همبسته می‌شود، حرکت می‌کند و نمی‌نشیند تا حادثه‌ای روی بدهد و بگوید حالا چه کنیم. متوجه می‌شود ۱۰ سال دیگر چه اتفاقی خواهد افتاد؛ از الان فریادش را می‌زند. یعنی ما به یک خودآگاهی جمعی داریم می‌رسیم؛ از طریق فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی و شبکه‌های مجازی و همه اینها متکی بر آن چهار فناوری که گفتیم، هستند. هر بار یکی از این چهار فناوری در مرکز قرار می‌گیرد و سه تای دیگری حمایتش می‌کنند.

ناکارآمد و کوچک هستند. حوزه پنجم تعریف حقوق مالکیت است، در حوزه‌هایی خوب عمل کردیم و در حوزه‌هایی بد عمل کردیم؛ مثلاً بهترین سند مالکیتی ما سند های دفترچه‌ای منگوله‌دار شش‌دانگ بوده، ولی این سند ها بسیار ناقص و فقط ابعاد را نوشته است. از عمق در کجا مالک هستیم، در هوا تا کجا مالک هستیم؟ وظیفه ششم تضمین حقوق مالکیت از طریق دادگستری کارآمد، سریع، ارزان و همه جا در دسترس انجام می‌پذیرد اما غرض این است که وقتی دولت‌ها این وظایف را نتوانند انجام بدهند زندگی اقتصادی و اجتماعی ما شکست می‌خورد و پرهزینه می‌شود. ما بخش زیادی از تولید و درآمدمان را صرف کنترل همدیگر می‌کنیم؛ این آن چیزی است که جاذبه را در ایران کم و در خارج زیاد می‌کند. ما در اینجا رفاه داریم و رضایت نداریم.

رفاه این است که ماشین خوب داشته باشیم، رضایت این است که من هنگام رانندگی با آرامش رانندگی کنم. آن ۶ وظیفه را اگر دولت‌ها خوب انجام بدهند ما در کسب و کارمان، زندگی و تردمان رضایت پیدا می‌کنیم ضمن اینکه رفاه می‌آورد، رضایت هم می‌آورد. ما در ایران خیلی سرمایه‌گذاری کردیم، خیلی امکانات تولیدی فراهم کردیم، خیلی شهرک صنعتی زدیم، راه و سد ساختیم ولی دستاوردهای رضایت‌آمیز نیست؛ چرا! چون در تولید اینها و در کسب معیشت در این سرمایه‌ها با هم نمی‌توانیم خوب عمل کنیم و بخش زیادی از این ناتوانی به خاطر این است که دولت، به دلایل مختلف نتوانسته آن عوظیفه را خوب انجام بدهد؛ اما نکته من این است که در دنیای آینده شبکه‌های مجازی عقلانیت مجازی، خودآگاهی مجازی و اجتماعی در آن جاها که دولت ناکارآمد بوده است جایگزین می‌شود. احتمالاً در ۲۰ سال آینده دولت نمی‌تواند پول منتشر کند و پول‌های مجازی جانشین آن می‌شود. کما اینکه الان ما در برخی از کشورها با سکه بیت‌کوین روبه‌رو هستیم.

این یک سکه مجازی است که ابتدا چند نفر برنامه‌نویس توافق کرده و پولی را طراحی کردند که ثقل و تورم ندارد و انتشار اضافی پیدا نمی‌کند. این به آرامی بین آن گروه‌های شبکه‌های مجازی دست به دست گشت به صورت اعتباری و حالا به صورت یک پول معتبر در برخی

از کشورها مثل کانادا اعتبار دارد و خرید و فروش می‌شود؛ یعنی در دنیای آینده پول را هم خود شبکه‌های مجازی تولید می‌کنند. در بحث نظم داخلی به‌زودی شبکه‌های مجازی می‌توانند بی‌امنی‌ها و بی‌نظمی‌ها را رصد کنند و برای پیشگیری از آنها بسیج شوند. هر چه این شبکه‌ها رشد و گسترش بیابند قدرت کنترل ما بیشتر می‌شود بنابراین در آینده بخش زیادی از وظایف نظم داخلی را شبکه‌های مجازی به عهده می‌گیرند. در قرن بیستم و به‌ویژه پس از جنگ دوم وظایف مدرنی برای دولت‌ها تعریف شد. یکی از اینها آلودگی است. کنترل برون‌ریزها؛ همه فعالیت‌های ما برون‌ریزهایی دارد، پیامدهایی دارد.

مثلاً ذوب‌آهن دود ایجاد می‌کند این برون‌ریز منفی است. هر فعالیت ما با برون‌ریز مثبت دارد یا منفی یا هر دو. ما معمولاً در تصمیم‌گیری‌هایمان نسبت به برون‌ریزها توجه نمی‌کنیم. این وظیفه مدرن دولت‌هاست که اجازه ندهند بنگاه‌های خصوصی آثار خارجی و پیامدهای منفی از جمله آلودگی ایجاد کنند. دولت‌ها باید مانع انحصار شوند تا جامعه از منافع رقابت و کارآمدی و گردش آزاد اطلاعات بهره‌مند شود. من معتقد هستم شبکه‌های مجازی و عقل جمعی که به صورت خودآگاه شکل می‌گیرد به سرعت کاستی‌های کم‌کاری دولت‌ها را در حوزه وظایف مدرن جبران خواهد کرد. ما پیش از اینکه بخواهیم مبارزه سیاسی کنیم باید بکوشیم از طریق بسط دانش مدنی، بسط شبکه‌های مدنی، بسط استفاده و حرکت در شبکه‌های مجازی به یک حاکمیت مجازی دست بیابیم. امروز می‌توان گفت فعالیت مجازی یک فعالیت سیاسی برای اصلاح دولت‌هاست. روشنفکران ما باید در این حوزه کار کرده و جامعه مدنی را به تئوری تجهیز کنند. به این ترتیب کاستی‌هایی را که دولت‌ها در گذشته داشتند، جبران کنیم، ضمن اینکه ما با یک کارخانه تولید سرمایه اجتماعی هم روبه‌رو هستیم. یعنی شبکه‌های اجتماعی کم‌کم به یک همبستگی اجتماعی نیز تبدیل می‌شوند. بعد مهم‌تر شبکه‌های مجازی این است که اگر حقیقی شوند یک سرمایه بزرگ اجتماعی را فراهم می‌آورند.

تحول قرار گرفته‌ایم و می‌توانیم در دوره کوتاهی آن را حس و درک کنیم؛ تحولاتی را احساس و درک کنیم که بشر گاهی صدها و هزاران سال طول می‌کشیده است تا آنها را درک کند، بنابراین ما امروز در آغاز یک گردش تاریخی هستیم که قابل تصور برای ما نیست که این گردش چقدر جدی و عمیق خواهد بود. ما داریم به سمت یک جامعه جاندار می‌رویم. شبکه‌های اجتماعی، مغز این جامعه جاندار هستند؛ یعنی الان جامعه جهانی ما مغزیش دارد شکل می‌گیرد. تا حالا جوامع ما مغز نداشته‌اند، مغزشان چه بوده است. حافظه دانشمندان و حافظه علمی و ادبی روشنفکران بوده است؛ در گذشته مغز جامعه قهوه‌خانه‌ها بوده است که عصر مردم جمع می‌شده و تجربه‌هایشان را به یکدیگر منتقل می‌کردند. بعد دانشگاه‌ها را درست کردیم و مغز جامعه جهانی چه بود؛ دانشگاه‌ها بود. امروز مغز جامعه بشری در حال شکل‌گیری است. یعنی مغز از نقطه‌های منفردی که در دانشمندان و دانشگاه‌های ما بود، در پژوهش‌ها بوده اینها بسط پیدا کرده و کل جامعه انسانی مغز پیدا می‌کند.

شبکه‌های مجازی، مغز جامعه‌های آینده است که به تمام مغزهای علمی و آکادمیک جهان اتصال دارد. طبیعی است که این تکامل عوارضی هم داشته باشد. چون بحث ما درباره توسعه پایدار است الان روی تأثیر و پیامد آن بر حاکمیت سیاسی بررسی می‌کنیم که ببینیم چگونه از طریق تحول در حاکمیت بر توسعه تأثیر می‌گذارد. می‌خواهیم وارد تحولی شویم که شبکه‌های مجازی بر حاکمیت سیاسی، بعد عملکرد دولت‌ها، نظارت بر دولت‌ها و محیط‌زیست و توسعه پایدار تأثیر می‌گذارند. سخن ما در آغاز کلام این بود که اگر به توسعه نامتوازن رسیدیم، اگر محیط‌زیست را آسیب زدیم، طبیعی است که بخش خصوصی دنبال منافعش بوده است. دولت‌ها و حاکمیت‌ها نتوانستند منافع ملی را حفاظت کنند؛ نتوانستند رصد کنند در کجاها منافع نسل آینده دارد تخریب می‌شود؟ کدام برداشت از منابع به زیان نسل‌های آینده عمل می‌کند؟ این ناکارآمدی دولت‌ها بوده است؛ به دلیل محدودیت‌هایی که عرض کردم فساد، کم‌دانشی و ناکارایی اداری. اینها باعث شده است دولت‌ها نتوانند از منافع نسل‌های آینده در محیط‌زیست حفاظت کنند. حالا می‌خواهیم ببینیم این تحولی که در دنیای امروز رخ می‌دهد و ما به سمت

یک جامعه خودآگاه در حال حرکت هستیم، این چه تأثیری می‌گذارد. من اجازه می‌خواهم وظایف دولت‌ها را بایکدیگر مرور و بعد براساس تک‌تک این وظایف این تحول را دنبال کنیم. دولت‌ها دو دسته وظایف دارند؛ وظایف سنتی و مدرن. وظایف سنتی وظیفه‌هایی است که دولت‌ها در تمام قرون گذشته باید انجام می‌دادند. حالا برخی خوب انجام می‌دادند و برخی خوب انجام نمی‌دادند. سخن من از دولت‌هایی است که بعد از قرون وسطی در عصر دولت-ملت‌ها در اروپا و سپس کم‌کم در بقیه دنیا شکل گرفتند. در واقع باید به اینها بگوییم دولت‌های مدرن. پس وظایف دولت‌های مدرن دو دسته است؛ وظایف سنتی و کلاسیک و وظایف مدرن. وظایف سنتی ۶ وظیفه است که باید دولت‌ها خوب انجام بدهند زیرا در غیر این صورت بخش خصوصی نمی‌تواند خوب کسب و کار کند، درست عمل کند و جامعه نمی‌تواند کم‌هزینه زندگی کند. این وظایف عبارتند از: حفظ امنیت خارجی، نظم داخلی، انتشار پول، تعریف استانداردهای اوزان و مقیاس‌ها، تعریف حقوق مالکیت در اسناد قانونی متحدالشکل و تضمین حقوق مالکیت از طریق استقرار یک دادگستری کارآمد.

در کشور خودمان پس از مشروطیت که دولت مدرن شکل گرفته است دولت‌ها بالنسبه در امر امنیت خارجی خوب عمل کردند، در مورد نظم داخلی روند رو به بهبود بوده است اگر چه پرهزینه. در حوزه انتشار پول در این زمینه کم‌نگذاشتند و هر چه خواستند پول انتشار دادند ولی در حفظ ارزش پول کوتاهی کردند؛ زیرا وقتی می‌گوییم یکی از وظایف دولت انتشار پول است حفظ ارزش‌ها در درون این هست. در چهل سال گذشته جز دو سال همیشه با تورم‌های دورقمی مواجه بودیم که این عملکرد خوبی نیست. در سه ویژگی بعدی یعنی حفظ استانداردها که خیلی کلیدی است ما اگر بخواهیم معامله کنیم، اگر استانداردها خوب تعریف نشده باشند نمی‌دانیم چه چیز را با چه چیزی می‌توانیم معامله کنیم. در این حوزه به‌ویژه در دو، سه دهه اخیر خیلی کم‌کاری شده است. اداره و سازمان‌های استاندارد در ایران خیلی ناتوان،

سیستم‌های هوشیار مثل حیوانات، سیستم‌های خودآگاه مثل انسان. خودآگاهی در انسان متوقف بود، الان فناوری دارد کاری می‌کند که خودآگاهی به محیط‌زیست انسان هم منتقل شده و جامعه خودآگاه می‌شود. تا حالا جامعه خودآگاه نبود، الان جامعه هم دارد با این فناوری‌ها خودآگاه می‌شود

این انقلاب هستیم و قادر به درک مفاهیم آن به صورت کامل نیستیم، یقیناً این پیشرفت‌ها هم در استفاده از انرژی و هم در حوزه ارتباطات، حداقل از عمقی به اندازه تأثیراتی که با انقلاب‌های پیشین به وجود آمد، برخوردار خواهند بود. بنابراین از نظر من توسعه فناوری اطلاعات، پروژه عظیم بعدی بشر است و در حال حاضر در حال رخ دادن است. مطمئناً هزاران سال از هم‌اکنون به بعد، مردم به پشت سر خود نگریسته و خواهند اندیشید: «وای! زندگی در زمانی که این فناوری اختراع شده و در دسترس بشر قرار گرفته بود، باید شگفت‌انگیز بوده باشد.» اما بی‌تردید برای آیندگان ما این فناوری به اندازه‌ای که امروز برای ما کاملاً شگفت‌انگیز است، شگفت به نظر نخواهد رسید، چرا که ما فاقد درکی کامل از ماهیت و پیامدهای آتی آن هستیم. با این حال دشوار است که بتوان زمینه مهم دیگری را تصور کرد که در مقایسه با فناوری اطلاعات در مفهوم گسترده آن یا حوزه‌ای از تلاش کنونی در این زمینه که به احتمال زیاد این دوره از تاریخ را برای آینده قابل پیش‌بینی و همین‌طور برای آینده غیرقابل پیش‌بینی تحت تأثیر قرار می‌دهد، برانگیزاننده‌تر یا تأثیرگذارتر از فناوری اطلاعات باشد.

فناوری اطلاعات

این اصطلاح ممکن است به‌عنوان واژه‌ای تعریف شود که تمام اشکال تکنولوژی استفاده‌شده برای ایجاد، ذخیره، تبادل، اداره و کنترل اطلاعات در اشکال مختلف آن (داده‌های کسب‌وکار، ورودی صدا، تصاویر ثابت، تصاویر متحرک، نمایش‌های چندرسانه‌ای و سایر اشکال از جمله اشکالی که تاکنون به بار ننشسته‌اند) را شامل شود. این اصطلاح اغلب برای پوشش دادن توأمان هر دو حوزه فناوری تلفن و کامپیوتر با هم مورد استفاده قرار گرفته است. فناوری اطلاعات آنچه را اغلب «انقلاب اطلاعات» نامیده شده است، پوشش می‌دهد. فناوری اطلاعات همچنین شامل اکتساب، پردازش، ذخیره‌سازی و انتشار کلیه انواع اطلاعات با استفاده از تکنولوژی کامپیوتر و سیستم‌های مخابراتی است.

توسعه انسانی

گستره وسیع پیشرفتی که جامعه انسانی با توجه به رشد سریع فناوری اطلاعات و ارتباطات از آن برخوردار شده است، نمی‌تواند اغراق‌آمیز باشد. امروزه، قابلیت انعطاف در دسترسی به اطلاعات، گردش و انتشار اطلاعات و حل این همه شمار فراوان مسائل، تماماً به آئی‌تی مربوط هستند. توسعه انسانی به‌عنوان یک رشته تحصیلی، زمینه‌های خانواده، مدارس، کار و جامعه را بررسی کرده و چگونگی امکان پیشرفت با محدود کردن انسان به‌وسیله این زمینه‌ها را از زمان تولد تا پایان عمر مورد مطالعه قرار می‌دهد.

توسعه انسانی درباره مسائلی بسیار فراتر از افزایش یا سقوط درآمدهای ملی است؛ توسعه انسانی درباره ایجاد محیطی است که مردم بتوانند در آن پتانسیل‌های کامل خود را توسعه داده و منجر به زندگی‌های مولد و خلاق مطابق با نیازها و علاقتشان شود. مردم، ثروت واقعی کشورها هستند؛ بنابراین، توسعه درباره گسترش انتخاب‌هایی است که مردم باید از آن برخوردار شوند تا به زندگی‌هایی ارزشمند برایشان منجر شود. ما باید به‌طور کلی استفاده از کامپیوتر و اینترنت را در ارتباط با توسعه انسانی مورد بررسی قرار دهیم.

نویسنده: داگلاس آل. جونز

تحولی که عصر ما را شگفت‌زده کرد:

فناوری اطلاعات و توسعه انسانی



یقیناً متفاوت از یک کشاورز رومی یا یک اسب‌سوار مغول است، چنانکه شیوه زندگی آنها نشأت گرفته از نوع شکارچی-گردآوری ماقبل کشاورزی بود. به نظر من سلسله انقلاب‌های مشابه و به همان اندازه مهم در ارتباطات انسانی رخ داده است؛ اولین انقلاب را که مایل هستم آن را انقلاب سخن بنامم، توسعه گفتار و زبان بود. پیش از این، دانش و تجربه همه موجودات به آنچه خودشان می‌توانستند مشاهده کنند، محدود می‌شد. گویایی به نیاکان ما امکان داد تا دانش خود را با یکدیگر به اشتراک گذارند و مسیر آنها را تغییر داد. هیچ چیز به اندازه گفتار برای انسان‌ها از اهمیت عمیق و منحصربه‌فردی برخوردار نیست، حداقل برای اینکه پیشرفت، حفظ و توسعه ابزار جدید و فناوری‌های کشاورزی یقیناً بدون ارتباط کلامی مشکل و غیرممکن بوده است. گام مهم بعدی در ارتباطات، پیشرفت نوشتار یا خط بود. ارتباطات پیشین، محدود به افراد در یک زمان و مکان و تحت تأثیر تأخیرات، از قلم‌افزادگان، فراموشی‌ها و بی‌اعتباری متناسب به ارتباطات شفاهی بود، با استفاده از خط، مردم قادر شدند از فاصله‌های دور زمانی و مکانی با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. تأثیر این شرایط بر جامعه انسانی باز هم عمیق بود، اغلب به‌درستی گفته می‌شود که تمدن یا حداقل تاریخ، با اختراع خط آغاز می‌شود. بسیاری از محققان بر این باور هستند که انقلاب کشاورزی و جامعه پیچیده‌ای که ایجاد کرد، یک پیش‌نیاز ضروری توسعه کتابت بود. به طریقی مشابه، تقریباً غیرقابل تصور است که انقلاب صنعتی بدون انتشار دانش علمی و فنی ایجاد شده باشد بلکه به‌وسیله کتابت می‌توانسته رخ دهد. ما در قلب انقلاب دیگری در ارتباطات قرار داریم که مایل هستیم آن را هم «انقلاب اطلاعات» بنامیم. پیشرفت‌های اخیر که اغلب نزد مردم عادی نیز مشهود است، پیشرفت‌های سریع در ارتباط از راه دور، ارتباطات بی‌سیم و اینترنت که همچنان در حال توسعه است، به مراتب عمیق‌تر از گذشته است. ارتباطات تاکنون به روابط بین انسان‌ها محدود بود، فناوری کامپیوتر امکان برقراری ارتباط بین ایده‌ها و دستورات ما با ماشین را فراهم کرده است. از نرم‌افزاری که کامپیوترهای ما را راه می‌اندازند و سایر تجهیزات الکترونیکی (و در واقع بیشتر ماشین‌آلات امروزی) تا روبات‌ها، خلبان‌های اتوماتیک که اکنون می‌توانند پرواز هواپیماهایمان را هدایت کنند، فناوری اطلاعات امکان آن را فراهم می‌کند که ایده‌ها و دستوراتمان به‌وسیله مصنوعاتمان تحقق یابند. با اینکه ما در مرحله ابتدایی

ترجمه مسعود امید: بسیاری از ما با دو دوران مهم از توسعه فناوری در تاریخ جامعه انسانی آشنا هستیم؛ انقلاب کشاورزی که به معنی پیشرفت زراعت، دامپروری و انقلاب صنعتی که به معنی توسعه ماشین‌آلات صنعتی است. من به اینها «انقلاب مکانیکی» یا اختراع استفاده از ابزار را هم به‌عنوان مرحله‌ای مقدماتی از یک زنجیره تاریخی مهم اضافه می‌کنم. این پیشرفت‌ها اساساً به‌صورت ریشه‌ای مراحل جدید در مهار انرژی به‌وسیله انسان را بازتاب می‌دهند. اجداد ما و در واقع همه موجودات زنده، قبل از انقلاب مکانیکی محدود به انرژی یا نیروی تولیدشده و به‌کارگرفته‌شده از جسم خود بودند. ابزارهای تمرکز انرژی یا نیرو فراتر از محدودیت‌های طبیعی مشت‌ها، ناخن‌ها یا دندان‌هایمان را امکان‌پذیر کردند (به‌عنوان مثال با یک تیغه چاقو یا نوک نیزه)، یا در راستای دسترسی‌ای و رای قابلیت محدود جسم ساخته شدند (مانند پیکان یا نوک نیزه). این موضوع بر تاریخ بشر تأثیر عمیقی بر جا گذاشت، گونه انسان با این قابلیت جدید از آفریقا به بیشتر نقاط جهان پراکنده شد، جمعیت و دسترسی نوع بشر وسیعاً افزایش یافت، جایگاه همه گونه‌های دیگر انسان‌نماهای دویا تغییر و ابزارهای موردنیاز برای استفاده در انقلاب کشاورزی توسعه یافت. انقلاب کشاورزی گام اساسی رو به جلوی دیگری را در استفاده از انرژی نشان می‌دهد. انسان پیش از این، محدود به استفاده از انرژی تولیدشده به‌وسیله جسم خود بود، اکنون یاد گرفته بود که اجسام، گیاهان و حیوانات را نیز برای ایجاد، تأمین و تولید انرژی در راستای مقاصد انسانی تحت کنترل درآورده و مورد استفاده قرار دهد. گیاهان برای جمع‌آوری انرژی خورشید در راستای تغذیه انسان‌ها و حیوانات یا برای ساختن آجود، حیوانات برای حمل بار، حمل‌ونقل و برای حفر و شخم‌زدن و ساخت‌وساز مورد استفاده قرار گرفتند. این روند به تغییر اساسی دوباره در طبیعت زندگی انسان و جامعه، پیدایش شهرها و شهرک‌ها، پیشرفت‌های فرهنگی مورد حمایت آنها و در نهایت تمدن منجر شد؛ سرانجام انقلاب صنعتی از راه رسید به گونه‌ای که مردم آموختند انرژی اشیای غیرزنده مانند آب، ذغال‌سنگ، سایر هیدروکربن‌ها و بعدها انرژی‌های هسته‌ای، خورشیدی و باد را از طریق ماشین‌آلات برای مقاصد مطلوب و قابل استفاده تحت کنترل خود درآورند. این شرایط بار دیگر تأثیر عمیقی بر زندگی مردم بر جای گذاشت، سبک زندگی ما

حسین راغفر در گفت‌وگو با محور توسعه

سرمایه‌داری تجاری و مالی، سدهی در مقابل توسعه



صحت کردند اما نکته قابل توجه‌تر این است که این نگاه خودش دچار مرگ است و امروز به تدریج نکته دیگری که عملاً مورد تأکید قرار می‌گیرد، چیزی است که از آن به عنوان حکمرانی خوب نام برده می‌شود و شاید در اقتصاد بتوان از نظام تدبیر و تمشیت امور به جای آن نام برد. اینها نظام‌های تصمیم‌گیری بوده که اصلی‌ترین مشکل در این کشورها هستند. اساساً هدف از سیاست‌های توسعه‌ای کاهش نابرابری بین کشورها و درون کشورهاست اما متأسفانه ما شاهد گسترش هر چه بیشتر اینها در جوامع بوده‌ایم. تجربه‌ای ایران به نظر، تجربه‌ای غنی است که باید از نوبازنگری بشود. ما چه پیش از انقلاب و چه پس از آن شاهد سدهایی هستیم که مانع از توسعه اقتصاد ایران است؛ آن هم سلطه سرمایه‌داری و در سال‌های اخیر سلطه سرمایه‌داری و مالی در ایران است؛ البته این موضوع در ایران از قدیم حاکم بوده، مثل این عبارت که بین مردم عامی هم مطرح بود: «بهترین شکل سرمایه‌گذاری روی زمین است.» زمین را که کسی خلق نمی‌کند ولی با افزایش قیمت آن دارایی‌های مردم حفظ می‌شود و این سلطه سرمایه‌داری خودش پدیده‌های اجتماعی دیگری را رقم زده است، از جمله رفتارهای سیاسیون و چون یک ارتباط تنگاتنگ بین ساختار قدرت و ساخت تولید در همه کشورها وجود دارد به این معنی که ساختار قدرت نیازمند منابع تولیدی و ثروتی است که ساخت تولیدی آن را خلق می‌کند و ساخت تولیدی نیازمند حمایت سیاسی و امنیتی است که آن را ساخت قدرت فراهم می‌کند و اینها لازم و ملزوم یکدیگر هستند. بی‌جهت نیست در ایران ساختار تولید نفتی حاکم می‌شود چون که منافع برخی گروه‌ها به این شکل از تولید ارتباط تنگاتنگ با هم داشته و از هم متأثر هستند. تأثیر این شکل‌گیری اقتصاد از منابع زیرزمینی بر شکل‌گیری نهادهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است؛ یعنی نظام اداری ما کاملاً متأثر از منابع نفتی است و این الگوی تولید نفتی است که حرف اول را می‌زند؛ یک نظام اداری فربه که از منابع نفتی تغذیه می‌کند. این منابع نفتی به نظام بانکی رفته و به شکل اعتبارات در میان کسانی که در قدرت هستند، توزیع می‌شود. این نظام از چه نوع سرمایه‌گذاری‌هایی حمایت می‌کند؟ سرمایه‌گذاری‌های زودبازده و پربازده. چه چیز پربازده است؟! رباخواری، دلالی پول، واسطه‌گری، خریدوفروش زمین و مستغلات. به همین دلیل این دسته از فعالیت‌ها در کشور ما رونق بسیاری گرفته است. منشأ اصلی تغذیه همه اینها منابع نفتی است؛ بنابراین منبع اصلی اختلالات در کشور ما مدیریت اقتصادی کشور یا همان چیزی است که از آن به عنوان حاکمیت اقتصادی خوب نام برده می‌شود.

◀ ما در ایران دست کم نسبت به کشورهای منطقه بد طولایی در برنامه‌ریزی اقتصادی داریم؛ ۱۰ برنامه هفت ساله و پنج ساله اجرا کردیم که نزدیک به ۷۰ سال برنامه‌ریزی را شامل می‌شود ولی چرا هیچ کدام از اینها منتج به نتیجه نشده است؟

دلیلش را باید در عوامل مختلفی دید که در عمل حافظ منافع صاحبان سرمایه‌های تجاری و به زبان بقیه جامعه بوده است؛ نظام توزیع فرصت‌ها و رانت‌ها. فرصت‌های دسترسی انحصاری به دوستان، رفقا، اقوام، خوبان و نزدیکان در احزاب سیاسی و قدرت که محصول آن از یکسو ناکارآمدی شدید و از سوی دیگر نابرابری‌های گسترده است. خود نابرابری‌ها اصلی‌ترین عامل بی‌ثباتی سیاسی و به‌دنبالش بی‌ثباتی اقتصادی است. ملاحظه می‌فرمایید که یک زنجیره کاملاً پیوسته به مدیریت است و این مدیریت قادر به حل مشکلات اقتصادی کشور نیست. اگر این منبع اصلی که پوشش‌دهنده یا مخفی‌کننده کاستی‌های مدیریتی است خشک یا تضعیف بشود،

ایران یکی از کشورهایی بوده که بیش از صد سال است تلاش خود را برای فرار گرفتن در مدار توسعه با انقلاب مشروطه آغاز کرده اما با وجود همه فراز و فرودهایی که در این سال‌ها از سرگذرانده با هیچ‌یک از معیارهای توسعه نمی‌توان آن را کشوری توسعه‌یافته خواند. دکتر حسین راغفر، استاد اقتصاد دانشگاه الزهراء، اگرچه مستقیماً اثری در زمینه توسعه منتشر نکرده اما درباره مفاهیم توسعه و مظاهر توسعه‌نیافتگی چون فقر، فساد، فاصله طبقاتی و اقتصاد سیاسی فقر مطالعه‌های فراوانی داشته است. گفت‌وگوی ما را با وی درباره مفاهیم، آثار توسعه‌نیافتگی و اقتصاد سیاسی ایران می‌خوانید.

◀ نظریه جریان غالب توسعه اقتصادی بر مبنای رشد شاخص‌های اقتصادی به لحاظ عددی استوار است. به این معنی که چنانچه جامعه‌ای در عدد شاخص‌های اقتصادی دارای رشد باشد؛ در نتیجه آنچه به آن نشئت سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی می‌گویند با ایجاد شغل و پرداخت مالیات جامعه به تدریج به رفاه و ثروت می‌رسد. نظر تان را در این باره بفرمایید.

ابتدا عرض کنم وقتی از توسعه صحبت می‌کنیم، گویی که همه می‌فهمیم چه می‌گوییم درحالی که مفهوم توسعه، یک مفهوم بسیار لغزنده و متحول است و حتی برحسب تحولات زمانی، مفهوم و برداشتی که از آن می‌شود، متنوع است، گو اینکه حتی در بین خود محققان دیدگاه‌های بسیار متفاوتی وجود دارد؛ گروهی توسعه را مترادف با صنعتی شدن می‌دانستند و سیاست‌هایی را که توصیه می‌کردند برای صنعتی شدن بود. دهه‌های ۶۰-۵۰ بعد از جنگ، عمدتاً تأکید اصلی نهادهای بین‌المللی به‌ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بر پایه صنعتی شدن بود؛ بنابراین توسعه‌یافتگی را مترادف با صنعتی شدن یا صنعتی شدن را مترادف با توسعه‌یافتگی ارزیابی می‌کردند. در این دهه با این تصور که اگر ذوب‌آهن و صنایع بزرگ در کشور ایجاد کنیم، کشورمان خودبه‌خود توسعه‌یافته می‌شود ذوب‌آهن را در کشور راه‌اندازی کردیم. دهه ۷۰ یعنی پایان دهه ۶۰ شکست این استراتژی توسعه عملاً مشخص شد و در دهه ۷۰ تأکید بر سرمایه‌های انسانی قرار گرفت و با تأکید بر اینکه عامل اصلی در توسعه نیروی انسانی و سرمایه انسانی است و به همین دلیل باید به آموزش و پرورش و سرمایه‌گذاری در خدمات سلامت توجه شود ولی نکته‌ای که باز در پایان این دهه حاصل شد، این بود که هدف اصلی توسعه که اصولاً کاهش فاصله بین کشورهای فقیر و غنی و کاهش فاصله در خود کشورهای در حال توسعه بود، عملاً اتفاق نیفتاد و این فاصله بین کشورها بیشتر هم شد و در کشورهای در حال توسعه عمیق‌تر شد، پس راه‌حل دیگری را پیشنهاد کردند و آن تغییر در مدیریت منابع و مدیریت اقتصاد کشور بود. با روی کار آمدن تاجریسم در انگلیس و ریگانومیکس یا اقتصاد ریگانی در آمریکا، عملاً این الگو یعنی تغییر در مدیریت منابع اقتصادی ایجاد شد. سیاست‌هایی به تناسب کاهش مسئولیت دولت‌ها در دستور کار قرار گرفت و در این تغییر مدیریت گفته شد که هر آنچه را بازار و بخش خصوصی می‌تواند انجام دهد، باید منتقل کرد، بدون اینکه به ظرفیت‌های اقتصادی-اجتماعی کشورها توجه شود. در سال‌های پایانی قرن بیستم در سال ۱۹۹۳، بانک جهانی در گزارشی منتشر شده درباره سیاست‌های تعدیل ساختاری که برآمده از نگاه تغییر الگوی توسعه است به کاستی‌های آن اشاره می‌کند؛ از جمله، این سیاست‌ها بی‌توجهی به حمایت‌های اجتماعی و آسیب‌هایی است که در اثر اجرای سیاست تعدیل ساختاری، ممکن است ایجاد شود؛ بنابراین توصیه می‌شود که شبکه یا تورهای اجتماعی تعبیه شود تا افرادی را که در اثر این سیاست‌ها سقوط می‌کنند، مانع از نابود شدن آنها و خانواده‌هایشان بشوند؛ بنابراین از شبکه‌های ایمنی اجتماعی که همان نظام‌های حمایت است،

منتها ما منافع کسانی را که در قدرت هستند و صاحبان سرمایه‌های تجاری را در ملاحظات بخش عمومی دنبال می‌کنیم و سیاست‌هایی که می‌گذاریم، حافظ منافع اینهاست نه حافظ و تأمین‌کننده منابع عموم مردم که در توسعه می‌تواند از قالب آن دربیاید یعنی فضایی درست کند تا همبستگی اجتماعی و شفقت در جامعه رشد کند، سپس در اثر این شفقت و همبستگی که محصول آن نوع نگاه است، همکاری اجتماعی پیش بیاید و در این فضای همکاری اجتماعی است که همبستگی انسجام اجتماعی پیش می‌آید. محصول این همبستگی هم‌افزایی تلاش‌ها و نیروهای فردی است در فضایی فراتر از جمع جبری تلاش‌های این افراد، بنابراین جامعه با یک وضعیت رو به پیشرفت و توسعه روبه‌رو خواهد شد و محصول اجتماعی آن چیزی است که توسعه خوانده می‌شود.

درباره کره، وقتی این کشور برنامه‌های توسعه‌ای را شروع کرد در آن دوران اولیه فساد در آنجا بیش از فساد در ایران بود؛ این را منابع توسعه کره جنوبی می‌گویند اما یک عزم سیاسی برای غلبه بر آن وجود داشت، ضمن اینکه تغذیه‌کننده فساد منابع باآورده نبود و تأکید که در این منطقه جنوب‌شرق آسیا صورت می‌گیرد، برگرفته از یک فرهنگ و فلسفه اقتصادی است که بر درآمدهای حاصل از نیروی کار تأکید دارد نه سودمحوری. فلسفه اقتصادی در کشوری مانند ژاپن مبنی بر این است که کرامت انسان‌ها هدف برنامه‌های توسعه‌ای باشد؛ کرامت انسان از کار ناشی می‌شود و این تلاش انسانی است. کار فقط برای انسان‌ها تأمین‌کننده درآمد نیست بلکه هویت و کرامت و ارزشی است که در جامعه می‌گیرند و به همین دلیل این فلسفه را در سیاست‌های اقتصادی نیز شاهد هستیم از جمله سیاست بازار کار. در جامعه‌ای که پیگیر منافع شخصی است و آن را محور اصلی حرکت اقتصادی می‌بیند یا به تعبیری دست نامرئی آدم اسمیت را محرک انسان‌ها می‌داند، توسعه‌ای که بر این مینا در جامعه تعریف می‌کند، این دست که از ابتدا آرزو داشته جواب نمی‌دهد. فرهنگ ژاپنی نشان داد اینها به دنبال حداکثر کردن سود نیستند بلکه به دنبال حداکثر کردن تلاش و کار در جامعه هستند و به همین دلیل نهادهای حاکم در جامعه متناسب با این فرهنگ شکل می‌گیرد و وقتی بحران اقتصادی روی می‌دهد، نمی‌آیند گروهی را اخراج و بیکار کنند برای اینکه هزینه‌ها را کاهش بدهند. از حقوق بالاترین مقام تا پایین‌ترین مقام به یک نسبت کم می‌شود و هزینه‌ها را با درآمدها تناسب می‌دهند اما مشاغل را حفظ می‌کنند. در این الگو تلاش، محور توسعه است و آدم‌ها به نسبت تلاشی که می‌کنند به همان نسبت برخوردار می‌شوند تا یک نظام توزیع عادلانه‌ای شکل بگیرد و انسان‌ها براساس مشارکتشان، سهمشان را از محصول اجتماعی برمی‌دارند اما ملاحظه می‌فرمایید در اقتصاد ایران اصلاً رابطه وجود ندارد و سیاست‌های اقتصادی ما با گزاره‌های دینی ما و حتی با قانون اساسی انطباق ندارد و به همین دلیل امروز شاهد یک جامعه اتمی شده و ذره‌ای شده هستیم که مهم‌ترین آسیبش متوجه اخلاق عمومی بوده و فرسایش اخلاق را در سطوح مختلف از بالاترین سطوح تصمیم‌گیری در کشور تا نازل‌ترین آنها شاهد هستیم و این بر روابط انسان‌ها و روابط اجتماعی و به تبعش روابط اقتصادی تأثیر خیلی تعیین‌کننده‌ای گذاشته است، بنابراین اگر بخواهیم بحث را جمع‌بندی کنیم، محور اصلی توسعه را باید انسان قرار بدهیم و به تبع آن تصمیماتی که در جامعه اتخاذ می‌شود باید با هدف حفظ کرامت و عزت نفس انسان‌ها شکل بگیرد؛ این از تأکیدات و آموزه‌های دینی ما و مصرح قانون اساسی ماست. در این باره تمام سیاست‌های بخش عمومی باید به تناسب برای حفظ این ارزش‌ها شکل بگیرد. تأکید بر سرمایه اجتماعی یک تأکید بسیار مهمی است و متأسفانه ما شاهد فرسایش شدید سرمایه اجتماعی به‌ویژه در ربع قرن گذشته در کشور هستیم. سرمایه اجتماعی اعتماد مردم را به هم و حاکمیت تعریف می‌کند. بی‌توجهی به منابع اجتماعی موجب شده ما شاهد فساد گسترده در بین برخی مسئولان باشیم؛ زیرا برخی تا به فرصتی می‌رسند مانند این است که اموال عمومی و ظرفیت‌های اجتماعی یک مال صادره شده است، به همین دلیل نظام حاکمیت یا بهتر و واضح‌تر بگویم نظام تصمیم‌گیری‌های اقتصادی در ایران دچار مشکلات و آسیب‌های جدی است و تا زمانی که این حل نشود به



محور اصلی توسعه را باید انسان قرار بدهیم و به تبع آن تصمیماتی که در جامعه اتخاذ می‌شود باید با هدف حفظ کرامت و عزت نفس انسان‌ها شکل بگیرد؛ این از تأکیدات و آموزه‌های دینی ما و مصرح قانون اساسی ماست

مانند آنچه تحریم‌های اقتصادی در ایران رو کرد، آن وقت مشخص می‌شود این جامعه با چه نابسامانی‌های گسترده‌ای روبه‌رو است اما چرا این سیاست‌های توسعه‌ای ما نتوانسته جواب بدهد و همچنان بر طبل سیاست‌های غلط گذشته کوبیده می‌شود؟ برنامه‌های قبلی نیست هم چیزی جز تکرار سیاست‌ها و برنامه‌های قبلی نیست و به همین دلیل هم جواب نخواهد داد. در حالی که اگر بخواهیم ایران را با کشورهایی که امروز در جرگه کشورهای صنعتی شده قرار دارند، مانند کره، مقایسه کنیم، زمانی که برنامه‌های توسعه را با کره شروع کردیم ظرفیت‌های ما از آنها به مراتب بیشتر بوده است. در سال ۱۹۶۵ درآمد سرانه ایران ۲۵۵ دلار و درآمد سرانه کره جنوبی ۱۰۵ دلار بوده یعنی بیش از ۲٫۵ برابر. الان درآمد آنها پنج برابر ماست یعنی نسبت به ما حدود ۱۲ برابر اختلاف ایجاد شده است.

درباره کره جنوبی به نظر می‌رسد سه عامل برای توسعه این کشور وجود داشت؛ اول، عامل بیرونی یعنی آمریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت سرمایه‌داری انحصاری جهان که کمک‌های فراوانی به کره کرد. دوم، عامل حاکمیتی یعنی دولت که راهبردهای توسعه‌ای را تصمیم‌گیری و به اجرا درمی‌آورد و سوم، ملت به‌عنوان مجری که این سه عامل تحت یک میثاق نانوشته دست‌به‌دست هم دادند تا این توسعه اتفاق بیفتد ولی در کشور ما می‌بینیم عامل بیرونی یعنی آمریکا به‌عنوان یک دشمن عمل می‌کند و منطقه ما

که می‌تواند نقش یک فضای تنفس برای صنایع ما ایجاد کند سراسر آشوب و درگیری است. عراق، افغانستان، یمن، سوریه، به‌تازگی ترکیه و همچنین رقابت‌های ویرانگر در بین قدرت‌های منطقه که اجازه نمی‌دهد کشورها از ظرفیت‌های اقتصادی و انسانی یکدیگر بهره‌برند در داخل نیز می‌بینیم چه در دولت اصلاحات و چه در دولت کنونی همواره کشمکش‌های سیاسی و گروهی به‌شدت در جریان است و به نظر می‌رسد جناح‌ها در هیچ موردی به نکته مشترک و توافقی نمی‌رسند. در این حالت ما با چه الگویی به یک میثاق ملی یا به قول شما عزم ملی برای توسعه برسیم.

می‌گویند توسعه پنج رمز دارد؛ اولین رمز عزم سیاسی است منتها این عزم سیاسی در هوا حاصل نمی‌شود بلکه براساس شناخت به‌وجود می‌آید، بنابراین باید از این فرایند عقب‌ماندگی ایران شناخت داشته و یک تفسیر روشن و درست داشته باشیم. امروز بحث توسعه را به توسعه‌یافتگی نهادی تفسیر می‌کنند؛ جمله آقای عجم اوغلو و همکارانشان سال‌هاست دارند بر این موضوع تأکید می‌کنند که آنچه فرضیه توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی کشورهاست، توسعه‌یافتگی نهادی است، بنابراین ما باید توجه‌مان معطوف به توسعه نهادها باشد. در جامعه‌های مختلف رشد و توسعه نهادها از یک فرمول پیروی نمی‌کند و آن هم متأثر از فرهنگ است، چون فرهنگ هم یکی از آن نهادهاست. فرهنگ، هنجارها و ارزش‌ها نهادهای غیررسمی را تشکیل و قانون و مقررات اینها نهادهای رسمی را شکل می‌دهند و بعد تأثیر اینها روی رفتارهاست. هدف از نهادها تغییر رفتار احاد جامعه است؛ اگر در جامعه‌ای یک نهاد اجرایی حاکمیتی تحت تأثیر قدرت‌ها قرار بگیرد یا مثلاً افرادی در آن دچار روابط و مفاسد شوند، از این جامعه نمی‌توانیم انتظار توسعه داشته باشیم. عزم سیاسی آن شرطی است که موانع توسعه‌نیافتگی را در هم بکوبد و زمینه‌ها را برای رشد نهادهای حامی توسعه فراهم کند. فساد، خودش یکی از نهادهای ضد توسعه است و روابطی را بر جامعه حاکم می‌کند که در آن ناکارآمدی، محصول چنین جامعه‌ای خواهد بود؛ ناکارآمدی اصلی‌ترین دلیل سقوط تمام قدرت‌ها در تمام طول تاریخ است که آخرین آنها شوروی بود، بنابراین ما اول باید بپذیریم چه باید کرد. وقتی که ما حاضر شدیم توسعه را محور قرار بدهیم این سؤال پیش می‌آید که از کجا باید آغاز کنیم. قرآن خیلی صریح تأکید می‌کند که در مال نمازگزار حقی معلوم برای سائل وجود دارد. اینکه یک نوع حق از مال ثروتمندان برای بقیه جامعه وجود دارد، یک نوع نگاه فلسفی یا فلسفه اقتصادی است که رابطه افراد را در جامعه تنظیم می‌کند؛ خوب اگر ما این را قبول داشته باشیم، باید تجلی این فلسفه را در رفتارهای فردی و رفتارهای اجتماعی به صورت نهادهایی شکل بدهیم که این ارزش‌ها را در جامعه تنظیم کند.

تبعش مشکلات دیگر اقتصاد حل نخواهد شد و اقتصاد ما همواره اسیر منافع کسانی است که در این آمیزه قدرت و ثروت صاحب سهم هستند؛ در واقع اینها خودشان را بیشتر در سیاست‌های عمومی لحاظ می‌کنند تا منافع عمومی.

◀ شما روی توسعه انسان‌محور تأکید دارید، ولی کسانی هم که سیاست‌های نولیبرالی خصوصی‌سازی، مقررات‌زایی از نیروی کار، کالایی‌سازی بهداشت، درمان و ... را به‌عنوان سیاست‌های توسعه‌ای اجرا می‌کنند، همین استدلال را دارند که این اقدام‌ها باعث بالارفتن بهره‌وری و در نتیجه آسایش و رفاه جامعه می‌شود. چه تفاوتی میان این و الگوی موردنظر شما هست؟

آمار تیا سن، عبارت جالبی دارد. او می‌گوید من تعجب می‌کنم کشورهای صنعتی که توسعه آنها مبتنی بر آموزش و پرورش، خدمات و سلامت رایگان و توسعه این بخش‌ها بوده، چرا حالا به کشورهای در حال توسعه، توصیه کاملاً مخالف می‌کنند؟ نکته این است که چرا این سیاست‌هایی که اشاره فرمودید نولیبرال، در عمل نه تنها در ایران بلکه در کشورهای صنعتی مثل آمریکا و اروپای غربی و انگلیس، اینها هیچ‌کدام جواب نداده؛ اصلی‌ترین دلیلش این است که ما یک رابطه قدرت داریم. یعنی عده‌ای در موقعیت‌های تصمیم‌گیری‌های کلان نشسته‌اند و سیاست‌های اساسی را آنها اتخاذ می‌کنند. گروه‌هایی هم داریم که اینها دستی در قدرت ندارند.

تازه در نظام‌هایی که مدعی دموکراسی هستند و نهادهای متعددی وجود دارند که می‌توانند صدای گروه‌های در آمدی پایین را در کردیورهای قدرت، منعکس کنند و بر سیاست‌های بخش عمومی تأثیر گذار باشند، اینها در کشورهای در حال توسعه وجود ندارند و این رابطه کاملاً بسته است. بنابراین اگر ما به تجربه نگاه کنیم، می‌بینیم این سیاست‌ها جواب نداده است. چرا جواب نداده؟ برای اینکه واقعیت‌های تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی را در جوامع در حال توسعه، ساده‌سازی کرده است. اینها سیاست‌هایی هستند که فرض می‌کنند شما اگر قیمت‌ها را اصلاح کنید، همه چیز به تبع اصلاح می‌شود. معنای دیگرش این است که ساختارهای اجتماعی، روابط تاریخی و مناسبات اجتماعی، دیگر اصلاً وجود ندارند. اینکه این جامعه، نوع نظام تصمیم‌گیری‌اش چگونه است؟ مردم چه سهمی در این تصمیم‌گیری‌ها دارند؟ و صدای گروه‌های پایین جامعه چگونه در کردیورهای قدرت منعکس می‌شود؛ به این مسائل اصلاً توجه ندارند. در کشور های در حال توسعه با الگوهای متفاوتی از توسعه و مدیریت منابع عمومی روبه‌رو هستیم که به آن الگوی اقتصادهای غارتی می‌گویند؛ مثل کشورهای دارای منابع که منابعشان مرتب غارت می‌شود. مثل نیجریه با اقتصاد نفتی که هر چند وقت یک‌بار یک گروه‌باز در آنجا کودتا می‌کند و به خودش درجه ژنرالی می‌دهد و چون احساس ناامنی هم می‌کند، منابع را از کشور خارج می‌کند. این‌گونه کشورهای دچار فقر گسترده و نابرابری‌های فاحش و بنابراین اشکال مختلف بی‌ثباتی هستند. این سلطه عقلی و تأثیر سیاست بر مدیریت اقتصادی و توزیع منابع اقتصادی، به‌خصوص منابع یادآورده نفت و گاز که دولت‌ها و حکومت‌ها آنها را متعلق به خودشان می‌دانند، نه متعلق به مردم و بنابراین دست به غارت می‌زنند، به این الگوها توجه نمی‌کنند.

آن نوکالسیک یا نولیبرال که توصیه می‌کند قیمت‌ها را اصلاح کن، همه چیز درست می‌شود، قیمت‌ها اصلاح نمی‌شود. ما در اقتصاد ایران، الگویی داریم که از آن به‌عنوان (Capitalism Crony) اسم برده می‌شود. سرمایه‌داری رفاقتی که ویژگی آن این است که اعتبارات بانکی را بین دوستان و رفقا توزیع می‌کنند؛ نمونه‌اش ۱۶۰ هزارمیلیارد دیون معوق بانکی در دوره دولت‌های نهم و دهم است. ویژگی دوم این اقتصاد این است که ظرفیت‌ها و فرصت‌های انحصاری را بین دوستان به‌طور انحصاری توزیع می‌کند. ما سلطان شکر، سلطان انحصار واردات چادر مشکی، انحصار واردات میوه، سیگار و لاستیک که دست فلان نهاد است، داریم. ویژگی سوم اقتصاد، دستکاری در قیمت‌هاست. هر چند وقت یک‌بار، تعرفه‌ها بالا و پایین می‌شود و با این دستکاری تعرفه‌ها، یک‌دفعه هزارمیلیارد تومان درآمد از جیب مردم به جیب گروه‌های خاصی وارد می‌شود. در چنین نظام اقتصادی، سخن از اینکه قیمت‌ها می‌تواند راهنمای عمل افراد در جامعه و تنظیم مدیریت اقتصاد باشد از ریشه دچار اشکال است. این توصیه‌ها به ملاحظاتی اقتصاد سیاسی کشورهای اصلاً توجهی ندارد و به این تفاوت‌های فاحش توجه نمی‌کند. آن وقت دولت را متهم می‌کنند که دولت نگذاشت کار کند. اگر الگویی به واقعیت‌های تاریخی جامعه خودش از جمله تفاوت در قدرت و ثروت توجه نکند؛ این الگو اشکالات اساسی دارد. شکست این الگو را ما در همه‌جای جهان، نه فقط ایران یا کشورهای در حال توسعه بلکه در خود آمریکا هم می‌بینیم. امروزه این اقتصاد در آمریکا در سراسری قرار دارد و اگر ظرفیت‌های استثمار منابع در دنیا را از اینها بگیریم، در دوره‌ای بسیار کوتاه، فروخواهند پاشید و به شدت تنزل خواهند یافت. منتها این نظام سیاسی که بر دنیا حاکم شده و تقسیم قدرت، یک‌نوع زهکشی و استثمار از منابع

کشورهای در حال توسعه به کشورهای کانونی ایجاد کرده که منابع کشورهای نفتی را غارت کرده و با مناسباتی که بر دنیا حاکم کرده، منابع بزرگی را به کشور منتقل کند. از این رو نمی‌توانیم این الگو را که در همان کشور شکست خورده، برای کشور خودمان توصیه کنیم و طبیعتاً و قطعاً باید الگوی متفاوتی را در پیش بگیریم.

◀ شما در تعریف برای دستیابی به توسعه می‌گویید، منابع باید از طریق آموزش و بهداشت و روان‌شناسی در دسترس همگان قرار بگیرند تا توسعه به‌دست بیاید. از طرفی می‌گویید توسعه باعث بهبود و رشد فرهنگی و اجتماعی می‌شود. بالاخره توسعه باعث رشد فرهنگی می‌شود یا فرهنگ باعث توسعه می‌شود؟

ارتباط توسعه و فرهنگ، یک ارتباط شناخته‌شده و پذیرفته‌شده است. آیا توسعه فرهنگی باعث توسعه اقتصادی می‌شود یا برعکس؟ این یک رابطه دوطرفه است. به‌نظر هر دو اینها متأثر از ساخت سیاسی هستند. این ساخت قدرت است که هم روی فرهنگ تأثیر می‌گذارد و هم از فرهنگ تأثیر می‌پذیرد. هر دو اینها بر توسعه اثرگذار هستند، بنابراین همان‌گونه که قبلاً عرض کردم، در توسعه رمز اصلی همان عزم سیاسی است. اگر عزم سیاسی باشد، نهادهای متناسب با توسعه در جامعه را شکل می‌دهد و آن وقت اینها فرصت را برای مشارکت آحاد مردم فراهم می‌کنند، آنها امکان توسعه را ایجاد می‌کنند.

◀ این نهادها در کنار ساختار قدرت هستند یا موازی با آن در جامعه حضور دارند؟

نه! نهادها را قدرت می‌سازد. نهادها محصول ساختار قدرت هستند. قوانین و مقررات را مجلس به‌عنوان بخشی از ساختار قدرت تصویب می‌کند. در همه‌جای دنیا قیمت ارز را کسانی که در بانک مرکزی نشسته‌اند، تعیین می‌کنند. کسانی که در قدرت هستند، روی رفتارهای مردم و بنابراین روی قواعد رفتاری مردم تعیین‌کننده و تأثیر گذار هستند.

◀ چگونه می‌شود روی ساختار قدرت، تأثیر گذاشت تا به آن عزم سیاسی ملی رسید؟

عوامل مختلفی بر تأثیرگذاری، مؤثر هستند. خوب این سؤال هست که چگونه کسانی را که در قدرت هستند و دارای منافع هستند متقاعد کنیم که اینها از منافعشان بگذرند. پاسخ سؤال، این است که راه‌حل یک‌شبه برای این تحول وجود ندارد و این تحول تنها با آگاهی عمومی می‌تواند شکل بگیرد و این یکی از اصلی‌ترین دلایل عقب‌ماندگی فرهنگی و فکری در جوامع در حال توسعه است؛ چون استبداد و منافع انحصاری بر دو ستون استوار هستند. یکی جهل و دیگری فقر. جهل و فقر مردم می‌تواند زمینه را برای تداوم استبداد در کشورها فراهم کند. منتها نکته قابل توجه این است که این عبارت، یک عبارت کلی و کلیشه‌ای است. ما می‌بینیم در چین، استبداد وجود دارد اما توسعه اقتصادی هم وجود دارد. مطالعه تاریخی و فرهنگی نشان می‌دهد که هر جامعه راه خودش را باید پیدا کند. فرهنگ در چین یا جنوب آسیا، همان تحول فرهنگی که اروپا پیمود، طی نکرد اما شاهد توسعه صنعتی در این کشورها هستیم، بنابراین می‌شود روی ساختارهای فرهنگی متفاوت، ساختارهای توسعه‌ای را بنا کرد.

◀ شما روی دو پایه توسعه فرهنگ و ساختار قدرت تکیه داشتید. در جامعه قطبی‌شده و ذره‌ای‌شده ایران که هر کس دنبال منافع خود است، چگونه و در چه بستری می‌توانیم به توسعه برسیم؛ ویژگی‌های اصلی آن را اگر بخواهیم خیلی خلاصه کنیم، کدام‌ها هستند؟

این خودش، بحث خیلی مستوفایی را می‌طلبد؛ ولی اگر بخواهیم خیلی مختصر بحث کنیم، آگاهی عامل اصلی تصمیم‌سازی است؛ متأسفانه هنوز وفاقی در مورد علل عقب‌ماندگی در کشور وجود ندارد و مادامی که این وجود ندارد آن عزم سیاسی شکل نمی‌گیرد. هنوز خیلی‌ها عمران و ساخت و ساز را با توسعه اشتباه می‌گیرند. تجربه ایران نشان می‌دهد با وجود تعداد بسیاری کارخانه، پتروشیمی، ذوب‌آهن و بنگاه، هنوز به توسعه نرسیدیم. در مورد این دلایل باید بحث بشود. نظام تصمیم‌گیری ما منابع را به‌شکل وحشتناکی اتلاف کرده؛ اینها باید بررسی شده و راه‌حل داده شود؛ آن وقت آن عزم سیاسی شکل می‌گیرد. این باید به شکل یک آگاهی عمومی در بستر یک گفت‌وگوی عمومی و با حضور و مشارکت مردم انجام شود. آگاهی موجب حساس شدن تک‌تک عوامل جامعه می‌شود که مشارکت آنها در ساختن یک جامعه مطمئن‌تر برای خودشان و فرزندان‌شان متجلی می‌شود؛ بنابراین ما نیازمند تقویت نظم در نظام اجتماعی هستیم که مشارکت سیاسی را باور داشته باشد و در آن زمینه‌های تسهیل مشارکت گروه‌های مردم را فراهم کند. در چنین شرایطی می‌توانیم انتظار داشته باشیم که صداها، مختلفی از گروه‌های مختلف کارشناسی به گوش برسد و آن صداها شنیده بشود. به نظر من، رشد بحران و بحران اقتصادی به آگاهی می‌انجامد. متأسفانه تخریب بیشتر، آگاهی بیشتر را شکل می‌دهد. این هزینه‌های زیادی دارد و زمان می‌برد اما منافع برخی گروه‌های اجرایی مستقر در قدرت، اجازه آگاهی عمومی را نمی‌دهد.